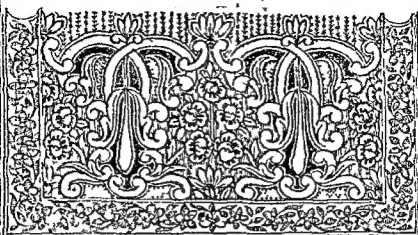


۴۳	بازر میساده و شرف و شین کمان کار اکر
۴۴	سبک و جنگ فوج انگریزی با دیوان
	مور کراج صوبه دار عمان
۴۵	سبک و ت سراج و سبک با سر کار اکر
۴۹	کشت جنگ مقام ام کو موبیت پورث
	کند تحب بمسود کب نرخل لار و دیو نرخل
۸۳	نقشه راه از لا بور کار دای چاب
۸۸	بیان سپرد کردن دیوان مور کراج خود را
	در سر کار انگریزی
۹۰	نقشه صحر نواب کور نرخل کمال
۹۵	ضمیمه آشتی نواب کور نرخل
	از کتب فیروز پور
۹۷	نقشه جنگ کرات

۱۰۰	حساب خراج ضلوع پنجاب حیدر پاشا
	دیوان دیوانه در دیار لا بور
۱۰۲	نقل آشتی نواب کور نرخل لار و دیو
	بها در از کتب فیروز پور
۱۰۴	تقدیر عا با و آمدنی سالانه محاکم
	هندوستان غیره و شمار فوج هر یک مقام
۱۰۵	شبه از حال راجه رنجیت سنگه و
	گرفتارش ملکهای اطراف را
۱۰۶	نقشه ملک لا بور
۱۰۸	نقشه حصه پنجاب واقع در میان
	لا بور و پشاور
	با تمام رسیده

6515



بسم الله الرحمن الرحيم

حمده اول اقبال پنجاب

الحمد لله الذي جعل عن السبيل والنظير تتعاين البصير والوديع من شانهن الملك  
من تشاء وتذرع الملك من تشاء لا يدرك ذهن البشر حكمته البالية  
ولا يصل قلن بكنه قدرته الكماله والصلوة والسلام على سيدنا  
خاتم النبيين وخير الخلائق اجمعين وعلى اله واصحابه الانبياء  
الابرار والساده الاجناد الاخيار وبعد برئائتين اخبار واثار وطلبين تاريخ  
وساخ عصا منقش نمانا كه چون قتل و محاربات سكهان رياست لامهور با سر كار و تدار  
نظوشي بزبان ابوقح آره و مردم مند و ستان خصوصاً باشند شهر كه از شوكت صوت  
ساده اكر نيزي و دقت و انكا و نيسند كه بزور بجهت بپادرمي شجاعت و قوت دولت حكمت  
فقد كن قات را چون كج و انبج و بن بكيستند و در بحر محيط بركب راني است نيزند ليله  
اقوال عوام كالانعام را شنیده و بران مشوق و اعتماد كرد و غلبه بكهان بر افواج اكر نيزي ساز  
مي نوذند و حاله اكر سرك اخبار دلي و اكر كه از روي اخبار اكر نيزي و چي بي افسر نوج  
ميشوند بر عكس آن معلوم ميشد و اكثر احباب اسد قازانم انتم تحب الكرم شمس

و جویای حال این جنک میشدند برین خیال که این را قلم برای دریافت حقیقت حال این  
 و پیکار اخبار مطبوعه چند جا را می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر  
 ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا بعد در خود هر خبر را  
 تحقیق نموده و با اختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هند و بستان افغانی مطبوع  
 مرغوبست لهذا از اخبار را در دو دین زبان ترجمه نمود و عرض ازین تسوید در آنوقت  
 آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی  
 دست دهد که غلبه و ظفر کمر است و شکست و نهریت کیست و این مختصر مشتمل بر  
 حمله حمله اول در بیان جنگ نوح خالصه لاهور با سرکار گلشی و حمله دوم در محاربات  
 سرکار کوناه با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیرنگه و چترنگه و دیگر سرداران کپهان  
 در و آیه پنجاب و جلیم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این  
 مختصر بتاریخ پنجاب تحت لاجباب موسوم گشت اچنانکه اگر در خبری و یا  
 عبارتی خللی و مقوری واقع شود صاحبان والا هم عیب پوشش عذر نباشند و  
 منذر دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب برد و میدارد و انسان مرکب از خطا و

سنان است و هو موافق للصلوات و ربیان صل سکهان طریق و ندر  
 ایشان در عهد بابر پادشاه فغیری مشهور به نامک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون  
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذہبی تعصب نداشت خلق ابنوه معتقد گشته  
 بعضی مرید و بعضی چله او شدند و کسانیکه چله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده  
 بخدمت او حاضر می شدند و در زبان چلبی که چله را گویند و پیراگر و ولند آن گویند  
 که چله او شد مشهور بیکه گشتند و همچنین کسانیکه از بنود این طریقه و روش اختیار  
 کنند که میگویند و تر و نامک شاه میند و مسلمان برابر بود مذکی را بر دیکری ترجیح  
 نمیداد و لهذا از میند و مسلمان برد و معتقد او بود مذ و او در فضیلت و معظمت زبان

کتابی نوشته است که جان آن کتاب را گرفت گویند و این کتاب نزد قهرمانی ملک شاهی  
 موجود است که جان تقظیم او بسیار میکند و بوقت خواندنش بر محل چوبی می بنهند  
 و بدون طهارت که در طریقه ایشان متعارف است کثرت را منسک میکنند و خلاف آنرا  
 از کتوب و شجر میازند و در حروف ناگری بخط واضح می نویسند و از این طایفه  
 می کنند و ساسین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته مخصوص  
 و شمع ساعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران  
 ایشان اسی فائده و تدرناک شاه کراه نموده بهم میزدید و در این خورند و گزاف است  
 از طوای سیده و شکر و روغن کا و سادی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا  
 در بندی کراه گویند نموده و بخور گوشت کا و لحم مبه جانوران از بیاض و طویو متعارف  
 بخورند و طریق و بجه در غریب ایشان است جانور را خفه کرده و با پیشه گشته بخورند گویند  
 اکالیان از اولاد پسران کشاه که اکال نام داشت بستند و از کسان ایشان امر شد زاده  
 خود را تصور کرد و بسیار کریم و عظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و کسان  
 نیکون میباشد و از ایشان از بالایا بسیار عریض و پهن و از پامن بنایت تنگ  
 که پای ایشان بر شواری در آن میخند و از این مثل در ریفه از دراز میباشد از حلقه و در  
 پهلوی چپ مثل بالینک است می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عجیب  
 که از آنه و ن مجوف باشد و همچنین دستار از زبان ایشان کجک گویند و از صباح شب  
 بر سر میزدند و بوقت خواب از سر جام می کنند و بالای دستار و کجی میزدند و بر دال حلقه آن  
 غریض مثل نعل است که آنرا کجک گویند میگذارند و این حلقهها از قسم حریت است که بوقت جنگ  
 بر آن حریت را میزنند و تمامی کسان بوسی آن از سر تا پانی تر شدند و چهار شش مزاج ظلم  
 دوستند و بر کس از اقوام نبود بکه شدن بتواند و در عهد مختار اجه رحمت سنگ بر آن نهاده  
 و غل فرج خالصه کرد و در فرج خالصه حیا رستند آن که در آن کل سپاه افسران از فرقه سکه باشند

پس منی خالصه آن شد که در آن فوج سوی کجمان آمیزش فتنه دیگرست یعنی خالص از آمیزش  
 غیرت و فوجیکه در آن غیر فتنه میکرد از نمود و سلطان باشند از فوج آئینی گویند و رئیس را بود  
 عزت و توفیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که بمقوم محل اعماد او بودند و در پایه شان سپید  
 فوج آئینی بسیار میشود گویند سبب عداوت کجمان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان  
 با عالمگیر پادشاه و علی شخصی کرد و گویند نام از خلفای ملک شاه در حجاب پیدا شد و بر خلاف  
 رویه و طریق ملک و دیگر قائم مقامانش بسیار زد و دست و پا و حجاب و در حج کردن مال  
 و دولت خیلی خالص بود و اول پیشه قرانی و قطع الطریق میکرد و بر کاه جمعی کثیر از مردان  
 خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته از اغارت می کرد و چند بار فوج پادشاهی که برای کشتن  
 او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد و آخر سعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده  
 و زنده در قفس آسبی بند ساختند و دیگر رفقهای او مخصوصاً پادشاه آوردند و حکم پادشاه بر روی  
 یک عضو او را می بردند تا اینکه او را شکله کرده قتل نمودند و پسرین هم را بیان او را عقوبت تمام  
 کشتند و این ظالم سفاک می کرد و گویند بر شهر که میبایست سبب شدت عداوت با مسلمانان  
 و کور و امانات جنی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان خالعه را شکم شکافت و عرض از زبان  
 مقول شدن او مردان پرورش با مسلمانان عداوت شدید پیدا کرد و علی الصبح در عمارتگاه  
 خود رفته بعد پرستش روح مسلمانان بدو حامی کنند و زبان خود بگویند و اگر ویدی شج و سکه دایم  
 یعنی شج تابعین کرد و گویند که عین شج کردست پاد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون سبب  
 ضعف سلطنت و علی و وقوع احتمال در حکومت سلاطین از اینان فتنه میکرد بر تمام ملک پنجاب  
 اطراف سلطنت در روز و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و از آن  
 بهانه حبه مال اسباب اغارت کرده نفوس ایشان را قتل نمودند و در ساجد پادشاهی سپهر است  
 حراب و دیران ساختند و مانع از اذان بآواز بلند و کاوشی در تمام ملک پنجاب نمودند  
 بیرون شهر امرت سیر که آنرا این سیر نیز گویند و آن مقام کاه تجارت است قلعه محکم احداث نمود

بنام کرد و گویند که نام آن گویند کرده نهادند بخیت سنگه ترکا و بنی خزانه خود را در همین قلعه  
 می نهادند و آغاز ریاست بخیت سنگه اکثر عاظمه و مستدران مشرقه سکبان فراموش  
 می نمودند و لا محوره فرد و کاه و افواج سنگه بود که سر دار مذکور از دار الملک خود ساخت چنانچه  
 اکنون نام قلعه و در تعبیر ریاست لاموری می کنند و آنچه زبان دعوام و مردم بازاری  
 بود که در قلعه گویند کرده کرد و بار و پیر بخیت سنگه جمع است با کمال دروغ برآمده چه اگر بعد  
 بگذرد و در و پیریم در آنجا میبود و امکاران سرکار لا محوره را و ادای بجاه لک و پیر نقد بملکه  
 یک نیم کرد و در و پیر تاوان مستدرجه حد ناسه که ذکرش خواهد آمد وقتی و دشواری و نسیه  
 و بومین کرد و در و پیر ملک کشمیر و غیره را تقویض سرکار اگر تیری نمی نمودند در میان حال  
 محاراجه بخیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکبان مخفی میاد  
 که بقای ملک دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس امکاران و پیریان  
 بر آئین و وجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پادشاهی عبود و سوابق با و سالی تسلیم و ضبط و بط  
 مرفوح در عاظمی آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور بسبب غفلت فیس و یا بیجهت ضعف  
 فتوری اوه میاید انواع مفاسد بی انتظام میاید در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی  
 و دولت میگرد و مصدق این مقال حال ریاست لا محوره است یعنی تا که محاراجه بخیت سنگه نماند  
 رعایت پاسداری جمیع امور مذکور و نموده ملک خود را با کمال وفق و سرسبزی تمام می فوج  
 و افسران لازم خود را مطیع و منقاد میدهند و حدیرا از فوج خالصه آئینی و سزاران ایشان را  
 طاقت محال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده و منصف بشرف و مناد و هم پاس و رعایت  
 عبید نامه که بنامین بر کار او و سرکار اگر تیری در سال یکبار و ششصد و سیوی فقر یافته بود  
 بدان می نمود که االیان بر کار موصوفت اندی بسیاراضی خوشود بود و چنانچه لازم مردم  
 و مهاذات از نظر فیس جاری مانده و همیشه کسور که یک سنگه و شیر سنگه پس از آن کسور نوبهال سنگه  
 بنیره و دیگر ارکان دولت خود را بنا کیده و عظمت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

انبای سرشته دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی هم رعایت عهدنامه موقتیه فیما بین دو  
 مردم مثل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه که نام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه  
 حدود و افواج متعینه مقام لایبانه و فیروز پور بدین طرف میرفتند زمین کور با کمال  
 محبت اخلاص پیش آمده و نگار را برای احوال پرسی با تحائف هدایا و لوازم ضمیمه  
 فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعہ مکاتبات اشتیاق طاقات فیما بین  
 طایفه می نمود چنانچه لارڈ ولیم بنتیک بیاد کور و زین سابق بیاس خاطرش عنان توجه بدین سو  
 منعطت ساخته در مقام مناسب ملاقات یکدیگر سرست اندوخته بود مذکور افسوس که چون  
 دیشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت کرد که بگذرید عمرش بچاه و بخت سال  
 بود و نامی شمال زیاست کرد و بعد از آنکه کبر اولادش برسد حکومت مان  
 ملک موروثی خود تنگ گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین ریاست متعین شود از  
 سندنشین او ششماه گذشته بود که در عمر چهل پنج سال بیمار شده و راسی ملک عدم کرد و  
 طرفه با قبالی خاندان محاراجه بخت سکه این شد که کنور نوبهال سکه سپر که ک سکه متوفا که  
 جوان نو خسته و بکلیه هم و فرست آرسنه و پیراسته بود دفعه ازین جهان سستیان  
 در گذشت گویند بعد از بوضن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون عادت شهر کرد  
 و سوار می او دروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سولری امر چندان چقلش و از وحام درین  
 آن دروازه شد که فیل سوار می نوبهال سکه با بسکی تمام میرفت و در حین حال مردم  
 تو چانه برای شلک تنبیت و سلامی موجب حکم او بکنار کی صد و چاه ضرب توپ را که از  
 بیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بودند مرداد از قضا و قدر لصدیه صدای توپها  
 سکی آن دروازه بروی بیضا و بمان ساعت طریق عدم و فانی بود افسوس کن  
 نهال نو که هنوز از شجر زنگانی بر نخورده بود به تند باد اجل ازین دین بیفتاد و بخت  
 حدس مشابه آثار بر شد و دانای او توقع داشت که بعد از انتظام ملک لا مورا

خونی خواهد کرد لهذا او را و سعید کرده بود و هر که سنگه کو بظاہر و بی نام سست نشین آغا  
 بعد فوت بخت سنگه شده بود و خود را نائب پیشدست اینچنین فرزند قیوم و دانشمند  
 انکاشیه بصلاح و بصیرت او انتظام امور ریاست میکرد و با بکلیه بنو عمرین از سیستان  
 تجاوز کرده بود که بر خفاقت جد و پدر خود به سر ملک آخرت شد و آنچه سابقان  
 و طایفه سیستان برای خوشامد بخت سنگه در حق همین نومیال سنگه میکنند که این سرکند  
 طایفه بعد از این است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد و محض کذب و دروغ برآورد  
 ریاست لا مورد غضب این بکار و شد چه جای حکومت نیست پس این همه امور و است  
 تقدیر و کسی را اطلاع بر غیب نیست الا قرص بعد قضا که در آن اجه که هر که سنگه و کنور نومیال سنگه  
 قسیمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دوستی را چه بخت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا  
 بود بر سست حکومت لا مورد شکست است و این مرد و پسران بخت سنگه که یکی بعد دیگری  
 فرمانروای ملک مورد روی خود شدند و مردم مثل پدر خود و لوازم محبت و اخلاص نسبت به سرکار  
 دیگر روی نری و در هیچ طریقه صدق نشدند چنانچه در عهد حکومت چهارچهره سنگه افواج انگریزی فتنه  
 بر سر کردی جزئی با ملک چهار در میان ملک لا مورد شده از راه دبه و خیر کمال فتن  
 و بوقت مراجعت از آنجا تمامی سکه و سپاه انگریزی و سپهر و بنگاه ایشان که در قندهار  
 جلالت آباد بود به سپاه لاری رسید کسی افسران یعنی جزئی با ملک و جزئی با سمث و جزئی با ثانی  
 عمل بکشان شد و بظرف چند و شبان آمد و با بکار این رئیس مذکور که جا بجا معین و ما مورد بود  
 در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت حاکم مذکور به لوازم و وسیع از رسید سانی و ضیافت  
 افسران فوج موافق ریت بهر کس از همسرانی و دیگر با نیاز سفر قرار و اقامت محل آورد و همه آراسته  
 و خوشنود داشتند الا قرص چهارچهره سنگه لوازم دوستی اتحاد و مابین مرد و سرکار با پیش از پیشین  
 دریم و نظم و سن ملک خود معترف بود که دفعه کمیت وادار بر فرج سبکبان نازل شد  
 و شست از روی خوشت که شاید انگریز بر افعالی و ظلم و تعدی که در چند کان حد اعلی بخند و



علی الخصوص بر یکایک و سیلانان کرده بودند برساند بران بعضی فرج سکه که خاص  
 شهر نامور بود با خود و تحریک بعضی سرداران زیادت لمبو نمود و نجات مرزیده مهراج  
 شیر سنگه لی نسبت خود راجع سپرد و نیز او و دیگر بسیار سرداران از اکبشتند و قیامتی برپا ساختند  
 زمانی بعضی ثقات معلوم شد که درجه لمبو او سرکشی سکبان این شد که شیر سنگه از سبکه فاض  
 و مرد عیاش بود و دولت بسیار بدادن زمان قاصد مغنیه و هم در لمبو و لعب بسیار صرف کرد  
 راجه و بیان سکه برادر راجه کلاب سکه که خیر خواه آنجا خوان از عهد سبکیت سکه بعد وزارت  
 منصوب بود و از راه خیرخواهی بارها خدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت امارت  
 والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آید از امکان در لمبو و قبول صرف بسیار از خزینه  
 خانی بکنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی و گفت که بیکه این چنین قسم  
 شیر سنگه کلام سخت نام از قبیل دشنام نسبت به بیان سکه گفت و تهدید نمود و بیان  
 آنوقت خاموش ماند و گریه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه افسری را بفرج می سنگین  
 و یا در قصاص خون که کرده بود قتل بکنانید برادر مقبول که سردار قوی بود با خواهی و دیگر  
 مخفی نجات و زنده در صد و آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع  
 بود با اشاره و بیان سکه درین امر با خود مشق ساخت تا اینکه آنکه بر قتل او بسیار آماده شده  
 منظر وقت و قابو بود که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه خوا  
 فرج در میان قواعد کار رفت آن افسر را می قابو یافته تفنگی را که بر او کمر بسته بود از جانب پشت  
 سر کرد و چنانچه او پیش که ضرب تفنگی جان باعث مقول بر زمین افتاد و همراهان آنشقی سپه او را  
 که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهیانه بیرون طلبیدند و مجبور بیرون آمدن او را  
 گرفتار کرده بر طبقه بردند و مانند گوشتند آن مجده بی بخت را قبیح ساختند و بعد  
 کشته شدن شیر سنگه حال در علانیدن و بیان سکه را مردم طرفدار شیر سنگه  
 دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات و بیان سکه را مع راجه سپه سکه

پسرش دادم تنگ برادرزاده پسرش که پسر راجه کلاب سنگه بود و نیز برای شش  
 پره پره کرده و در آن روز فبا بین سرداران طرفدار رئیس و جانب داران نیز  
 بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توب و تفنگ و شمشیر قائم  
 و درین مجاور کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه  
 و سه سردار نایب و کار آزموده از دو کاران و نیز پنج شش هزار مرد و مخ فوج از طرفین  
 کشته و خسته گردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود و مخفی از لایبور بوده و در آن  
 دشت و حفاظت نموده و همچنین یک پسر کلاب سنگه که چنانکه نام دارد زنده مانده و  
 کمرا و لا و نادر و بعد این همه خونریزی و کشت و خون و خواه فوج خالصه در فکر آن  
 شد که کسی را از اولاد چهار راجه رحمت سنگه برای نام نهاد بر بسند ریاست نشانیده  
 حکم رانی کنند تا بران ولیپ سنگه صغیر پس را که از اولاد رحمت سنگه است بر ریاست  
 معین ساخته و در پیش رابطا هر مختار ساختند و آنچه از زرو و سباب میخواستند بجا میبردند  
 میگردیدند چنانچه مشهور است که فوج پادگان خالصه فی کس و از ده و پویه و راهب و در هر  
 کمانده از رانی میگردید و سواهی اقلات نفوس بر بسیاری از خزان که دست شان افتاد  
 متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در بار لایبور کردند و کسی را از  
 سرداران نگذاشتند که ایشان را بجا میباش و یا پور و رازا و سوریجا و خلافت و مقور را زوار و  
 زیاده ترخیره و سرکش شدند و چند سردار باقی ماند که در دربار لایبور حاضر میمانند و نیز  
 و رضای شان دم نمیزد و اگر احدی خلاف رضای ایشان زبان می کشد و او را از  
 جان میکشد چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر چهار راجه ولیپ سنگه شده بود قتل کردند  
 و نزد بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن پسران کشته شدند بر کیت چون میدان را از غبار  
 خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچکس سردار و در امور را در خلعت گردین نمیتواند بر کسی از ایشان  
 خود را برسم و بفرستد یا بر میداست چنان بجا طر شان گذاشت که جالال انظر و برای تلج جو کرده

در کلبه های نظرت تاراج و تارگری نمایند در بیان شرح فساد و سکهان  
 این طرف دریای سلج در عمل سرکار انگلیسی و وقوع محاربات فیما بین  
 چنانچه فوج خالصه بقصد تارگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست یک هزار  
 سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب برادر که حوستان از راه خود  
 گرفته رنجور شده و دیگر سرداران را طوعا و کرها همراه خود ساخته در شرح ماه دسمبر سال  
 یک هزار و شصت و چهل و پنج عیسوی از لا بور کج کردند و از دریای سلج که حد فاصل فیما بین  
 ملک پنجاب و عمل سرکار انگلیزی بود بر بل کشیدند که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون  
 پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و برین طرف بالیان انگلیزی که غافل از اراده و حرکت  
 ایشان بودند صرف دریافت حال شورش و خود سری سکهان و قتل و خورجیر ایشان بپای  
 خود و در شهر لا بور و ابتری و بی استقامی زیاست انجا از راه دور اندیشی و آگاه می گشتند  
 نوازم ملک باری و کشور تانیست خود شنیدند که بطرف دریای سلج در عمل خود در خند تمام  
 و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان است فوج خود را مامور  
 و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که با فعل بی سرو سردار و مانند ششتران بی مهارت  
 اگر قصد آمدن برین طرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهر قصد  
 و اراده لار و دمار و تکه گور زجرزل فرمان فرما ملک هندوستان با نفس نفیس خود مع  
 سپه سالار کل افواج انگلیزی گفت صاحب بهادر و از کسپ له بیانه و فرزند پور شد  
 و بنود و تجویز بود که چند فوج و فلان مقام و چند در فلان معبر مامور معین نماید کرد و صلا در بحر  
 و کان لار و صاحب سپه لار و موصوفین نبود که سکهان خلاف عهد که فیما بین سرکار انگلیزی و لار و  
 از عهد بهارجه است مگر منعقد است ملک تا آمدن صدقند و بنا و بلا سبب باشند تا بران توپهای و دیگر  
 سامانج به همراه یار و زده بودند و فوج متعینه چنانچه لار و بیانه و فرزند پور فوج قلیل که در لار و  
 صاحب میباشد در آنوقت افواج دیگر در انجا موجود بود که کوز خاطر داشتند که بعد تنبیس بنامهای حقیتا

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوب از عصب فلکیده خواهد شد و معلوم نیست که این  
 سکبان در عمل اگر نری با تپائی را می صاحب ما در دست بکنند بود و یا بدون شمار  
 که کلاب سنگه شجوه است که سکبان در عمل اگر نری رفته با ایشان بکنند و او را مقام جمیع  
 خالصه ازین آرا و دیگر ممانعت نوشته بود که ز بهار از لا بهور قصد عبور و بایستی  
 حرکت بکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد که آن مغروران بر خود غلط بگفته و نوشته  
 او عمل کرده و این هم بعد نیست که فوج خالصه از گفته را می و یا با اشاره کلاب سنگه  
 قصد ملک اگر نری کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تبای خاصی  
 را در مقابل با افواج اگر نری با یقین پیدا کنند و از سکبان آن هر دو در پیش نه کوز  
 و است سکبان شب و در زیر جان خم و ترسان و لرزان بمانند و بیایان خوب است  
 که بکدام صورت احتمال زور و طاقت سکبان چنانکه اگر آقا کس و استغنائی  
 و بنیادشان کرده و مغلوبی و بر روی ایشان بجز مقابل با افواج اگر نری امکان  
 ندارد از غرض قلع و قمع این که در نتیجه بدین معبود و مدعیانی این صاحب کلاب سنگه  
 و عیب نیست که این هر دو کسان نظر آل کار و در اندیشه قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور  
 با سرکار اگر نری ساز کرده باشند تا بعد از هر است مغلوبی فوج خالصه بکارشان آید و راست  
 مهاراجه و نجیب سنگه هم بحال برقرار ماند و آخر کار همچنان شدیدی سرکار مدح نظر بر عدم حرکت  
 و تمول را می صاحب و کلاب سنگه درین جنگ بایست که لا بهور ابر و لب سنگه پس بحال برقرار داشت  
 و نیز و شکری و حمایت کلاب سنگه فرمود و او تا با کل فوج خالصه مغلوب و مستی حاصل شد  
 از جو قصد لا بهور نکرد و برای حفظ خود و عهد مایه دروغ المبه فرب از جو فوج سکبان فرود آمد  
 برای ایشان مینوشت که خاطر جمع و از بدین خود را تر و درسانند و شریک بپایان بشوم  
 و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکبان از طرفت او مطمئن شد و بقصد لا بهور  
 بر سرش نمایند و کلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکبان که هر یزیتنای متواتر خورده

خورده و مانند مار سر کوفته شده اند و زور و طاقت در میان ندارند و رانی حسابیم آنها را  
 مغلوب کرده و از او آن آلات حرب و فرستادن نیز با کل دست کشیده اند و افواج سرکار انگریز  
 مقرر قصد لاهور خواهد کرد و در صورت زیاده ازین توقف کردن در جوبناست انجاشته  
 بر جناح استمال در لاهور حضور رهنه صاحب در رسید و بعد فبایش یکی مراتب این جنگ عظیم  
 سکهان رسیدن افواج انگریزی قریب لاهور مع نذر و سبکب کین با و دیگر مردان در سر  
 لاهور و صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان این طرف الی صاحبان گشته تقدیم  
 مراتب استظهار و استغفار و اظهار عیسوی رئیس بنام صلح رسانید انقرض بر من گذارش و صلح فیکان  
 بر و سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و واسطه صلح نمیشدی فوج انگریزی کبیر طایف  
 و مزاحم در لاهور رفته عمل و خل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست نماز ان بر خجست شکسته  
 در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام بدکی بلنج  
 نوز و هشتم و سیمبر شکسته عیسوی شده بود و کونید سکهان در فک اول جمیت  
 بیت و کینزار با توپهای کلان که گوله و چپه آن دو در تر میر رسید جو سنج نموده و در جوا  
 بسته بنا به نوز و هشتم سیرال کینزار و شت حد و چیل پنج عیسوی شروع جنگ کردند و درین  
 جنگ بسیاری از هنران فوج انگریزی و نیم اکثر از سپاه ولای و هندوستانی شان کشته آمد  
 زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی سید نقصان  
 سپاه می نمود و فوج انگریزی با وجود قات مردم سپاه توپهای خرد که در پیش با میا شد با خود  
 میداشت و گولهای آن تا بفوج سکهان میرسد کشته بخت بشا بدو ایحال که مردم از سپاه  
 از کله از تکی پهای کلان مخالف بسیار ضائع میشد و حکم جو رشن حله کرد و بجز حکم کردن  
 موافق قاعده مستمره یورش که در میان شان معمول است فوج انگریزی کبیرا کی حله  
 کرد و از فرط تبور و شجاعت با وجود گشته شدن از شکلهای متواتر حریف تاخت کرده و  
 قریب بنور جهای سکهان و بر زو توب و تفنگ خود رسیده و فوج مخالف را آنچنان شکست

انتشار گرفتند که سکه‌ها را با وجود کثرت نایاب آن بیاورد و فرار برقرار اختیار کردند و چند هزار سکه  
در صفت جنگ کشته و خسته گردیدند و با قیام دهان آن جهان سرسبز و صحرای سرسبز و کوهستان  
که تمامی آن توپا و خیمه و خمرگاه ایشان برست سپاه انگریزی افتاد و درین جنگ کشته شدند  
انگریزی خرد و کلان از کشته شدن آن گریزانان و جزایان و کورهای لاجی و سوار و پیاده و کشته و سوار  
مقتول و مجروح کردند و از آنکه در جنگ از سپاه انگریزی با وجود قدرت سپاه انگریزی آلات جنگی بزرگ  
فوج کثیر سکه‌ها که بسبب تعلیم سرداران و فرستادن از قواعد جنگ خوب افتاد شایسته و در زمان  
جنگ بدو محاربه و شمشیر کارانایان بکشد و در جنگ غایت و آبروی هر کار خود و دست از جان ببرد و در  
نموده و از مخالفت برآورد و نظر و منسوخ کرد و اگر تفصیل از جنگ با او از این خوب معلوم نبود  
لیکن آنچه از نشأت شدید در میام ثبت نمود در بیان جنگ و می سکه‌ها را فوج انگریزی  
که قریب بمقام فیروز پور واقع شده بودند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر انگریزی  
و دو سکه‌ها که در آنجا بود علی الاصل به طرف غل غل از سوار پیاده فراهم شدند و در  
برداشتند علی محسوس بطرف لهستان بسیاری از فوج شایسته قصد به کام پرازدی نمود و باقی  
توپای کلان فوج دیگر هم شریک لشکر ناب کور و جزایان دارند و بود و در دو صاحب فوج زیاده  
از این نال و انتظار رسیدن سپاه انگریزی که مناسب آنکاسته فوج فیروز پور را که بمقام هر ی شش  
افتاد بود حکم کرد که خود را از دو بطرف لهستان به جانب سکه‌ها سرشور و شش و شش از برادران  
چا وانی لهستان به نام چا وانی و دو هم برگه پیاده و دو یکم شش و دو شش و دو شش و دو شش  
و شانزدهم سواران در شرب و پی توپخانه و چهار ساله بند شانی سکه‌ها که در هر شش است حساب  
بطرف لهستان روانه گشت و پیچید و دو هم پیش میران و دو هم کویت آمد و شریک فوج مذکور شد و آن  
این فوج تا به شش میل اقطع مسافت کرده رفت از کسری لهستان که در آنجا پیش توپخانه و دو هم  
سوار توپخانه بطرف فوج سرشور است مذکور نیز روانه شد و شش و دو سکه‌ها که در فوج سکه‌ها را  
لند فوج انگریزی را دید و کوله توپ در آنجا که در کسری است حساب این فوج مذکور و سکه‌ها را در

امروز سپاه اسرافت بجیده را طلی کرده آمده است تا ندیده باشد حکم جنگ او که تا هم بود  
 روانگی توپ و تفنگ بر طرف حرکت سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریز  
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین بکمان قابو یافته بهیر بنگاه فوج انگریز را عطف  
 مانده بودند و غارت و بعضی کوره و لایبی و قدری سپاهیان پیش هندوستانی را گرفتار کرده  
 سرسبزی است ازین قتل و تهب که از سکبان بوقوع آمده بود در خشم شده و تلخ بخت و هم  
 جنوری عمو من آنرا خوب گرفت یعنی سکبان از انگریز گریز قریب بغیر دزد و پوریده در میان فوج  
 خود کرده و از هر چهار طرف همچو تشنه باری کرده که از هزار کشته پشته ساخت جمع است  
 هنوز به فوج خود را مع اسباب غنیمت انزع نمود و پیشتر این جنگ در میت و کیم ماه  
 مذکور فوجی دیگر از سکبان بر ملک پشیا له تاخته قلعه آن را تصرف خود را آورد و ملک  
 فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرده و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار را بکمان  
 از سکبان باز گرفته حواله راجه پشیا له نمود و در هر جنگ فوج خالصه العین کلی بود که از کمان  
 با جمیت است و پنجره سپاه زود برای مدد و کمک باریده و شریک جنگ خواهد شد و حال آنکه کلاب  
 از سکبان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و لی مفت او را از قتل کردن مهار راجه پشیا له  
 و پسرش بچهرای کرده بودند چندان تا خوش و ناراض بود که از خدای خود است این ظلم  
 بهر عذابی و عقوبتی که گشته شود صین جواب باعث اصلاح و امن و آسایش ملک میش  
 انجام است بکلیت علی خبر آمد خود و مشهود ظاهر کرده بود تا بنوم و کمان آن پسرش او در کار انگریز  
 بقصد تحریک او پورش بر جو که وطن و ماوی او است بکشد و بعضی بهشتاران ایشان از لاهور  
 تا کناره در باور ملک خود غارت گری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال پسرش متغلی  
 سکبان طینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزان که بار بار طلب میکردند دست  
 کشیده بود از رانی بر کمان کشیده که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بود که کمان  
 در لاهور رفته رانی و دیپ سنگ پسرش را کشته بجای او دیگر بر ابراست لاهور مقرر خواهد کرد

قابو میافتند همچنین میکردند که ایشان را باز رفتن در لاهور خصیصه گویند سبب نوشته  
 راجه کلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من بزرگوار شوم هرگز قصد  
 با انگریزان نمائید بعضی فوج لاهور خصوصاً کل سپاه انجمنی و چندی از سرداران بزرگ فوج  
 خالصه در جنگ شده بودند و کسانیکه برگشته و نوشته کلاب سنگه عمل کردند از کل کالان  
 فوج خالصه از خود سری عبور تلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباها شدند و هرگاه بهر تیان  
 برای طلب تنخواه نزد درانی صاحب میرفتند و در جواب میگفت که من اکنون بحساب برسد و از ده  
 روپی در ماهه فی کس باید کارزاد او نمیتوانم و شما که اظهار تبااهی و پریشانی خود میکنید اینهم  
 من برای سرکشی و خود سری شماست چه حکم کار خود با کار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن در پی  
 و زیاده ازین خواهم دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی بکمان از فوج خالصه  
 و کرات مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و اجازت دادیم  
 که صلح آنوقت خواهد شد که فیروز پور ولد میان و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرات  
 در میان با و شاحه قائل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج صلح  
 پیغام داده اند که در ایستلج فیما بین با و شاحه قائل باشد و در جوابش گفتیم که بعد از جنگ  
 جواب پیغام شما خواهیم داد و آنرا من قبل از جنگ و دو نخوت و غرور و دروغ چنان عجب بود  
 که کسی را بهر خود نمیدانستند در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم  
 جنوری ۱۸۴۶<sup>۱۸</sup> عیسوی در مقام ایوال شده بود و گویند ببت هزار که  
 با چاه و شش ضرب برای کمک آن کرده که از کابول در مقابل فوج انگریزی بود و بیست و هشتم  
 جنوری سال مذکور اینطرف در ایستلج عبور کردند و بمثل آن فقط چهار هزار سوار با و از ده هزار  
 توپ که همراه داشت بزرگ فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بود شدند و فوج انگلیسی  
 در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت و کرات  
 فلت سپاه در جنگ هم حرف را بهریت داده غالب گردید و شصت و پنج ضرب توپ بکمان



هست ایشان افتاد و چون ضرب توپ را که بکمان میزد خود گرفته کرختی بودند بجهت آن سوار  
 در دریا بوقت عبور کردن بحالت مضطرب غرق شدند و دور که بجد و کد با نظر طرف دریا  
 برده بودند کشتانی از فوج انگریزی با نظر طرف دریا چنانی رفته بوقت شب ز کمال حیرت و حلا  
 در رنگدان میسایه آن مرد و ضرب بجهت آتشی زده و بیکار ساخت و با تحقیق معلوم کردیکه  
 قبل از جنگ لاله لال سنگه یا میت هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت  
 آن استاده بودند و چون بازو قتال گرم شد راجه مذکور علیه فوج انگریزی را دیده بدین شک  
 شدن و دست با چنانیدن حکام سپاه را بر تافته مع سواران همراهی خود میکشید و طرف  
 شتاب و در آتشی راه بعد از عبور دایمی تسلیم می داد که زبان آمد و رفت فوج بکمان بود  
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند در میان جنگ عمومی مغلوب گشته و رو بفرار نهاد و  
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظهر  
 گشته شکست زتان در تعاقب ایشان شدند و هزار بکمان هماری با راده عبور برکنار رده در  
 رسیده و تانی از پل در آنجا نیامد مضطرب شده اندیشیدند که اگر در اینجا توقف میکنند از فوج  
 که شکست زتان در عقب می آید گشته می شویم و اگر خود را بفراری اندازیم سبب بسیاری  
 غرق میگردیم با تجمعه ازان کرده هر که خوف غرق شدن برکنار رده دریا توقف کرد از دست  
 فوج انگریزی گشته و هر که خود را بفرار انداخت لقمه هتک اجل کرد و در شایعه و دوی  
 اوقات شناوری ازین شکله بر ساحل بجات رسیده باشند و سرداران لال سنگه که پل را گشته  
 رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از بکمان خود متعقبنی زنده نماند از شک  
 حریعت مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد و  
 شد که کسی از سرداران و همسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل اضنی خوشتر  
 زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود نیت رسید و بسبب همین اتفاق و خلافت فوج شکست  
 با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب سامان جنگ حسب خواه بدین و دی و بر تامله

یافته مطلوب گشت و الا در جنگ کردن و جملهای متواتر نمودن و فرج اگر نیزی کوتاهی و کمی نکردند  
 و در آن دار جنگیدند و علاء و نا اتفاقی خون ناحی و مهاراجه شیر سنگه و دیگر سواران و دیگر سواران  
 بودند و در آنجا برین نقض عهد نموده بلا سبب و عمل خیر یورش و تاخت نمودند و از آنجا  
 آنکی گشته مستاصل و را بود و در وقت قبل این جنگها کسی از سرداران نامی طینانی و بر جان مال خود از  
 ظلم سکنان بدشت چنانچه لبنا سنگه که از سرداران طلیل القدر مهاراجه رنجبت سنگه بود و در محراب  
 شیر سنگه و در میان سنگه و غیره گشته شد و از لا مورد بر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده  
 لیکن از شامت اعمال آباد و احبابم خوشدلی نشست زیرا که بعد از چند روز برای سیرت فرج با  
 سرتیبه احوال انتقال خود را در بنارس که استمه دار الالماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکنان  
 و سرکار اگر نیزی بنابر عزم و بهوشاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم سوارانی در شهر مذکور نظر بند شد  
 و تمامی مال و اسباب و که در بنارس و کلکته بود و در سرکار اگر نیزی قرق کرد و در سبب نظر بند شد  
 سردار لبنا سنگه آن بود که مبادا با پاسن معقومی و بهم فریبی سکنان لا بود در دار الالماره مذکور  
 فساد می بر پا کند و همچنین اموال سکنان که در مقام نبرد و از دیگر بلاد و مهاراجه علی اگر نیزی  
 بود و نیز بفرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال اسباب غیره و اگداز که در آنجا  
 دادند و سوم فبروری دیگر صاحب گدیز از معبر و پرتا معبر به پور برای بند سیاه فتن مبار  
 دریای سنگه که با باب بود و نامور شد تا سکنان بر بنظر عبور کردن نتوانند و بیست و ششم  
 جنوری جنرل همیث با مسکرها و از کپ لدرسیان در لشکر کشید و بنحیف فتح کرد و زیرا که تا  
 آن زمان فرج سکنان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود  
 از مقام دلی در لشکر لار و صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بنجر رسیدن چهارلس و نیز صاحب  
 گوریز شد و در مسکرها و صاحب برای عبور کردن اینجای اگر نیزی در آن طرف دریای سنگ  
 از حالت منظره و دیگر باقی نماند بود و بلکه تاج عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن باطلان  
 آن نمی نمودند نقل عجیب دوم فبروری ششم عیسوی یک سکه قصد قتل کردن سرتیبه

ستروین پست ارشاد که در انبار بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف و حل  
 شده سپاهی پسر از انجمن بشیر قتل و سر او بریده را به دست مزب مجروح ساخته در کان انصاحب  
 داخل کرد و بر گاه صاحب او را بخانیافت بگریخت مردم متعجب گزیده او را گرفتار کردند و او را  
 شب در زند خود را قتل کردند و در حبس و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بجنوب  
 لار و صاحب پنجم صلح برد و معذرت بنام نمود او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار میجنگ  
 و راجه لعل سنگه که سردار خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر وکیل از طرف رانی صاحبیه یا از راجه  
 کلاب سنگه و یا دیوان دینانته می آمد سماعت کلام او میشد و بهر بیست و چهارم جنوری فوج  
 کثیر اگر نیمی رسیده و چهل لشکر لار و صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه کلاب سنگه با دو هزار  
 هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوایی بر خالصه ده کرده از لاهور رسیده فرو شد  
 و روز دیگر بر معبر کراچیل که بر سه کوهی از لاهور دست رسیده خبر و رویداد و خود و جنود را انصاحبه  
 عرض کرده فرستاد و حکم شد که فوج خود را بطرف پیولور فرستاده و خود تنها در لاهور حاضر گردید  
 در جنگ البوال که جنگ سوم بود از فوج اگر نیمی پانصد و ششاد و نه مردم از سپاه و ششاد و نه  
 و نه پسر مقتول و مفقود کرد و در انصاحبه با اتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه کلاب سنگه  
 را و زیر کرده و جمیع امور جنگی اختیار جنگ صلح را به و تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بکلاب سنگه  
 نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ ما مقابله کردن با افواج اگر نیمی  
 دشوار است و بعضی میگویند که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند و حال تنهایی و بیلاکت فوج و از  
 دست رفتن قریب یکصد صده ضرب توپ و مرگ شدن هزاران و بیاب رسد تا مدت که از بار و  
 و کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان سپاه خالصه افسران آن در سه جنگ عرق شدن هزار بار و  
 در باب سبب سکنی پل و دیگر مصائب شد و در اخبار ساقی کلاب سنگه آنهمه حال شنیده و بظاهر  
 تشنگی ایشان کرد و کلمات تا صفت بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکده ماه پیشتر  
 ازین واقعات من بفرج خالصه که سر بخود سری برداشته با راجه جنگ قصد قتل بطرف فرود آمد

کرده بودند چه قدر صاف نشویم که در بنابر دین اجازت من قدم در انظر نخواستند بیدار است  
مگر افسوس که فوج خالصه اینهم را هم مثل بوجا که بود تصور ساخته سخن بران شنیدند و آنچه در خاطر ایشان  
آمد که فوج جمعی با و دم و سوم برای فتنه طرف هدیه و انظر فوج مامیت نوشتم و زیانی  
هم نموده فرستادیم و لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعضی سرور این فوج خالصه که از حبسگاه و راه  
برخی آمده بودند از بازداشت سرگشته شدند و بجز این کلام کلاب نمک و جوابی ندادند که چون کلاب  
نیز حکم کسی نبودند و بنوبه و کمان فاسد و بعضی که لاله صاحب سپاه فوج انگریزی در چال  
لد چایان جمع شده اند از او و شجسته و انزع ملک پنجاب از سکمان میدان بخبار کی عبور در  
شلیک نموده شریک میکنند و در سبب هم میزی و پاس فوج خالصه هم شریکند و کلاب  
شد و ما را هم با صراحت و سالفه فوج مذکور بخبوری شریک شدن با دشمنان در جنگ فدا و بجهت  
معلوم است که از ابتدا اگر باست بهار جبهت سکندر فوج خالصه اینچنین شکست نبردست نشان داد  
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد که اکنون از اسامه تبحر است به بار علی لایضا  
سکنت برکت حروریم و تمامی توپها که در جنگ بوده بودیم دست فوج حریف افتادند  
اکنون نزد ابریم و آلات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم گریبانمان کانی از فوج  
سپاه که بخبار دیگر با فوج انگریزی جنگند در صفت جنگ پادیری کرده با اکل مقتول و فاشی و  
یا بر فوج مخالف غالب آیند با شک و افسوس آبروی خالصه جو برقرار اند و این امر بدین  
شاد و خوب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شده اکنون دشمنی شایع و ضرورت تا در جنگ نبرد  
کرده شود شاید آب و دیو باز آید و دغای آبروی که درین شکست بار و اس شجاعت سکمان  
شته گردد و با منقل امتیاز هیچ حکم و فرمان شایسته هم موازات تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از انصاف  
و خود سری اکنون نوبت بیان کار باستان رسیده و نشانیده باشد که از سوتی میری علی لایضا  
برنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج بر باد گشته یعنی سرور بخور شک و راجه لاله و از انجیل  
و سرور مرانند و سرور از راجه سکندر و غیره افسرین از انگریزان شکست خورده و در پنجایان

انظر من تلج بحال تبارک شسته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه انظر در بار عمل خود آمد و بود لشکر  
 هر یک سردار سابق الذکر بخون شجون انگر زبان شویم شده جابجا متفرق شد فقط مردم ماند  
 در فوج خالصه باقیانده بود و بخانه شصت ضرب توپ که در جنگ بمبارده بود و در پنجاه توپ  
 حواله حلیت کرده ده ضرب را بمباره خود و پس آوردند و بعد بعد و که بسیار دو هزار  
 مردم در لشکر رنجور بنکه قرایم آمدند که کوله و باروت ندارند و را نیصاحبیم اکنون بیایان  
 جنگ منیدهند و میگویند آلات که سابق برده بود دیدیدان چه کار کردید که اکنون خاموش  
 الفرس باقیانندگان از فوج خالصه انظر در ایستلج در عمل بوده و دوازده ضرب توپ افتاد  
 انتظار آمدن لشکر شدن شاد دارند هنوز این کشتگو تمام نشده بود که همه کار را خبر آوردند  
 که نائب کرو ساد هوسنگه که در جنگ بر خم کاری مجروح شده بود میرود و کرم کور از زمین  
 و مضطرب شسته لطیف کرنا پور کوچ کرده برت و تیر مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج  
 بر بهر تلوان مجتمع گشته بی آهنگی را برای عبور کردن فوج بسته اند و باشندگان مندی تلوان  
 از نیب حوت فوج انگریزی سباب جنگی و خانه داری را کشته رفته اند انگر زبان کوله و باروت  
 او شان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند و کلاب سنگه بعد از استماع این خبر حرمایان  
 کلام سابق را عاده کردند که من در میان صورت مختاری شما میگویم که تمامی فوج خالصه  
 فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و عرض کلاب سنگه ازین کلام آن بود  
 که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی کلبان افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه مقصود شود نماید  
 تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و استیصال  
 پس در صلح مشوره بادیکر سرداران بهم نمود همه بالاتفاق راضی بصلح شده و تجویز کردند که فوج  
 انگریزی بدو کلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال حرکات خود بسیار نادانم و بیچاره  
 شد اکنون امیدوار است که فیما بین بسز و مسر کار صلح واقع شود هنوز این امر از قوه فعلی نمانده بود  
 که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کینیت جنگ چهارم که در مقام موربان

در دهم فروردی ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکبان و افواج انگریزی  
کویند فوج خالصه ساز و سامان حرب و اسلحه کرده مورچاها کند و آوازه جنگ شد و در آن  
نواب کورنر جنرال بهادر و کنتز نجف چنان فریاد یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف  
در بای مسلح عبور کرده یورش بر ملک لاہور نماید و جمیت سکبان از که مورچاها کند پیش رو افتاد و از  
کریز اینده شود زیرا که لارڈ صاحب و کنتز نجف را متعجب معلوم شده بود که مسوای این فوج  
سکبان که بالفعل آن روی در بای نظری آور فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریز  
مقابل کرد و اولی است که این فوج را بمکه و یورش متفرق ساخته بحسب ارکی عبور و یا  
ثامد پس سپه سالار مذکور بتایخ دهم فروردی سال کبیر از دستمصد و چهل شش عیسی بچای  
روز برآمد حکم فوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت بشکلهای  
ستوار که کلوه توپهای ایشان بسیار و در زیرت مورچاها ای سکبان از که آن طرف مسلح فوج جنرال  
ماقتند و بمقدور شکسته شدن مورچاها فوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کند چنانچه  
پلشن کو رکبه و غیره از راه پلی که همانا ساعت از تختهای ثین در دوسه جانب نصب کرده بودند  
برق و آتیاخته در فوج سکبان درآمد و او مردانگی و آوازه خوب جنگیدند فوج سکبان  
اقامت در خود نمیداد و بریت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شخصت ضربتی که همین  
در اسکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب بذات خود شریف شین  
و افواج انگریزی بعد کریز اندین جمیت مخالف راسع توپخانه خرد و کلان بر قسم عبور و یا  
منوده داخل در عمل لاہور کردید و لارڈ صاحب پیاد در مقام قصور این شتهبار دادند

خلاصه شتهبار نواب کورنر جنرال بهادر و مر قومه چهار دهم فروردی  
۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلیسی در هر یک مقابل و جنگ فوج سکبان  
را بریت پی در پی داده و عمل خود در آن طرف در بای مسلح بر کرده داد و دزد و از دوسه  
ضرب سکبان بفضیله سرکار مذکور و آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردید

و در شهرها که بنا بر سیزدهم و سیزده سال گنیزار و شصت و چهل و پنج عیسوی قبل از هجری بنا شده  
 بود مندرج است که نواب کورنیز جزیر بنابر شایار که جیت حفاظت ملک نگه داشته اند و هم بر  
 اظهار شوکت و اقتدار سرکار مدوچ و نیز برای مزاد بی بجان عهد شکن که موجب شایستگی نام  
 است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورده و اکنون انتقام کامل از شکستن عهد نامه که  
 فیما بین سرکار موصوف سرکار لاهور در شصت و شصت و پنج عیسوی انعقاد یافته بود سبب تاخت و یورش  
 آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بران سبب یکی توپین سرکار منظم الیه صادر کرد  
 از سرکار لاهور که نیز فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراج  
 این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آتشیان بند و بست در سرکار لاهور خواهد فرمود که با  
 طاقت حذر و فریب در فوج لاهور نماید و ازین بند و بست در سرکار لاهور مقصود اخراج ملک  
 انگریزی نیست چنانکه در شهرها سابق الذکر مفصل و شرح است که فقط مقصود خوشنوع احصاء  
 مدوچ قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور با آتشیان انظام و بند و بست بطور سه  
 که افواج آنجا را بر حکم رئیس در عایانی آنجا در امن و امان باشد چنانچه مقصود و شایان این نیست  
 که ازین طرف هیچ تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین شهر بعمل نیاید و بود و بگوین  
 هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعه بلافور جنگ و تاخت و یورش بر ملک انگریزی کرد  
 در صورت سرکار مدوچ عمل آوری تدبیر جیت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور خواهد نمود  
 آنچه خرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد و محض سبب حرکات ناممکنه اطاوار اخبار  
 سرکار لاهور و فوجین مقصور خواهد بود و خوشنوع این معنی نیست که زیادتی و اخراج ملک  
 سرکار انگریزی کرد و فلان جهت تلاقی و مذاکره باغات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم  
 کرد که ضلع ایکه در میان تلج و ریاس واقع است که مستان واقع آن شامل مضاف  
 مملکت انگریزی کرد و با این همه عهد شکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور  
 آمده تا هم منظور نواب کورنیز جزیر بپا در نیست که کل ملک پنجاب را در قبضه و تصرف خود در آید

شتر طکیه پس آنجا در سر کار نگاشته رجوع آرد و نیز مگر کوزا یا همان سر کار نگاشته است که در موصوفه  
آورده و همیشه تابع و مطیع بودن سر کار را موصوفه ریاست آنجا را یکی از اولاد مهاباده بخیر بگوید  
بکشته باشد که بانی سبانی این ریاست و منصب و معتبر سر کار نگاشته بود بحال برقرار دارند و بکدام  
دلیل غایب تر بچشم بر و باری لار و صاحب اغراض نمودن شان از چهره کم و کسناخی فوج لار و  
تواند شد که با وجود فتح کامل غلبه نام با ظواهر حسین مکررات باطنی خود پنداشتند و بخیر خوان  
خاندان مهاباده بحسب سکه سر کار بانی علی مخصوص گمانی که شریک جنگ جدال سر کار نگاشته بود  
خبر داده میبود که اکنون با تقاضا نوب کور زجران با در آنجا نبد و سبب ظهور آنرا که از روی آن  
ریاست اولاد مهاباده بحسب سکه سببی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع در عایار و طاعت  
و اسرار آن داشته باشند و اگر احیانا باز آنجناب عید شکستی از طرف سر کار را موصوفه است سر کار  
انگشتی بوقوع خواهد آمد در خصوص ایضا کل حقوق حسب طایمان سر کار و مصرف بل خواهد آمد  
فقط و بعد اجرای این شهرها سر کار را موصوفه کل شرایط سازد چه آنرا بدلی قبول منظور کرد و متعاقب  
تسویه آوری لار و صاحب در ملک پنجاب از پنج دهم فیروزی تا هفت دهم آن تمامی عساکر  
انگیزی که در قرب و جوار فیروز پور قیام داشت مع توجانه کلان نیز داخل پنجاب شدند و چون  
کلاب سکه در مقام قصور آمد و پنج شانزدهم ماه مذکور شب لار و صاحب در قافله  
شدند و سبب پیشکش که بسیار آورد و بود معاف کرد و در و بوجیب حکم و الراجیه مذکور در  
خدمت میسر لار و صاحب و سرکاری صاحب مکرر لار و صاحب مدفع حاضر شدند  
از نیم شب در میان بر و صاحبان موصوفه و راجه کلاب سکه و دیوان دنیا تا ته و فیروز پور  
گفتند شوند و در منزلت صلح همان قرار یافتند که در شهرها مذکور مندرج بود و یعنی تمام ملک آن  
که در میان سبب و ریاست و منصب سر کار را مکرری باشد و علاوه برین یک نیم کرد و در  
نفت که درین پنجاه صرف شده است سر کار را موصوفه سر کار را مکرری بدو و سبب آن پنجاه که  
رویه نقد الغسل یک کرد و در و ببطریق قسط بندی در میان حدت و در سال و اساز و در پنج



و بنا برنج هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره حمدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شد  
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دیانتا پته بران ثبت کرد و در بیستم ماه مذکور مهاراجه  
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب کوزل جبریل ببادراز لاهور در لشکر انگریزی بمقام قضا  
رسیده ملاقات نواب صاحب مروج فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب  
معظم الهیه در مقام لایان که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل  
فوج سکهان باغی بعدر شازده هزار که باقیانده است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و دست  
بنایت خائف و هراسان در مقام برپا نه افتاده است و از برپا نه راه مطرف لدهیان  
و امرت سرسره و دلاور صاحب از آنجا راه برای صاحب برای تشکی کفنه فرستادند که ماحظ  
شهر لاهور نیز خواهیم کرد از سکهان بغاوت کیس و غیره هیچ اندیشه و هراس نکند و در همان  
قلعه پهلور که از قلاع نامیه سرکار لاهور و قریب به لدهیان بود و قبضه فوج انگریزی  
از ابل قلعه کسی بفرمانت پیش نیا مدیکه نیم شب قلعه را خالی کرده که تخته رقبه و بیستم فروری  
بکشد و بخت بباد حکم دادند که دو حینث سواران لایسی گوره و دو رساله سواران هندوستان  
و سواران باڈی گار و حضوری و یک رساله سواران بقیاعده و دو ترباز توپخانه اسپیکر  
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن بمهره سوار می مهاراجه صاحب  
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پیریش از اجناطت تمام محل سرای شان ساند و لار و صاحب  
در بیستم فروری داخل لاهور شدند و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران و افسران  
خود باز برای ملاقات جناب لار و صاحب آنده جنوا از قصورات خواست جناب ممدوح لمحاظ دیگر  
مهاراجه دلیپ سنگه سپر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست و قادر سرکار انگریزی بود و از همه قصورات  
فوج او گذرشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه شهنار نامه عهد  
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شکر سلامی بر حسب تبت ایشان در لشکر  
انگریزی بمل آمده اگر چه مرنمی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائره دولت لار و صاحب

در شهر بمبور در لشکر اکبری باشد لیکن لار و صاحب تصور اینکه در لشکر بهاراج را تخلص است  
 ایشان را با عزت و احترام از لشکر در مجلسی رسانیده و او را حکم شد که کسی را لشکر اکبری  
 شهر لاهور رود و مردم رسد را که در لشکر می آید حفاظت کنند و نقل است که تها و کر و  
 کور ز خزل بیاد مصد و بهیر و هم فروری سه الیه من مقام لا هجوری  
 تشفی مردم شهر و غیره بر جمع سرداران و نوادگران که کوشی ملان را عایانی از رتبه  
 لا مورد امت سر و آفتخ داد که چون مهاراجه ولیب سنگه روز ملاقات با نواب کور ز خزل  
 حکایت فرمائی و بنا بر گفتاری فوج خود ظاهر باشند و تمامی شرط و احکام خود  
 ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان بهر دو کار و ابسط و سی و اتحاد بطور  
 سابق جاری اند و نواب صاحب موصوف بعد از انجام تمام شرائط مقدره بشرط مقابل و مجامع  
 کردن سپاه خالصه دیگر با فوج اکبری در حفاظت پاسبانی رعایا و خلافت ملک پنجاب  
 و خود بهاراجه صاحب موصوف هم در ترقی و بهتری کار ایشان سعی کوشش نمایی خواهند  
 پس باید که باشند کان ملک پنجاب بخوف خطر و کار بار خود مصروف شوند که بهیچوجه  
 با مال ظلم و تاراج نخواهند شد این عبارت هشتم در بیت دوم ماه مذکور لشکر اکبری  
 برای حفاظت محاذی در وانه پادشاه باغ و حنوری باغ افغان و باقی جانب قلعه بدان  
 سمت مجلسی مهاراجه ولیب سنگه است اقربای تمان بکونت سید رند از محاذ خالی است  
 و اراده نواب صاحب مظم الیه است که فوج سرکار لاهور فقط آن قدر باشد که بدان جرئت  
 دهند و دست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده از این داشتن ضرر نیست و صاحب  
 از راه نزد قدر دانی مجلده دی حسن خدمت جاافتد اینهای سپاه اکبری که سبکباز اجار  
 شکست او چهل و نعل خود در ملک بمبور کرد و در بطنای نخواه یکسال بطریق انعام حکم فرمود  
 و علانیه ترفیع شایسته و لازمی فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عائم در زمان ملک خود  
 ساختند فهرست اندر و پیشکش که در احوال کباب سنگه براسی حساب است و صاحب

آورده بود و تفصیل استامی سرداران که همراه آورده بودند  
تفصیل نذر و پیشکش مذکور استامی سه داران بمباری کلاب سکر

هندوی نقد سه کله روبرو	روبر نقد فکره	فقر نورالدین	فقر چراغ الدین
دو شال عمده بسیار کمی عبد جوزه	باز خیر برین عبد عثمان	فقر تلج الدین	دیوان دینا ناته
جامه وار شال عبد عثمان	نحوه آب برین عبد عثمان	لاله اشک لرم	لاله رای کشن چند
بجلی طلائی خالص دست بند	کری نقد دودود	مارقین صاحب	پسر رای سکه ملوا
طبرستان دلاوی قیسی سه قصه	سیر سکر کرده	نبرد سلطان محمد	لاله برین اس
کمان سه حلقه	نقد عبد عثمان	سپاهی کوبی دو پیش	x

و در همین ایام ستر لارشن برادر سحر لارشن که جمهرت و کاکثر و بی بود بعد از کشتن  
فرز پور و ملک دو آیه نامین سنج و بیاس نامور شد که میزد بعد از انقا و صلح فیما بین دو کاک  
راجه کلاب سکه حضور لاله و صاحب من کرد که اکنون فوج انگریزی از اینجا کج کرده بطرف  
هندوستان برود زیرا که زیاده ازین و دشمن آن در اینجا ضرورت نیست و چون حکم فعله ریاست  
لاهور مانع و غیره و از حکم حضور نزد صورت قیام فوج مذکور در نیک موجب کرائی فکله بود  
و بر این جایای لاهور است لار و صاحب نموده که تا ما را راجه و لب سکه یک شش متضمن این  
شرط چهار کانه ذیل نگاشته و بر آن معروض کرده خواهند بود فوج انگریزی از اینجا بر که خواهد رفت

### بیان شرط چهارم

شرط اول آنکه اگر مردم جنگ باز در ملک انگریزی فوج  
و فساد کنند و از بی آن در هزاره صاحب آید بود  
شرط دوم آنکه کل نوهار که در لاهور هستند و هر که فوج  
فوج انگریزی طلبید که کنند و قیمت آن در لاهور  
شرط سوم آنکه هر که نوهار که در لاهور هستند و هر که فوج  
فوج انگریزی طلبید که کنند و قیمت آن در لاهور

و چون در خزانه لاهور زر نبرد و لهذا در دادن تنخواه بر طرفی سکه‌ها باغی و دمی رو داد و سکه‌ها  
 بحساب و آزرده روپیه در ماهی که از زانی صاحب بزر و حیر مقرر گشته بود دمی طلبید و در سکه‌ها صاحب  
 بموجب در ماهی سابق ایشان نسیه و لهذا کلاب سنگ حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه خرج نکند  
 در وقت محاسبه نسیه سکه می‌افتد اکنون هم همانقدر باید و فوجیکه در عهد چهارچهره شیر سکه لازم  
 شده بود سرسهم شش روپیه باید داد و کسانی را که چهارچهره سکه خلعت راجه و سپاهیان سکه  
 در عهد وزارت خود لازم داشته بود و تنخواه مقرر کرده آنوقت که خندان از امانت داده و بکلم  
 موقوف نمایند بکشتی طلایی و یکی با از سکه‌ها پس گیرند بآید و است که کشتی مثل اینه بیخ کلان  
 از طلا و درخیزار و از محبت می‌باشد فوج را برای زمیت داده بود و یکی شش سکه است آن  
 از قسم اشرفی طلایی می‌باشد که طرف آن تصویر که امشب خواب بود مثل و پیه چهره شاهی پس مرجه  
 حال قوم نبود آنرا نینا و هم برای زمیت در رشته کشیده و در کلمه می‌نماید که گویند فوجی را از چهارچهره  
 که بعد کشته شدن پدر خود وزیر چهارچهره و سپ سکه شده بود و نوکر و شش کشتی و یکی با داد و  
 مردم همین فوج او را کشته و او را کمرامی و آقا کشتی داد و از الغرض راجه کلاب سنگ برای صاحب صلاح  
 داد که چون اکنون از همه امور مقدم او ای چاه که روپیه نقد و سرکارا اگر زیست و اعیانه زر و خزان  
 لاهور موجود نیست باید که بعد او ای تنخواه بر طرفی فوج خالصه بزدوی مدیر آن فرایند زیرا که  
 بجا آوری سزاوارت راجه بر او واجب و لازم است گویند کلاب سنگ برای او ای زر مذکور چنان تجویز  
 کرد که بیست دو که روپیه از خزانه مندر و مهند که روپیه از تحصیل صوبه بنگال و بیست که روپیه از  
 آمدنی ملک کشمیر و برای سه که روپیه باقی جواهرات و ظروف طلایی و نقره‌ای داده شود و بعد فوج  
 کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار طبعش توپخانه و بیست و چهار هزار سپاه و ده و شش چرخ  
 سواران جدید را لازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در او ای چاه که  
 روپیه مذکور نوقتی رو داد و لهذا غشی حبیب علی از طرف لار و صاحب زر و کلاب سکه رفته و نفاست  
 زر مذکور و طلب توپهای لاهور و کلاب سنگ در جوشن گفت که حلیه روپیه مذکور و توپها را

خدمت لار و صاحب میگنم وزیر منشی پیغام داد که نتخواه بر طرفی کل فوج را به بند تاقوت بلوئی  
فنا در فوج فرستد و فوجیکه در بریان افغانه است نتخواه از اینجا فرستاد و موقوف سازند  
کلاب سنگ گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دوشه روز بعمل می آورم و در تمام سینه  
نهار راجه دلیپ سنگ باز برای ملاقات لار و صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب  
برای باز دید مہاراجہ صاحب و دشمن بروج شریف بروند و دوا تویم غنیت رخن بر کوه سنگ  
فرمودند و چون رانصاحب بنا بر مصیحت برای چند روز راجہ کلاب سنگ را وزیر خود کرده بود  
و سبب دوا اندازی سرداران بعد خصوصاً بانجو راجہ لعل سنگ از انچنین رئیس بمریخ خواہ  
سرکار لاہور کہ دہستہ غنوقصورات و باعث صلح و بقا ریاست مذکور شدہ از دل اضی خود  
لہذا بعد علی شدن جمیع انہو را ہم وصول مجبئی تمام اورا از منصب وزارت موقوف کردہ باز  
راجہ لعل سنگ را وزیر مہاراجہ دلیپ سنگ کہ او سبب منقرض شدن از تنگ بد اطلاع مذکور شدہ  
اگرچہ این چنین تلون مزاجی را می ناگو ارا خطا المایان سرکار انگریزی شدہ باشد مگر موجب  
دفعہ پانزدہم عہد نامہ اول کہ سرکار انگریزی را در امور خاکی لاہور داخلت نتخواہ بود  
در عقیدہ اغاص فرمودہ طرح دادند چون کلاب سنگ با وجود بجا آوری حسن خدمات در  
ہر و سرکار بلا بیچک قصور سبب معزول شدن از عہدہ جلیلہ وزارت مایوس و افسردہ شد  
شد لار و صاحب از راہ قد دانی و ہم بمقتضا خیر خواہی و وقاشعار می اچہ مذکور از اعانت  
و علاقہ سرکار لاہور خارج ساختہ راجہ ملک جو کو شمیر و غیرہ ملک کوہستان ساخت و نیز قرار یافتہ  
کہ برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف کجہان باغی برای حفاظت مہاراجہ صاحب و  
خاص شہر لاہور بقدر دہ ہزار فوج انگریزی مغللہ آن دو پیش گوردہ و باقی ترکسواران پیش  
ہند و سنگ در لاہور باند و یک رزیرٹ از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک فرو آہ  
در د و جا چاؤنی کسب انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندہر و دوم در فرید پور و کہ کلا  
مع بعض کوبہ گرد فوج آن در قبضہ سرکار انگریزی درآمدہ و ششم نامہ مذکور راجہ لال سنگ وزیر

از رزق نشت بیا در حال جاگیرهای سرداران ملک و آیه و دیگر علقات که در عمل انگریزی آمده بود  
 برسد صاحب موصوف جواب او سردار اینکه سده معافی چهار راجه رنجیت سنگه نزد خود میبرد  
 جاگیرهای ایشان به بتور معاف خواهد شد و گمانیکه سده چهار راجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بنسبت کاکا  
 انگریزی خواهد درآمد و نیز رزق نشت کعب که مال الملک جمیع سرداران بکجهان که در وقت جنگ سیاه  
 ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکمل مسترد کرده شد که ملک مال جمیع رنجو شمال سنگه کاکا بچو  
 رسیدن پس با الغش و سرکار انگریزی امانت خواهد داد و در همین طبعیه سردار رنجو سنگه سده جاگیر خود  
 به لحاظ صاحب رزق نشت در آورد و صاحب موصوف جواب او چونکه شما از بطن کهنه رسیدید پس  
 در جاگیر لهناسنگه مجتبی به حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان جاگیر رنجو  
 چپا و فی لد بیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجو سنگه گفت حاشا که من چپا و فی آنجا را آتش  
 داده باشم و نه سیاه صاحبان را غارت کردم راجه لاڈ و ابوت کرختن چپا و فی آنجا را خست  
 صاحبان او راجه لاڈ و اد حقیقت بی ایمان بود البته او ترکب این اقیع شده باشد و شام  
 ترکیه و کار او بود و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او نیست که بر کاه من در میان ایام  
 خلی شما من مضمون نوشته بودم که بر کار را فحیده و مال کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر  
 موجب ذامت تا نکرد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه با و با د  
 من بمقتضا مقومی مد و راجه لاڈ و اخوانم کرد و رنجو سنگه از رسیدن خط صاحب کار کرد و کلیل  
 سردار مال سنگه آلوده حاضره گفت من آن خط را از دست خود بشمار ساندیم رنجو سنگه  
 انکار کرده و کلیل را که مسلمان بود و قسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزق نشت گفت حجت  
 بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجو سنگه از حق صاحب رزق نشت از من اقام  
 شده نزد رانیا صاحب فتنه عمر من کرد که به سبب فتن من و جنگ صاحب رزق نشت از من جدا  
 خوش است بدون سعی سرکار و حضور مرا معاف و جاگیر من بگذشت نخواهند کرد و زود مگر  
 کند رنجیت مع میجر لارنس رزق نشت در شهر برخه کلید مکان راجه بهمان سنگه و زبیر باون که در

که در ملوای سکبان کشته شده بود طلبیده و تمامی سپاه راجه مذکور را بر راجه کلاب سنگه برادر حقیقی خود  
 متوجه خود فرمود و بعد راجه لعل سنگه و زیر و دیگر مستدان سرکار را لاہور برای عمل کھانید و دادن  
 فوج انگریز را در ملک قلعہ دو آب مذکور همراه صاحبان فوج شدند و کوشیدند تا ببینند که از قوم  
 افغان در قلعہ کوش کا نگرا یو عمل خود و علم بغاوت و غرور برافراشت فوج انگریز را در چهار  
 طرف قلعہ را محاصره کرده بکلہ لباسی توپهای کلان کار بر قلعه کیان تنگ کرد و سنگهای کلان فوج  
 قلعہ را پراپند و تاسه روز آتشباری و کلہ از اندازی و قلعہ قیاسی برپا ساختند تا اینکه نائب  
 مذکور مع همراهیان پناہ خواسته و سلاح بنیاد از قلعہ بدون رفت بعضی کوشیدند ایشاز ایشاز می  
 قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دو آب مذکور و کوشستانی عمل سرکار انگریز است و در نیم راج لارڈ  
 در لاہور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن بیک شخص که قابل مجرامی حضور بود و دادند  
 و بعد این در بار راجه کلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جوئیاری کرد و افواج انگریز  
 در نزدیم و دو آب و هم از ملک پنجاب کوچ کرده رخت و چهار راجه دلپ سنگه برای ملاقات حضرت  
 لارڈ صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن ملک اسلامی و استقبال  
 سعادت مکان خود نمود و بموجب بند گذرانیده راجه لال سنگه سواران بار لاہور را با فوج نظام  
 فاخره از پیشگاه لارڈ صاحب متفرق و سرفراز کردند و کوشید بوقت رخصت چهار راجه دلپ سنگه  
 لارڈ صاحب بپا در در انگریز چیرنی ارشاد فرمودند سرکاری صاحب جبه از آب و اربلند  
 بدین مضمون بیان کردند که چون فوج سکبان بدون مرضی اجازت سرکار خود بر فوج انگریز حملہ  
 کرد و جنگید کما حقہ نیزای خود رسید اکنون رئیس لاہور اباید که از جای آوری امور که موجب بهتر  
 و سرسری ملک و ریاست شان مصورت سعی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در هر دو سرکار  
 سر رشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارڈ صاحب از لاہور رخصت فرموده  
 متوجه شملہ شوند انکاران سرکار لاہور از طرف چهار راجه دلپ سنگه بواسطہ صاحب از دست  
 آنجا بحضور لارڈ صاحب برای تعیین بعض فوج انگریز و در شهر لاہور در خواست نمودند و

عند الاستفسار سبب آمدن فوج در آنجا عرض کرد که مباراجه صاحب هم تمامی اهلکاران  
 از شرف و فساد سبکان ایمنی مطمئن نمیشوند بل احتمال است که بعد کج کرده رفتن کل فوج اگر نیزی  
 جمعی از آن فتنه پردازان که هنوز از خراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقامات  
 شرف و فساد بعضی محلی و بعضی نظامی کرده کرده افتاده اند و از فراموشی مثل سابق ضرری بهار ساند  
 و فوج آتینی که در ریخاست بران اعتماد است که ایشان دفع سبکان کنند و چون فوج خالصه انجمن  
 اگر نیزی یک قلم ازین هرکار جواب شده است ملک و هم شهر لا بهر از فوج خالی است بهر عرض ازین  
 فوج اگر نیزی در اینجا اجتماعت با عیان راجه است بچگونه شرف و فساد کردن درین هرکار نخواهد شد  
 هرگاه جناب لار و صاحب در غیر تبه اعانت و حمایت رئیس لا بهر فرموده اند اگر این بهر خواست  
 هم پذیرا سازد موجب مزید عنایت و لطافت خواهد شد و بعد از آن که مباراجه صاحب نظم و  
 سنن سرکار خود و پیشین فوج جدید معتبر خواهند کرد و آنوقت فوج اگر نیزی را از ملک ملاحظات  
 سرکار لا بهر برخواست فرمایند اگر چه لار و صاحب را برگز منظر نبود که فوج اگر نیزی از آنجا بماند  
 اهل اختیار در ملک پنجاب مباراجه دلپسنگ باشد که پاسبان خاص و امرا ایشان این در خواست  
 مستر و بطریق چند که در عهد نامه دومی سراج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهد نامه  
 اول و دوم را که در اردو بود و در برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام از آن نیز در فارسی  
 ترجمه نموده درج کردم تا بلا حلقه این عهد نامه ها کل حال بند و بست ریاست لا بهر را که بعد از صلح  
 فیما بین هر دو سرکار و نظرات اهلایان سرکار اگر نیزی معلوم است بنوبی معلوم کرد و نقل عهد نامه  
 اول که فیما بین سرکار اگر نیزی و سرکار لا بهر و تاج پنجم مارچ را رقم شده  
 مشتمل بر شانزده دفعه چون سبب تجدید سبکان که پنج سرکار اگر نیزی و سرکار لا بهر و تاج پنجم  
 و یورش بر یک سرکاری نمود و عهد سابق که فیما بین سرکار مباراجه ریخت سنگ و سرکاری  
 در سال کبیر و ششصد و بیست و یکم منعقد شده بود و متحقق گردید اکنون جزو شد که عهد جدید  
 در میان هر دو سرکار و موافقت کردند و تا بعد ازین بنوبی فتنه و فساد سبب این عهد نامه در سرکار



در سر کار لاهور واقع شود چنانچه بواسطه کمکاران معتبر نزد سرکار این عهدنامه را بر سر  
 شد از طرف سرکار انگریزی ایف کار می صاحب سرکار کورنشت میندوستان و میر لارس  
 صاحب اجنٹ نواب کورنجران بهادر و از طرف سرکار لاہور بهانی رام سنگه و سرکار  
 چتر سنگه اناسی مالہ و سرکار رنجور سنگه و راجہ لال سنگه و سرکار تاج سنگه و دیوان دینا نادر  
 فقیر نزال دین برای انعقاد عهد جدید مقرر شدند تفصیل شروط و شرایط  
 مندرجہ عهدنامه اول شرط اول در میان مہاراجہ کپت سنگه رئیس لاہور و سرکار  
 انگریزی ہمیشہ دوستی و اتحاد خواهد ماند و کابھی جنگ نخواهد شد و دوم مہاراجہ بوصف ملک  
 دو آبہ را کہ در میان ستلج و بیاس و فست سیر کار انگریز دادند آئند کسی از وارثان ایشان  
 در آن دعوی نخواهد کرد و شرط سوم تمامی قلعات را کہ در میان این دو آبہ و قندسیر کار انگریز  
 تقویض کنند شرط چهارم آنکہ مہاراجہ یک نیم کروڑ روپیہ بعنوان اخراجات این مہم کہ سب  
 عهد شکنی فوج لاہور در سرکار انگریزی فادہ نمودن قبول کرد و چنانچہ بجاہ ملک و بیہ نقد  
 پرداخت خواهند داد و عوض مگر و روپیہ کہ بالفعل دادن نمیتواند تمامی ملک کویتان و  
 در میان رود سندھ و بیاس و قندسیر و نیز در برای وام سیر کار کپسلی و دوم شرط  
 پنجم آنکہ بعد مرتب شدن این عهدنامه بجاہ ملک و روپیہ مبلغ یک نیم کروڑ روپیہ مذکور شود  
 نقد خواهند داد و شرط ششم آنکہ مہاراجہ صاحب قرار میکند کہ تمام فوج کشش را بخدمت  
 برخواہد برطرفی دادہ یک قلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق مہاراجہ بخت سنگه  
 نخواہد خواهند یافت شرط ہفتم سرکار لاہور فقط بیست و پنج پلش پایہ فی پلش  
 ہشتصد سوار و دوازده ہزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای این ہر  
 اجازت سرکار انگریزی نگہ ندارند و اگر عند ضرورت قدری را انداز مقصد دارند  
 فوجی را با اجازت سرکار بکنند از مذابکہ کہ بعد رفع آن ضرورت آزا موقوف سازند  
 شرط ہشتم بی و شش ضرب توپ کہ در جنگ فتنہ بودند و آن توپ ہا بدست سرکار انگریز

یادمه اذ باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوہات  
 معمول از درباری تلج و بیاس تا سرحد منن کوٹ و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق سرکار  
 انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاہور و نصف  
 و برای آمد و رفت تجار و مسافرن مانفت خواهد شد شرط دہم آنکه اگر سرکار انگریزی  
 برای خلعت سرحدات ملک فوج خود را بجای بی بردن خواهد دیار لاہور رسانید  
 سامان رسد کشتیبار دهنه خود خواهد گرفت مگر خرج آن فتنه سرکار انگریزی خواهد افتاد  
 از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس نهم باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی  
 خواهد بود شرط یازدهم دیار لاہور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیره باشندگان  
 ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی لازم نخواهند داشت شرط دوازدهم  
 راجہ کلاب سنگ را نسبت آن ملک که از وقت چهار جہا کہ کی سنگه تروا دست دہم نسبت  
 آن ملک که بعد نوشته شدن این عهدنامہ سرکار انگریزی او را بعضی خیر خواہی برد و کار  
 در خصوص مصالحہ کنندین خواهد داد سرکار لاہور حاکم مستقل بداند و یک عهدنامہ  
 در میان راجہ کلاب سنگ و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در  
 کدام امر فیما بین والی لاہور و راجہ کلاب سنگ تنازع واقع شود باید کہ طرفین جمیع  
 سرکار انگریزی کنند و آنچه اہالیان سرکار بقتضال کنند رئیس لاہور را منظور  
 کردن خواهد شد شرط چہار و دہم حدود ملک لاہور بدون مسلح و اجازت  
 سرکار انگریزی تبدیل نخواہد شد شرط پانزدہم آنکہ در امور ملک فوجی  
 در بار لاہور سرکار انگریزی را مداخلت نخواہد بود ولیکن اگر در کدام امر ہمارہ  
 صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب کورنر جسٹس لہیا و از راہ  
 خیر خواہی و موافقہ شان دست اذ از خوہند شد  
 و بنا بر این نسبت و چہارم مانع نہ حال لاہور صاحب در کتب لہبیانہ تشریف فرمادہ

تشریف فرما شده در بارعام گردید و بعد ملاحظه چنانچه فی جدید مقام جالند بر طبق کوشه  
 نهشت فرمودند نقل عهدنامه دوم مرخومه مست و چهارم تاریخ سنه الهیه  
 فیما بین سرکارانگریزی رئیس لامبور شتلمبرشت دفعه چون در بارلامبور  
 درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لامبور برای حفاظت ذات محاراجه صاحب  
 حراست امرای دربار و شهرتانو کرد و تیار شدن فوج جدید از نواب کور زبیران به فرمود  
 نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در نواب این عهدنامه شتلمبرشت  
 دفعه خبر در آمد نقل این عهدنامه که در اردو بود و نیز در فارسی ترجمه نموده در نیا ثبت نمود

### تفصیل وفات ششگانه که در عهدنامه و میند

دفعه اول لار و صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت در بارلامبور صاحب  
 خواهند داشت مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر<sup>۱۸۵۶</sup> عیسوی که درین زمان  
 فوج جدید لامبور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد و قسم  
 دوم چون محاراجه دلیپ سنگه رجب خوشی خود درخواست تعینانی فوج انگریزی  
 در شهر لامبور کرده بود و لهذا اخراجات چادلی فوج و تیار می کانات برای فرار آن  
 دانه محاراجه صاحب موصوف خواهند شد و ای ازین هر خجکی از نگهبان هشتن فوج  
 مذکور در سرکار انگریزی بیفتد محاراجه صاحب آزادام دام خواهند داد و دفعه  
 معلوم محاراجه صاحب فوج جدید خود را زود و نو کرده شته اطلاع آن بوکیل انگریزی  
 سیکر و باشد و دفعه چهارم در میاد مذکور محاراجه صاحب فوج خود را نوکر  
 دارند با دارند بگذشتن میاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت  
 و دفعه پنجم حقوق جاکیر واران که از خاندان محاراجه رنجیت سنگه و کبرک سنگه و شیر سنگه  
 تعلق میدادند در سرکار انگریزی لغو خواهند شد و جاکیر باخی کسانیکه در ملک و آب موقوفه  
 خواهد بود تا حصین حیات و معاف خواهد ماند و دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل خریف

اگر در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارکران این چهار راجه صاحب در آن اجابت و مرد  
کنند و فقه هفتم سرکار لایمور را هر قدر سبب از قلنجات مفوضه سوا می باشد  
نوب در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعضی از این سبب مطلوب  
خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لایمور خواهد رسانید اگر سرکار لایمور را ده فروخت  
آن سبب بجای دیگر داشته باشد بطریق بفروشد مانعت آن نخواهد شد بک سرکار انگریزی  
درین امر مردشان خواهد نمود و فقه هشتم از جانب سرد و سرکار امین کوئینز

کرده و توفیقین حدود ملک مفوضه را تعیین کرده و بند نقل عهدنامه فیما بین  
سرکار انگریزی و راجه کلاب بنکه شکل برده شرط مر قومه و از  
مارحله عیسوی بنا بر پنج دوازدهم ماه سنه مذکور نواب کورنیز خان بهادر از لایمور  
بطریق امرت سر تشریف فرما شدند و در آنجا رسیده کلاب بنکه را خطاب ممالک  
داده رئیس ملک جو و خیره بالا استقلال ساختند و بهایجا این عهدنامه مستقیم بود  
شرط فیما بین سرکار انگریزی و چهار راجه کلاب بنکه گردید بشرط اولی  
سرکار ممدوح چهار راجه کلاب بنکه و اولاد او را که ذکور باشند شش سال بعد شش سال  
ایک کوئینز که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده و قیمت  
تفویض کرد و این ملک یک حصه است از آن ملک که چهار راجه دلیپ سنگ  
در سرکار انگریزی تفویض نموده اند بشرط دوم در حد شرقی این ملک  
امین و کشن برای تعیین حدود آن از طرف چهار راجه کلاب بنکه و  
سرکار انگریزی مقرر شد بشرط سوم آنکه بعضی این ملک بهایجا  
کلاب بنکه به فناء پنج ملک رویه ناک شاهی در سرکار انگریزی و ادن قبول کردند  
منجمله آن میت و پنج ملک رویه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند  
فقط بشرط چهارم آنکه حدود ملک چهار راجه کلاب بنکه بدین اطلاع سرکار انگریزی

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام تنوع در میان دربار لاہور مہاراجہ  
 کلاب سنگہ واقع شود و مہاراجہ مذکور آن مقدمہ را در سرکار انگریز  
 رجوع نماید درین صورت ہرچہ صاحبان انگریز تجویز کنند مہاراجہ مذکور را قبول  
 منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ و اولاد او قرار  
 می کنند کہ اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابلہ کدام دشمن در ملک او شدہ بکدام  
 سمت برود و مابین مع فوج خود معین و بدو کار فوج مذکور خواہیم شد شرط  
 ہفتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار میکنند کہ ما کدام انگریز و یا باشندہ ملک  
 امریکہ و غیرہ باشندگان فرستادہ را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم خود ہم  
 شرط ہشتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار میکنند کہ شرائط پنجم و ششم و ہفتم  
 مندرجہ عہد نامہ اول کہ فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاہور شدہ است  
 منظور خواہیم داشت شرط نہم آنکہ ہر گاہ کدام دشمن بر ملک مہاراجہ صاحب  
 حملہ و یورش کند سرکار انگریزی بدو او خواهد کرد و شرط دہم آنکہ مہاراجہ کلاب  
 برای تقسیم و کریم سرکار انگریزی بر خود لازم کردہ اند کہ در ہر سال یک اسب و  
 دہ از دہ میش کہ از رموی آن شال ہی باشند و سہ زوج و دہ شالہ نذر سرکار موصوف  
 خواہیم کرد فقط و بسبت دن قیام فوج انگریزی در لاہور شاہزی عریض جہت آمد و رفت  
 کرد و ن سواری صاحبان فوج و توپخانہ تیار شدہ و راجہ لال سنگہ وزیر اعلیٰ اطفال خ و سال  
 مہاراجہ لال سنگہ کیصد پنجا طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس در جمو کہ وطن مقام خود و شاہ  
 مہاراجہ کلاب سنگہ بہت مقرر نمود تا احوال شمار و زمی آنجا بحضور رانی صاحبہ شدہ باشد  
 و بہا کہ سنگہ پسر را می کشند در ملک و دو آبہ بھینہ و کالت مقرر گشت و بسبت چہام راج  
 ضلع مالیا بنجلہ جاگیر چہر سنگہ کالیوالہ کہ در جنگ اخیر شدہ شدہ سرکار انگریزی ضبط کرد و  
 و راجہ لال سنگہ در برلین یکیشی را بحال ہستہ دیگر فشیاز کہ در لشکر بسیار بود مذموم و

ساخت و دیوان اجداد و پادشاهان و کینه سپاری برای بند و بست سرحدات خدمت  
 و جان لاریس برادر میر لاریس اجنث که در دو آب گسترش شده اند چهار محرم را مفرح  
 مجبشت و بی طلب بدشت و در بیت و چهارم ماه مذکور لاریس صاحب لد بیانه تشریف  
 در بار عام نمودند که آن ذمی عزت و جیج را جایی آن نواح را بلامت خود مشرف  
 و به نسبت راجه پیا را رشا و شد که اهل بان سرکار انگریزی از خدمتگزاری بود رسد رسانی  
 شما بسیار راضی و خوشنودستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی  
 پانزده آواز توپ بمقرب سلامی سر شده باشد و قدری ملک نیم بکده وی حسن خدمت  
 بر راجه مذکور عطا شد و حصار در بار عرض کرد و در راجه لادوه که با قیج مسکبان شریک شد  
 با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر نیز ای اعمال خود رسد و راجه نایب  
 که در جنگ شریک مسکبان بود در بار آمدن یافت در رئیس فرید کورث را نیز در غایت  
 خطاب راجگی سناست شد و همچنین دیگر سرداران و در میان بکده وی حسن خدمت از  
 ایشان درین مهم نسبت بهر کار انگریزی بمل آمده بود بافتن خلعت خطاب معزز شد  
 در بیان فتن و دود و پنجاه و شش ضرب توپ مسکبان که در جنگها  
 بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف گلگته بموجب حکم لاریس صاحب  
 بیاد در دود و پنجاه و شش ضرب توپ که بنگله آن دود و دویست ضرب را بیاد آن فوج  
 انگریزی از مسکبان در جنگ انتراع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد جنگ شدن  
 فوج انگریزی در لاهور عند المطلب چهار چوب لیب سنگه و او در باسبام لغشت کونیکال  
 از راه خشکی روانه گلگته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دلی اگر و والک آباد و کانپور  
 و غیره که میرسد از آنهمه توپها را از میدان و سیج بزمی صفت هتاده میکردند  
 و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضع و شریف برای تماشای آن فوج بهادر  
 میشد و یکی از صاحبان انگریز با و از بلند میگفت که دود و دویست ضرب توپ ازین توپها

ازین توپیا فوج انگریزی در چهار جنگ مقام بدی و غیره پوزال و سوبروان در  
 مدت شصت روز از سبکبان گرفته است و سی و شش ضرب از دربار لاهور بدست  
 و کسی از دیدن نزدیک رفتن این توپیا بوقت تماشا کردن منع میکرد بلکه بخوابی ملاحظه  
 میکنند و اگر مردم کتبه بر توپ را بخوانند و نقل آن میکردند و همین طریق وضع این  
 توپیا را بجلگه بردند و از آنجا بار کرده در لندن خوانند و در عرض از نمایش کشید این توپیا  
 شهر شهر از لاهور تا بجلگه ملک تالان بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته  
 مردم بازاری و اهل عرفه مثل کاربانان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال اینهم  
 آگاه و مطلع بودند بجلگه سبکبان را بر توج انگریزی بنیان زد کرده بودند بشا چه این توپیا  
 دریافت کردن مضامین کند با که بر هر یک نام چهار جبهه رنجیت سنگه و کبرک سنگه و سرکار خاصه  
 و خیره و سال تباری در نظم و ترتیب است دریافت گفتند که نیز بر سنگه و حضرت فوج انگریزی و  
 هزیت و مغلوبی سبکبان درین گنجها شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سرانبرنج  
 بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از مسیر کردن خیال و الوت ترکاوان گاهی  
 و خلاصان و غیره علیه و قتل و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریزی و صاحبان  
 هزار بار و پیه سرکار کمپنی حضرت در آمده گویند اگر چه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی  
 در لاهور بسیار اطمینان و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالکداران در وقت  
 حال شصت سرکار لاهور در ضلوع و اطراف آن سرشورش برداشته بودند و برای لغفل  
 بحسن تدبیر و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب و خساد و ضلع  
 و اطراف و در دست موقوف کردید و جمیع رعایای ملک چهار جبهه و لیب سنگه و چهار جبهه  
 در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آئینه میزد و سرکشی خواهد کرد از دست  
 فوج انگریزی بفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب و خساد و ضلع  
 و اطراف و در دست موقوف کردید و جمیع رعایای ملک چهار جبهه و لیب سنگه و چهار جبهه  
 در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آئینه میزد و سرکشی خواهد کرد از دست

بسبب اغوا سی لال سنگه وزیر که خطوط مهنی با نوشته بود عمل نموده با وی بمیکشید تا چند هفته  
 سنگه قتال پیدال با مردم راجه مذکور کرم و هشت و از طرفین صد با مردم کشنده و زخمی  
 کرد و پس بجهت لارنس صاحب اجنث بد ریافت حال این شروفا و یکشمیر رفته بعد خطا  
 ناز به یک و خونریزی شیخ امام الدین امیر خود را لا مورد آورد و متوجه مذکور بوقت رو کجا  
 ظاهر کرد که من موجب نوشته وزیر در بار لا مورد تا بان محارجه کلاب سنگه را عمل نموده بودم  
 و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بجا خطه صاحب اجنث در آورد و چنانچه بعد اثبات حال فرستاد  
 و فتنه پروازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صد با نفوس کشمیر شد از منصب وزارت منبر  
 و از شهر لا مورد خارج کرد و بدو بفعل او در نگره است کابی در ریاست لا مورد دخل نخواهد داشت  
 و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب حلیل ابرای محارجه کلاب سنگه  
 بخون کرده بودند که او که از بس دشمنند و مال از پیش است از قبول نگردد و بخود اندیشید که اکنون  
 من بنایت سرکارا که زنی ملک جو و کاتمبر و غیره مالک کوستانی حاکم بالاستقلال فکرت معالیا  
 لا موردستم را اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاد از این حوصله و موس فارم مرا خیر  
 است که در رعیت و فرمانبرداری رئیس لا مورد بوده مورد الرامهای برود و سرکار را محسوسا که کار  
 ریاست لا مورد باشم و چون با لالیان سرکارا که زنی سوای محارجه کلاب سنگه در ریاست لا مورد  
 سرداری دیگر را که دشمنند و صاحب قریب و بادی است باشد و بی غسانیت و بدون صلوات  
 و گیری انجام امور ریاست لا مورد را نظام و خصوصاً درین ایام که رئیس آنجا صغیر  
 مانع است نیاقتد جناب لارنس صاحب اجنث لا مورد را که رسید محارجه کلاب سنگه  
 بجهت بلوغ به منصب وزارت انجام مقرو و لا مورد فرموده اند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون  
 جمیع امور ریاست لا مورد بی تروفا و بخوبی انجام پذیر شوند و تعجب و نضر و بی انتظام  
 بهم در آن سرکار نشود و احدی از سرداران و فسادان فرج لا مورد را بر سرش و فساد  
 نخواهند برد و هشت تفصیل کتبه سی و هشت ضرب توپ منجمه توپهای سکه



توپهای سکه‌بان که از لایه‌های سنگینه رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ بود  
 و شش توپ از آن خسته و بسیار خراب و در برخی اقسام کلکاری طلا  
 و زر یک نفوس بصفت کاری عجیب متقوس بود و از آنجمله یک توپ با کل از نقره  
 خالص خاص منارجه و لپ سکه بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع  
 شاه رنجیت سکه بر ملک رازی کرده چونک که یک سکه ششزاده عالی مکان که و اما  
 کوران بود و در آن فتح جنگ شد و زمانی تیار که بجهده چند و بود و ششاد و چادر  
 جعدار این توپ شد رای سکه که در جاققامت او بید رنگ بموجب صلاح لاله  
 جیسکه یار غلام بی کف تاریخ وار و سخته گرد تا گردانید و پنج ماه تا که سبت ۱۸۸۸  
 و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم جواته در سبک  
 و دل سی داغ کهن دارم خذر کن ای قی از من که باش در دهن دارم قطعه ای بر  
 توپ ز نواب نادر درسی و پهلوی خود کانه از در دمی و شیر تراوی جنگ  
 ماری محتره و از صاحب خزانه سرکار نواب محمد علی خان بهادر و صفه جنگ سکه ۱۸۸۸  
 البوی سبش کو شکون بوزن کصد و دهن کو که بعد از دهن بار و نوبت لطف کولور  
 کتبه توپ سوم توپ می بان برون بابت شامول طولی و الی الله دره  
 ۱۳۶ دی و بعض عبارت از شاستر بود کتبه توپ چهارم سری کال سهای  
 نظم هست این توپ نصر علی دارم با نقش کفنه فتح و نصرت نام ضرب استن فشا  
 و برق شزار صبح اعدا زده و او چون شام سبت کتبه توپ پنجم فضل اکال  
 سهای از حکم پادشاه رنجیت سکه بهادر بلند اقبال توپ جنگ علی با تمام جواهر بل کارخانه  
 صوبه سکه ناخت دار السلطنه لاہور سبت ۱۸۹۸ در تحت سر و است سکه کتبه توپ  
 ششم فضل سری کال پوز که جی از حکم رنجیت سکه بهادر بلند اقبال سکه  
 کارخانه دار السلطنه لاہور با تمام جواهر بل سبت ۱۸۹۸ علی سبزان حد سکه کتبه توپ ششم

بمفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه  
 ادراج دضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۳ از سال راجه کبراجیت باهتام  
 صاحب رطوفطرت فلاطون خلعت مویشو شیر جزل کورث صاحب بهادر رنجیت  
 کتبه توپ ششم برین توپ چیری در شاسری نوشته است کتبه توپ ششم  
 فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتام جابل  
 کارخانه صوینه سنگه دار السلطنته لاہور شنبه ۱۸۸۴ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ ششم  
 فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتام جابل  
 صوینه سنگه ساخت دار السلطنته لاہور شنبه ۱۸۸۴ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ یازدهم  
 بمفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه  
 دضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۴ از راجه کبراجیت باهتام صاحب  
 رطوفطرت فلاطون خلعت مویشو شیر جزل کورث صاحب بهادر رنجیت کتبه توپ  
 دوازدهم بوجیب حکم حضور فیض کبیر سنگه صاحب مرتاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جو  
 دام اقبال باهتام میان قادر بخش در ضلع مبارک لاہور توپ دیوان لاله موتی رام در دام مال  
 تیار شد شنبه ۱۸۸۴ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبه توپ ششم بمفضل سری اکال  
 پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب بهادر  
 در راجه سری کبراجیت دضرب موسوم بلبلان حسب الامر شنبه اقدس اعلیٰ حضور انور  
 در شنبه ۱۸۹۳ باهتام صاحب رطوفطرت فلاطون خان مویشو شیر جزل کورث صاحب بهادر  
 در عید کاچین خدمت فضل علی کیدان شاگرد صاحب مدوح بهادر رنجیت شد کتبه  
 توپ چهاردهم بمفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و  
 سری مهاراجه صاحب ادراج در شنبه ۱۸۸۴ از راجه کبراجیت دضرب موسوم بخون  
 حسب الامر شنبه اقدس اعلیٰ حضور انور در شنبه ۱۸۹۳ باهتام صاحب رطوفطرت فلاطون بان

غلامان مان خوشیو شو الیر جنرل کورث صاحب بیاد در عید کاه بحسن خدمت فضل علی کیدان  
 شاکر و صاحب مدوح ریخته شد کتبه توپ پانزدهم ارب سهای کوپ سنگه  
 را توپ سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۹۱ کتبه توپ شازدهم نظم است این توپ از دوی  
 دمان از دم خود شراب بری فشان بیک آواز خود کند لاکا کا سخت دشمن چود و خوش  
 سیاه پی فتح قلعه سخت چو جنگ زمین سبب نام گشت نصرت جنگ در عهد پادشاه نجیب  
 بیاد توپ سردار جوالا سنگه تیار شد با تمام منشی و لیا و سنبت ۱۸۹۱ علی ای سنگه توپ ساز در سال هزار  
 و شصت و ششاد و هشت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم فضل سری کال کجی از حکم پادشاه  
 پادشاه بیاد بلند اقبال توپ شوکمی کارخانه دار السلطنة لاہور با تمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۲ علی  
 سد سنگه کتبه توپ سیم ضرب رام بان فضل سری کال جی اهد پادشاه جی  
 جدیتر زمان کرن دوران بهاراجه ادا هراج رنجیت سنگه بیاد خلد الله مله مقرب بارگاه سلطان  
 صاحب کاه خاص الخاص غلامی سردار خوشحال سنگه و سنبت کیزار و شصت و پنج کجی  
 مطابق کیزار و دود و پنجاه و چهار بجری با تمام باکیی خان توپ تیار کنانید کتبه توپ  
 نوزدهم اول برین توپ قدری از انکر زنی کنده است نظم ارب فضل کجی  
 و لطف کو بند سنگه و از حکم شانزده کور نو نهال سنگه شد توپ نو تیار ظفر جنگ و سنبت  
 منصوب تو بخانه جنرل تیج سنگه ضرب سورج کجی ساخت لاہور سنبت ۱۸۹۴ مستقیم  
 توپ میسم فضل کال نظم ارب فضل کرو تا تک و لطف کو بند سنگه و از حکم پادشاه بیاد  
 رنجیت سنگه شد توپ نو تیار عد و کوب و دوربان منصوب تو بخانه جنرل  
 تیج سنگه ساخت دار السلطنة لاہور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۵ کتبه توپ  
 بیست و یکم فضل سری کال پور کجی بهاراجه رنجیت سنگه بیاد و دام مله و سلطنة سر  
 بهاراجه ادا هراج و ضرب موسوم انگریزان جب لاشراف اقدس در سنبت ۱۸۹۳ از راجه کجی  
 با تمام صاحب اسطر فطرت غلامان فطرت خوشیو شو الیر جنرل کورث صاحب بیاد در ریخته شد

کتبه توپ بیست و دوم برین توپ که از آتشیست اندک عبارت بریندی کنده است  
 کتبه توپ بیست و سوم برین توپ آتشی چیزی از جودت انگریزی نوشته است  
 کتبه توپ بیست و چهارم کتبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپا شد با  
 سال برق رعد سنای آتین الملک امام الدین بهادری خطابى شاهانه شاهی کتبه سحرى  
 کتبه توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سحرى  
 سهای سحر راجه سحر کتبت ۱۸۸۸ کتبه توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم  
 پادشاه بخیریت سکه بهادری اقبال توپ راه بان با تمام جواهر مل کارخانه صوبه سکه  
 لاہور کتبت ۱۸۸۴ کتبه توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
 اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر یکجاست کتبت ۱۸۷۴ کتبه توپ  
 بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبه توپ  
 بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان منبر کنده است  
 کتبه توپ سی و یکم فضل سکر اکال پور که جی از حکم پادشاه بخیریت سکه بهادری اقبال  
 توپ جوالا کبی کارخانه دار السلطنة لاہور با تمام جواهر مل کتبت ۱۸۹۴ عمل پیران سکه  
 کتبه توپ سی و یکم فضل سکر اکال پور که جی از حکم پادشاه بخیریت سکه بهادری اقبال  
 توپ خالصه سکه کارخانه دار السلطنة لاہور با تمام جواهر مل کتبت ۱۸۹۴ عمل پیران سکه  
 کتبه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه بخیریت سکه بهادری اقبال توپ بیست  
 در کارخانه صوبه سکه دار السلطنة لاہور کتبت ۱۸۸۴ در تحت تیج سکه کتبه توپ سی و سوم  
 برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از  
 حکم پادشاه بخیریت سکه بهادری اقبال توپ شورش بان کارخانه دار السلطنة لاہور با تمام  
 جواهر مل کتبت ۱۸۸۴ عمل پیران سکه در تحت تیج سکه کتبه توپ سی و پنجم  
 فضل سکر اکال باقی عبارت جیان مشکوک بود که خوانده نمیشد کتبه توپ سی و ششم

از فضل کروانک و لطف کوبند که از حکم پادشاه بهادر بخت سنگه شد توپ بویار  
 عدو خوار پیرت بان منصوب توخانه سردار تیج سنگه بخت ۱۸۹۰ کشته توپ سی و  
 بیستم بفضل سری اکال پور که جی ضرب رام بان بهادر پادشاه و جباه جدبشر زمان کرن  
 دوران بهار جبهه و برج بخت سنگه بهادر دام اقبال حسب حکم مقرب بارگاه سلطانی محصا  
 درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه بخت کبزار و شصت و نود و پنج کبزا جتیه مطا  
 کبزار و دو صد و پنجاه و چهار جتیه بهرام باکلی خان توپ ریزیا کشته توپ  
 سی و ششم برین توپ چیزی تخطی می کنند بود ذکر چندان شکوک بود که خوانده شد  
 بنده سال در اگر نیزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در اگر نیزی بسیار تخطی  
 کنده بود درین عبارت نام پادشاه بخت سنگه و ستم اگر نیزی ۱۸۳۳ عیسوی و درین  
 باقی احوال ریاست لاہور که زبانی مردم معتبر و ثقات بساعت سید  
 گویند راجه سوچیت سنگه وقت قصار که دن زمرعه به بطریق امانت در سرکار اگر نیزی  
 بالفعل محاراجه کلاب سنگه برادر راجه متوفان کور دحوی آن ذکر کرده چنانچه دحوی و حقیقت  
 آن نیز پایه ثبوت رسیده سرکار موصوف آن امانت را در مضامین کتب و پیوسته که بعضی  
 کوهستانی از بهار راجه مذکور طلب می شد مجرا کرده گرفته و مشهور است که بهرگاه بهار راجه  
 شیر سنگه در لہوای سکھان کشته شد بهار راجه دلپ سنگه را بر سر ریاست لاہور نشانیده  
 والده صاحبہ او شان را مختار کرد و نذر را که بهار راجه مذکور صغیر سن است و در بنیاد بهار  
 لال سنگه برادر حقیقی خود را نائب و وزیر بهار راجه دلپ سنگه ساخت راجہ لال سنگه را که این امر گوا  
 خاطر بود در پی دفع بیانی لال سنگه کشته آخر او را از خدر و فریب قتل کشانید و بجای او خود وزیر  
 کرد و چنانچه در وقت جنگ بکھان با فوج بخشی همین لال سنگه بر منصب زارت لاہور منصوب بود  
 و مردمانیکه در کتب لہ بیان و فیروز پور موجود بودند جنگین سکھان با سرکار اگر نیزی خان  
 بیان میکنند که سبب غیور کردن سکھان از شهر لاہور این طرف تیج و بعضی ضلوع و علاقجات

که در محل لاهور بود و قریب چهاونی لدیهانه و فیروزپور واقع مثل علاقه مبینی و در هر کوک  
و کوک عیسی خان و طمعه کبک که در بری پشن است بنامین سکمان مردم سپاه بر دو چاونی  
انواع فساد و جنگاها بر پاگشته نوبت بکشت خون میرسید بناران بسزایان فتنه کشتر  
که حاکم کل علاقه لدیهانه و غیره سرکاراگر نیزی بود بجنور نواب کورنر جنرل بهادر در کل  
رپورت نمود و رامی خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدیهانه  
طرف تلج واقعند و جمع آنها از انداز پنج لک و پیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر با  
بطریق مساویه با ملک دیگر از ان سرکاراگر نیزی خواه بطور تعهد و مستاجری در محل کار  
بیاینا آمد و رفت سکمان علاقه لاهور در محل سرکاری کل موقوفه سدود کرد و باز بکچر  
تضییع فساد نشود گویند جناب لارڈ صاحب احسان ای کشتر مذکور نموده در بار لاهورین  
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقبات مذکوره نموده زمین طور که سرکار لاهور خواه بوضع  
علاقبات ملکی دیگر از سرکاراگر نیزی بکیرد و یا از خرج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته بشد  
را نیصاحبه والدہ رئیس لاهور در جواب آن بجنور لارڈ صاحب نوشت که منظر تیکه پس اتقاد  
قدیمه که بنامین هر دو سرکار از عهد مهاراجه بنحیت منکد یکینشه باشی ثابت و مستحق است بدین  
بنابر مسلمی که بدان ایام رفته است بجان دل امنی ایم هر صورتیکه سرکاراگر نیزی خواهسته باشد بکیر  
و در محل خود دارد بشتر طیکه فوج خالصه هم درین امر راضی کرد و وزیر که من با فضل بون  
رضای فوج مذکور اختیار در امری ز امور ملکی ندارم حال غلبه و خود سری آن بر آن صاحب  
خا برست و در همان ایام فوج خالصه بدریافت این حال که را نیصاحبه ابدن آن علاقبات  
در سرکاراگر نیزی بنحیت در کمال غیظ و غضب و بحسب اتفاق در میان قریب لارڈ و دیگر بدار  
و کمند بنحیت بهادر بر بانی بلا خطه چهاونی کنپ لدیهانه و فیروزپور و هم بحسب انتظام معابر  
در بایستی تلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بر نزد سکمان ایقین افش شد که بر دو  
حاکمان جمیل القدر سرکاراگر نیزی بحسب اجازت و بر رضای انصاحبه ای عمل و دخل

دوخل کردن در اطلاع مذکور آمده اند از راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال را بدین  
 یکبارگی زیاده از بسیت هزار سوار پیاد مع تو بخانه سنگین و دیگر آلات حرب و عمل سرکار انگریزی  
 آمده جنگ کردن شروع نمودند و بمیره نیت فاسد شاست عهد شکنی با وجود جنگیدن و لیرانه و جرات  
 مردانه در جنگ نیز بسیت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلیسی در لاهور فرسته  
 رانی را که با انگریزان ساز و دار قتل کنند و سپرش را بر داشته و بیکر را بر ریاست لاهور نشانند  
 اگر بر بر و ام که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف حائب خاسر گردیدند و نیز گویند که  
 سکبان از فوج خالصه بعد جنگ و با سوم که مغلوب نیزم شده بودند خیال کردند که سبب جنگ  
 و تباهی نامردم در واقع ستر بر اثافت کشتن است بهر صورت که ممکن باشد رفته انصاحب  
 بایکشت پس پنج سوار سکبان برین راه در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشتن در میان  
 بسیار صاحبان انگریز بود اول با و از بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری ایم  
 و آخر انصاحب را شناخته و سوار برق و ابر روی پورش کرده و ضربای شمشیر صاحب  
 کشتن را کشند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر اخیال و قصیت از جهات  
 کینه کشی این فرقه بعد نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سرکه جایی تیره و  
 پریشگاه سکبان است ملکوت میداشند و لاهور مقام فروگاه لشکر نجیب سنگ بود آخر فرقه رفته  
 رئیس مذکور آنرا دارالریاسته خود ساخت در قلعه و عمارات تعمیر کرده و سلاطین تمویر بیکوت  
 میکرد و در میان امرت سر و لاهور فاصله بسیت پنج گز و ده است مردم شب آمده از امرت سر و لاهور  
 میزدند و چاؤنی لد هیانه و غیره و ز پور بر و بر کناره شرقی سبلج و قهند و دریای مذکور سرحد عمل  
 سرکار انگریزی سکبان است و فاصله در میان لد هیانه و غیره و ز پور عمل و چکر و ده است ملک پنجاب  
 در میان پنج دریا واقع است لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع  
 است پنج دوم دریای بیاس سوم رادنی چهارم چناب پنجم جلم و در میان این پنج دریا  
 چهار دوا به اند در میان دوا به شرقی که در میان سبلج و بیاس و قهند چاؤنی جالندهر

و بیایم بچای

چای بوی

فرایافته و در دو آبه دوم که در میان دریای و یاس راوی است شهر لاهور و چهارمین نامی  
واقع و از آن زمان که فرج انگریزی در ملک رفته است مردم آنجا از اهل حق دو بار سر بر سر  
بودند یکی سبب اینکه در میت و کیم پنج شصت عیسوی پیرای گوره و لایبی که بر دروازه  
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ستاده پیر و مبداء اند که در آخر روز گاو و از چرگاه که برشته  
قصد رفتن در شهر کرد و یک کس کوره که بر پیره خود سوار بود و گاو و از رفتن به  
جای مانع شده تا مردم آیند و در در میان دروازه جان جان نبردان ضرر زد چنانچه یک  
مقامه واراده از دست او کشته شد مردم شهر که عجب نبود بدو دزد و گاوهارا بندگان و آموه  
شدند میر لاریس اجنت و دوسه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام لجو انود و مردم  
بازاری را از شرف و فساد باز و از آن اطمینان از بر چهار طرف بر صاحبان سنگ و از چنانچه صاحب  
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر کاهنای خود  
و سپس آمدند و فرزند تبت سواران انگریزی برای سزاوی و گرفتار کردن لجو انیان در سید  
صاحب جنت بمقتضای دهنشندی تحمل فرمود باری را کار فرموده سواران آگشته فرستاد که بجای لاهور  
دور تر سائیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زور و خور و شان نمایند زیرا که سزاوی لایبی  
موقوف بر بخیر راجه لعل سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران در بار لاهور کسانی را که سبب  
شده بودند بضر و دلتان و هم بمید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و کوشمال میافشند و سبب  
لجوائی و م این شد که بعضی پاسبان سلمان کتب جانند هر برای مقرر کردن یکده و گاو  
بقر قصاب و فرودخته شدن گوشت گاو در بازار چپا و فی آنجا از صاحب کشته اجازت  
صاحب موصوف اجازت آن داد سکبان باشند جانند هر از این بار سبب باز را مضر شد  
از ایشان تر و صاحب موصوف رفته برای موقوفی و گاو بقر قصاب از آنجا فرود  
صاحب فرمود این در خواست شما بجا است زیرا که در بازار لشکر انگریزی شمارا چر و کار  
و بودن پنجمین و گاو در فرج انگریزی برای گوران لایبی بر مضر و دست کبان که سبب



بسبب عدم منظوری در خواست افزوده و چشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم  
 حتی که بر صاحبان اگر نیز شرع کردند و ساعت بساعت مردم بمقتوم شان فراموش شده  
 بخواهی عظیم نمودن و چون چند کس از رنگ و چوب آنها مجروح گشته سواران سالار اگر  
 در سید به موجب ایامی صاحب کشتن آنجا قریب دو صد کس را گرفتار کرده قید کردند  
 بانی بخواه ایان که کرختی رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقرصا بان در جاده  
 جالندهر مقرر شده و گوشت کا و بی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گویند برگاه  
 لار صاحب بهادر و امرت سر شریف بر و نذ کلاب سنگ بشا پاره گوشت کا و در میان  
 بازار جنب سواران کوره ولایتی بمرکاب لار صاحب مجروح بموجب تعصب به خود  
 بسیار عجزیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و فلان بهانه بیاری سوار شد و نه بخواه لار صاحب  
 حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده غرض کرد که در مذیب ماسکبان کا و کشتی بسیار  
 ممنوع است مقتدایان مادریناب نوشته اند که هر سکه کا و راکشته و یا گوشت آنرا به بندورا  
 و چیت که بشروط داشتن قدرت گشته کا و راسل کا و بیج کند و یا خود را بکشد و امرت سر  
 قدیم پرستگاه سکهانست نامردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنند و لهذا امر را که خلقت  
 مذیب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لار صاحب فرمود آنچه شما گفتید درست و ما حفظ  
 امرات خصوصاً پاسداری مذیب دین بر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ میباشد مگر این امر که  
 شما شکایت آن کردید و بخواه مجبوری ببلای مذیر که غذای مردم و یا گوشت است و از سرکاری  
 بسیار ولایتی بر روز داده میشود کلاب سکه که از لاش کرد اگر بجای گوشت کا و گوشت بز و میش از سرکار  
 بفرج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد از شاد شدن این قدر بز و میش در سفر و جمیع کجا هم می رسد  
 و علاوه و د چند نه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و سوار مذکور عرض کرد که بهیم  
 این بقیت از زبان فرموده است هر قدر که در فرج ولایت متحینه امرت سر میش صرف خواهد  
 مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لار صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه باطل خاطر

راجه کلاب منگه بکلم لار و صاحب منادی و باب قناع کاوشی در شهرت سرشد گویند بعد کرد  
 یاد و روز از منادی اندک و شخصی کشمیری مسلمان گاو در او مکان خودی کرد و چون این خبر بپادشاه  
 شد حکم بپادشاه و شهر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور ملک این امر شده خلاف حکم  
 حضور نمود باری بسیار بعضی از ماجران عده کشمیر قصور شمعان ملک گرفتند و در جرایم  
 از آن کس صمد شد چنانچه کا کشمیر بان بپی حفظ آبروی بمقوم خود در جرایم را داخل کار  
 ساختند از آن وزیر هم راجه کلاب منگه کلاه بر و پیش بپادشاه حاجت در محبت سواران پیش کرد  
 و لایق میرسانید و وقت آن از سر کار اگر نری میافتند در میان کثرت سپاه  
 از جنگلی فوج لاهور و در عهد مهابار راجه رنجیت منگه رئیس سابق لاهور  
 زمانی که سالها سال از لاهور بود و شنید شد که رنجیت منگه مذکور فوج سوار سپاه در  
 توپخانه را از رومی و سلاح و غیره از آلات حرب ساز و سامان چنان آرمه کرده بود که فوج  
 قواعد کردن پیش بپی پیاده و در محبت سواران او در میدان سبب افتادن شجاع آفتاب  
 سلاح مصقول و شفات مان نظر تاشانیاں خرجی میکرد و گویند بیکاه کنانش صاحب لاهور  
 تاشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت مملکت کابل قدم بر سوجه فغانستان شد و تاشانیاں که گذر  
 ایشان مع افواج اگر نری می توپخانه در لاهور افتاد رنجیت منگه که در آن زمان بقید حیات بود  
 دوستی و اتحاد یکبار سر کار اگر نری میداشت کنانش صاحب مع تمامی فوج بپادشاه و در  
 لاهور قیام کنانیده رسم شایسته صاحبان عالی شان افسران فوج در جبهه روبرو  
 و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشادگی نمود و درین تیر و ملاحظه سپاه اگر نری می توپخانه  
 قواعد شان کرد و در دوم سپاه خود را از محبت سواران پیش بپی پیاده و توپخانه  
 صاحبان اگر نری ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میکنند که در تیر و تیر می سپاه پیاده  
 صفائی و صفائی ساز ویران سواران چالاک می توپخانه لاهور بوقت شلک و نشان بپادشاه  
 و در دیگر طرف قواعد بپادشاه اگر نری بود بلکه در بعض امور سرعت و پیشی بر فوج اگر نری بود

میر بود چنانچه افسران افواج انگریزی تفریق آراستگی فوج سبکبان نمودند و رئیس کوکره  
 از بس داندیش و مال اندیش بود با اعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با برادر انگریز  
 نموده زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق است درین بانه تدبیر جنگ با پادری  
 زنگاه بر اهل ولایت ختمست که بظاہر کسی از اهل هند عقاید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن  
 دردی آموختن قواعد و شلکانی تیار کند و لیکن بوقت جنگ بر گزایداری مثل فوج  
 انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ حسب دستور بعضی سپه سوار و بعضی  
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ستاده میشوند و بذات خود با حریف می جنگند سپاه  
 با تدبیر بجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و شش و امانی عادی بر امور جنگ در تبعیت  
 افسران خود میباشد و وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان میناید و بشا پده حال افسران  
 فوج خویش از جزلان و کرملان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف  
 می پیشتند شجاعت و دلیری در مردم سپاه تیر بال ضرور پیدا میشود و سبب پادری و جرات  
 صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما با آن در ملک غیر هستیم که خسته گما  
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته کردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است  
 خواهد شد و هم باعث تنگنای در قوم و ملک است و بعد از کشته شدن خود در زمین هزار مرتبه  
 فرار ترجیح میدهند و تیر هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار دارند و می دانند که در ملک بی حل  
 نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک دولت و تصرف شد حکمرانی خواهیم  
 کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جن گریز در میان قوم و پشیمان  
 از بیجا با بولایت مذمت و تشریاری خواهیم برداشت و مغرول شده در مواضع سرکار  
 خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور کشته شدن  
 خود کرد و در محاسن گم دیده سر رشته تدبیر و چکانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک  
 حمله و غلبه حریف موت خود را می بینند و البته پیشتر از سپاه فرار از قرار اختیار میکنند فوج هم

در بیان  
فوج بیجا  
که در  
نیکو  
کسی

بنیت افسران خود را که بر راه گزینی پیاپی در مقام از حال آری یکی فوج نواب قاسم علی خان  
بمناسبت مقام مرقوم بیکر و دینی سرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خیر خود  
نکاح و بهار شد بود و ما ش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام مونکیر شفاست و رزید  
و در آنجا که کسب خان نامی ارمی را جنرل فوج خود ساخته سیاه و نوچانه را خوب آراسته کرد  
گوید که فوج او نیز مثل فوج اکبری در فوج و قاعد و تنگ زنی و توپ دلازمی و هم از ور دی  
ساز و یراق خوب تیار شده بود و نواب قاسم علی خان مذکور با غوامی که کسب خان مذکور  
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج اکبری برابری برابری به پله است بلکه در کثرت را پسین  
و نیز با اهل بیان سرکار اکبری در امر بهل تران ویر خاش کرد حال آنکه سرکار موسوی حسن  
بود و بنیات اهل بیان آن سرکار این چنین ریاست کلازا یافته بود با جمله چون مقدر طول کشید  
و از او حکم مستقیم نمود و شمس الدوله را در دشت کور جنرل آفران که دوست قاسم علی خان بود  
بمسب اتعاق اگر نکته برای ملاحظه گوئی تجارت کپی در شهر پشته رفته و بعد مساوت از آنجا  
در تکریم برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان از نور بعد تقدیم لوازم ضیافت کرد و  
مخالف فوج خود را که بر موسوی نمود و کور ز بعد دیدن تمامی انواع و نوچانه او  
بشاید فوج و چاکدنی مردم نوچانه در شک زنی و هفت انگلی بسیار تعریف کرد و  
ما فی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن خود دریافت کرده بوقت مناسب دوشانه نواب  
مذکور نصیحت کرد و گفت لوا صاحب فوج شما بجه و جوه خوب آراسته و تیار است این  
شاه بزرگ و زیان بند و شان که با فعل مستند غالب میتوان شد که با عباد این فوج زنها  
مقابل با فوج اکبری نماید کرد که هرگز با آن عهد و پیمان نباشد و اکنون شوکت اعتبار  
راست شماست و دیگر سرداران بند و شان را درست نماید که از شک کردن با اگر  
آزاد بگویند با مردم هر قدر که خوب باشد در شایسته و حجت بیکدیگر با فوج مقابل نماید  
قاسم علی خان که پشاه عود و دهنه را با غوامی ارمی مذکور از پیش موسوی و نصیحت کور زرا

را که محسن از راه دوسوی او را کرده بود نشود و یکبارگی شروع جنگ کرد و از فوج انگریزی  
 در چند جا شکست فاحش خورد و گریزان در صوبه باده رفت و از نواب شجاع الدوله استیلا  
 نموده در انجا بم پناه یافت و بعد بای خود رسیده در حالت اضطراب و سرفراز بلای مغربی قرار  
 کرده رفت و به انجانی نام و نشان مبرور و گریزان پیدالار فوج او در عین جنگ از دست  
 سپاه خود در راج محل مقتول گردید و باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود و بانی اگر شکست  
 دریافت شد که کل فوج مہاراجه بحیثیت سکه سوای افواجی که در لمان پشاور و کاشمیر و غیره  
 متبیین بود و قریب بمقام و پنجاه هزار سوار و پیاده هزار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک و  
 قریب و نیم کرد و بر رویه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز شده  
 و خل خزانہ میساخت و درین جنگها که سکھان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیا و بای فوج  
 خالصه بودند و سواران آنها در جنگ جنگ متبادل نگرفتند و مردم تاشابین که بعد از جنگ  
 اول باده دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند سیکویند که مقتولان سپاه  
 انگریز برادر مخا که دفن کرده بودند لاشها سکھان را در یک جا قریب بشصده کس را شمار کرده  
 بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در جنگ  
 شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد و در بیان شروع باریت مہاراجه بحیثیت سکه و بر کار  
 از ثقات سکنه دلی شنیده شد که در چند میر نو که از طرف محمد شاه پادشاه دلی بصوبه باری می  
 ماسور بودند برادر حقیقی از سکھان بودند و یکی چرسا سکنه دوسوی ابنا سکنه و سومی محاسنکه دین  
 بر سه برادر از رسیدار آن خود بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک پی در  
 بوده و مالگری آن مشغول دیگر شرکا در سرکار بصوبه باری میگردیدند چرسا سکنه که برادر کلان آن  
 بر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود و جرات کرده از سرکار نهند آن موضع مشترک را بنام خود  
 نموده مزاج آنرا داخل سرکاری ساخت و تا مدت سه چهار سال سبب تردد کردن در آن مرتبه  
 و آن ده خوب منع شد و فی الحقیقه نماند و راه و رسم با مستعدان و غیره نیز بهرسانید و از راه بلند

و سه دوه دیگر گنجایشی را اجابیه گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و قائم فرمود به بدو  
 و بعد از آن میل قبولیت یک علقه را که بحیثیت یک کت دیده بودند نوشت و زود از کیفیت  
 او که تعلقداری تحصیل ملک کماحقه واقف گشته از تعلقه داران معسر و نامی شد آخر کار  
 بقدر پنج شش یک روز به راه انگیزان سر کار شده بر دژ پوزه خود را درست کرد و دو صد و صد پاد  
 و چهل بنام سوار را نوکر خود داشته مثل سیدان کلان میر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار  
 لاہور قضا کرد و چندینی زوجه بیوه او استقام صوبه لاہور کرد آمدنی ملک اشلی شوهر خود  
 بهر سال در سر کار پادشاهی ارسال میاشت و بعد فوت محمد شاه نور سلطان پادشاه  
 و سلطنت دلی سبب فتنه پروازی غازی الدین خان وزیر ابرو ضعیف تر گشت و علی کوهر  
 پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه مطهرت بهار رفت و در آنجا تا چند  
 و در جنگ بیرن پسر جعفر علی خان صوبه دار بنگال و بهار مشغول ماند لغرض سبب فتنه دلی سلطان  
 سلطنت صوبه داران عالمان آمدنی ملک از سر کار پادشاهی تفرستاده بلا خوف و خطر  
 بصرف خود می در آورد و در چنانچه چرباسنگ و هر دو برادرش که با خود متفق شرک  
 در تعلقداری بودند تا چند سال بناوت و رزیده کین خبه نه زوجه میر منو که بنام صوبه دار  
 لاہور بودند دادند و نه در سر کار پادشاهی فرستادند و میر سبب صاحب زور فوج کرد و  
 و هرگاه وزیر مذکور بقدر و فریب احمد شاه پادشاه داخل گناند و علی کوهر پسر پادشاه  
 شده در دلی آمد و سر داران مغلیه دار لہبام سلطنت او شدند و از انجف خان که بخشی  
 و دار لہبام سر کار پادشاهی شد کل عالمان از سیدان دور و نزدیک برای فرستادن  
 خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی اتقیه و اتیصال کرد و برخی را در سلطنت دلی  
 طلب نمود چنانچه در همان ایام چرباسنگ و هر دو برادرانش مشغول میکرد سیدان و انگیزان  
 لاہور در دلی حاضر شدند و از انجف خان بزرگتر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود  
 بابت منین مانع از ایشان طلب ساخت با وجود و دخل کردن بسیار در سر کار پادشاه

سرکار پادشاهی ایشان از محاسبه نجات نشد این بر سره برادر از خوف سیاست مصلحتیات  
 ترسان لرزان میآمد تا آنکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران نورانی و درست  
 بخشی المملک مرزا نجف خان بود تقارن پیدا نمود و چند ماه در خدمت سردار مذکور  
 آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و بامروت بود  
 بر حال تنه این بر سره برادر که غریب الوطن با انواع صعوبت مبتلا بود مژده رحم نموده در  
 خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله  
 بود چنانچه شمه ازین خال عقیق مرقوم خواهد شد بپاس خاطرشان از محاسبه این بر سره برادر  
 در گذشت ملک خلعت بجائی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت  
 رخصت لاهور ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل مقامات  
 خود که سیر حاصل بود بر ستور مشغول گردید و بساعت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک  
 چنان توفیق بهم رسانید که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردید و تاحیات مرزا نجف خان  
 با ارسال خراج و دیگر هباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه  
 بعد فوت مرزا نجف خان که مرود نمیشد و صاحب تدبیر و شجاع بود و قوت عظیم در دلی و دلا  
 وکل سرداران منلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال جدال از دست  
 یکدیگر گریخته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و هببتشان مجال تیر و کشتی  
 نداشت میدان خالی شد و اولوالعزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نامزد  
 غلام قادر خان سپر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته بود  
 تا بود وقت بود در چنین حین بکست قرین کمر بر بکمر امی بسته ناگاه از کمین گاه برجست  
 با فوج رو به پل در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه ابا جبار و  
 غارت برفت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آبخیمان کرد که رعب سلطنت  
 بالکل نامزد و بنا به بخاری و بد کرداری افغانه رو فتن خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر بایان الدکر شده فی الجمله از سعی و کوشش در زباحت خان بیاد و دیگر سرداران ملکیه  
 او آغاز شده بود و از ورجم و برجم گشت کسی را توجه و اوقات بجال عمالان و زباحتان و در وقت  
 نامه بیدار کردن سرکار پادشاهی و حضور متاکه از پای تخت دور بود و باز نشان در وقت  
 و بر یکی بر خراج ملک متصرف شده و امیری و صاحب فوجی شد و در زمان امام چرسا سنگه و دیگر  
 خود را بخطاب را یکی مشهور گردانیده و سپاه را پیش نوکر داشتند و نسبت دیگر بکسان  
 لا سور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنگه و دلسا سنگه که لا ولد بود و در راست  
 کج میا سنگه برادر سومی رسید و دلسا سنگه سه پسر داشت یکی بختی که دود و دیگر و چو که بختی که  
 اکبر اول و دلسا سنگه و صاحب اقبال بود و بعد فوت پدر خود بر راست پدر و دود و سومی خود  
 چرسا سنگه و دلسا سنگه رئیس الا استقلال شد و چون نیز اقبال طالع او در ترقی و ادراج بود و از  
 ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتد به امور و چنانچه  
 بکسان متقوم خود ملازم داشت و داد و درش فرزندان و سعی و کوشش نمایان فتنه بر  
 تمامی ملک پنجاب و بلایع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و از  
 نمودن خزانه بسیار و نگه داشت فوجی چهار و ارستکی و بیچاره فشار طاقت و زور ملک گیری  
 بهم رسانید و در وقت قلیل صوبه عثمان و پشاور و کشمیر و نیز بنگلهای کوهستانی را از افغانان ببرد  
 کشمیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و ادراجی بسیار یکی بیشتر کرد و دیگر که در اخیر  
 می گویند در بیان شمه از حال شریف الدوله سردار توراتی که ذکرش بالا  
 که شده چون ذکر این سردار و آثار بالا گذارده بود و ذکر بعضی از حال ایشان در عین مقام مناسب  
 ببرد و است نام شرف الدوله قاسم جان باجم مقنوط است و شوطن خامس بخارا و قبا علی  
 در عهد تنزادکی و در عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالمی و خرد و ناخوش شده و بطرف  
 شرقیه توجیه نمود و بقصد تخریب صوبه بهار و شهر مشهدی و کوشش میفرمود و درین هنگام ناخوش  
 حاکم پورنیو از سه مهاجرت حکم بهم با فوج خود برای امداد میرکاب شهنشاه موصوف بود و در



و بطرف دیگر مصادق علی خان عرف میرن سپهر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در  
 مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده و میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بجا  
 که در علم بود بجایست فوج انگریزی خود باز دارد و دوسه جنگ بهم میامین و افغان گردید و تا آنوقت  
 غالب از مغلوب سیر نمیشد و در میان ایام مرزا قاسم جان بهر دار مذکور با جمعیت پانصد سوار  
 بمقام خود بمقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده و قریب بمسکرت شهزاده رسید و درین وقت لشکر  
 شهزاده قریب بیست بمقابل فوج حریف افتاده بود و کونیند احمد شاه پادشاه دلی به لاهور و کلید  
 کوز کلنته نوشته بود که شهزاده علی کوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بطوریکه  
 متصور باشند و آنرا این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمود  
 محض تلبیس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه باشتی خواجگی  
 بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قاپو آورده و محبس و سبالم با عزت و احترام روانه شاهاجهان  
 بحضور پادشاه مدوچ نماید هنوز این امر از قوه القبل نیامده بود که فلک شعیده باز بازی دیگر  
 بر روی کار آورد که شرحش مختصر می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد  
 که فردا بکلازمت شهزاده فائز گردد و در خواست همراه کابی و حاضر باشتی حضور او کند و بوقت شب  
 با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت لازمست چه چیز بنزد شهزاده باید گذارند و درین فکر و تردید  
 بود که زبانی باشد که آنجا شنیده که در آنجا وضع که ریختن با صلیح شش کرده است و رسد فاجه  
 جانوران لشکر میرن سیده است مردم همراهی رسد شب در آنجا منزل کرده صبح روانه لشکر  
 خود خواهند شد مرزا قاسم جان بحیر و شگندین استحال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خود  
 خود کرده برای انتراع کرده آوردن سصد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم  
 میرن که غافل در خواب بودند شبی چون ده تا می اسباب رسد راسع ووز خیر فیل چهارم  
 شتر و چاه راس کادان و چهار پنج سزار مقتولان مخالف بر شیده و لشکر خود آوردند  
 علی الصباح قاسم جان بکلازمت شهزاده رسید و اقبال غیره همباب رسد حریف راسع سر

بتدریج زانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم میرزا ارشد  
 بسیار خوش کردید و خود ما از یافتن شتران بار برداری غیره زیرا که سواران و اسبها  
 نیمه خاص حضور بر جاموشان و تیرگاوان بار میشد هر کس که با مرزا شهزاده یکجا می نشست  
 نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله خلعت مرزوار فرمود و بحسب تقاضای  
 قضا قدری دستبند و یاسوم از او و در مرزوار گذارد و در دوی شهزاده در عین ترشح بر سر  
 جان شان بر میرن افتاد و گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر یکپایان  
 شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پایی او را میمالیدند که یکسایه  
 آتش برین در غمر میستی او افتاده را پی لک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فایده که  
 بعیت آفامی خود تیراه فایم بودند و با پیران خیال کسی را از خدمت و ششم او اطلاع نشد و معلوم  
 بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار و خدمت و رفعت او  
 خدمتکاران سابق را مع قصه گو بر فرزند عدم خود می یافتند و فتنه شور و ادایا و دستار  
 بر داشته افسران لشکر را خبر کردند و بر چند ایشان بنا بر مصلحت حالی مردن میرن اخصی داشتند  
 و علی الصبح لاش بجایان او را لباس معمولی پوشانید و بر هویج قبل نشانید و از انجا بطن  
 راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف ثادان و لشکر ابرسان نشود و با وجود  
 این همه تکلف که کردند با مساحت و لشکر او انچه نشان شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید  
 علی الصبح شرف الدوله و دخترانشند و بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از نیکه شهزاده از دختر آگاه  
 کرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک باد است عرض کرد  
 بر میرن ششم جنود برق افتاد و او نقدی بر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف روانه  
 راج محل ساخته اند و گویند بعد سحر این آفت افسران فوج اگر نریزی پیغام صلح و آبی بخت  
 شاهزاده فرستادند و انچه مناسب وقت بود و تعظیم تو اضع نسبت شهزاده و لعل آوردند و حکم  
 را موقوف نمودند و از آنوقت پاسداری شهزاده میگویند ز چنانچه کبیرا را شرفی لار و کایوان

از نزد خود بخود شهرزاده فرستاد و غرض از آنجه مراعاتیکه گور زنده گور نسبت بشهرزاده در وقت  
کردنی مرگ سامان و دور از پدر و خان جان خود بود و گریختی بود که عنقریب میرز شده بار و در و فصل  
این اجمال طولانی است مگر خلاصه آن نیست که مقارن انجمن خبر رسید که احمد شاه پادشاه از  
مکر و فریب غازی لدیخان زیر کشته شد و صاحبان مکر بر حسب استدعای شهرزاده در میان  
در موضع کبشولی جناب ایشان را بر تخت سلطنت بنده و ستان نشاندند و در آنجا که رانیدند چند کشت  
پیشکش و مزار از علایجه میر قاسم علی خان که او را بعد مغول ساختن میر جعفر علی خان ناظم  
بجنگله و غیره ساخته بودند و مانند دوزخ شاهزاده کشت و پس سال از آمدنی ملک بجنگله و بسیار  
پادشاه جدید مقرر نمود و علی کوهر یعنی شاه و عالم پادشاه از اطراف بنار خوش و خرم نصبت  
فرموده در آنجا رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و پنجم قیام شاه  
در آنجا بود و از آنجا که آید نقد و هدایای قریبی ولایت از طرف کبشولی و مکرزیه و بنار خوش  
که رانید و در خواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بجنگله و بهار و اوژنیه نمود و پادشاه بموجب حد  
که سابق بوقت تشریف داشت در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند و  
صوبه نامی مذکوره بنام کبشولی نوشته داد و گویند اگر شاه عالم در آنجا تشریف می داشت بعد  
غلام قادر خان و سید متلانی شد مگر پادشاه بموجب تعجب ارکان دولت و بیم مقتضای  
وطن بنای جهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف و در آن  
ایام تمامی علاجات اطراف دلی بنگ در خاص شهر بم سوای قلعه مبارک در تصرف عمل جانان  
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از همین وزارت بم کاب پادشاه بوده و پیر منی  
ماوریشد بجای آورد و عمل جانشین و حکومت این قوم نا کواریطیع اقدس پادشاه بود و بری دفعه  
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه مکرزیه را با سواران بهر اسی خود که اکثر از بزرگان اقربا و  
عزیزان او بودند و حکمید عالمان جانش را از اکثر علاجات اطراف دلی که زیاده از خارج کرد و  
راجه بهرت پور و برای این حال در ششم شده بقصد مهتصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جانش

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا توراتان را استیصال نکند و نبرست نزد عظیم  
 خوردن برین حرام است و سواران شرف الدوله از ثمت فوج جاخان هم که بود و ذکر توراتان را  
 بمقتضای کفر من فتنه قلیک غلبت فتنه کثیرین غالب آمده جاخان را شکست  
 داد و گویند نائب را چه مذکور که مرد جوی و جسم بی زور آورد و بعد از صفوف فوج خود پیش  
 را و دانید و خطاب بشکر توراتان کرده و غرور بزد و گفت بر کسی که از شما سردار باشد بمقابل  
 من بیاد تاقوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله مجروح و شکنیدن این کلام اسب را مانند  
 برین در مصاف جولان داده بمقابل حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی  
 سردار مذکور از وجاست ظاهری و آشپزی ساز و براق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت  
 همین کس سردار لشکر توراتان است اسب را با اسب شرف الدوله قریب آورد و در پی  
 بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگیری و تسواری بی پروا کمال بود و از  
 زمین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پیچ دست چپ او که بر قاش شیرین است شمشیر  
 رسیده و مجروح ساخت و بعد خالی داد و حریف را فوراً در خانه زمین آمده و تنی را از غلطان  
 کشیده چنان بکفش زد که ناگردد و پاره شد و بر زمین افتاد و محمد بخش خان اکبر اولادش بود  
 سر پر خور سردار جابش را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاخان با وجود کثرت سردار  
 خود را بر سان نیزه دیده و هر سان گشت و بگریخت جمع نقد و سباب که در لشکر عظیم بود دست  
 توراتان درآمد و بر افسری از ایشان صاحب لوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه و سواران  
 که مرد و انا بود و نمید که توراتان اکنون صاحب ولت و ثروت شده اند حکم من بجا خواهند آورد  
 و برین سبب در فوج همیشه غل و غنم خواهند بهتر است که یکی از شهرزادگان را در لشکر ببرد و  
 تا از حکم او احد را مجال سربازی نباشد پس برین را و ده بحضور پادشاه رفت و بعد که رسانیدن  
 در پیش پادشاه که در فوج بودن که نام سبزه داده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهرزادگان  
 را بیاقت این امر بفرستد و شرف الدوله عرض کرد که اگر شهنشاه را نباشد یکی از معتمدان درگاه را

بهنده بخشگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشی هم کسی بگریختن نخواهد کرد و پادشاه فرمود  
 نزد من از شما معتمدی تر و دیر نیست شما خلعت بخشگری میدهم شرف الدوله اندر شد که اگر من  
 خلعت بخشگری میبوشم افسران فرج خواهند گفت که برای همین کار بهشور پادشاه رفتم و در خدمت  
 خود خلعت بخشگری پوشیده آمده است اولی است که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنند  
 همراه خود باید بر دوشرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که انخدومی انجام می  
 خدمت نخواهد شد زیرا که از خبر گیری فرج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا نجف خان را  
 که از خاندان حلیل القدر و از چندی با من در پیش و در خدمت بر دوش دولت حاضر است  
 خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور برود و  
 پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیازند شرف الدوله نزد نجف خان  
 رفته گفت که من تا این مدت از خدمت گذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته ام  
 پادشاه خدمت بخشگری را برای آن صاحب مقرر کنند و ام بسم الله بر بخیر و بهر او من  
 شود الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فرج مقرر کرده و روانه لشکر ساخت  
 شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاه جهان آباد کرده بود و از بس شهرت دارد  
 مستثنی از بیان است و مرزا موصوف بهین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله  
 سید است و بر قرآن شریف محرم کرده بود که اگر مرا کیان سیم میسر خواهد شد نصف آن را تعهد  
 شرف الدوله و حسن زبان او خواهم ساخت و با ظهار معین الدین حسین خان بهادر  
 که یکی از غیر کان شرف الدوله اند چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان  
 بهادر بذات خود از بخارا اول در سفر آمد و رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چند  
 داخل بهم رسانید که دارالمهاجم کل ریاست او کرده مدتی در آنجا بماند  
 گذرانید و چون حاکم سفر قندرشکار کبابی که برای صید رفته بود بیک ناکاه بیک  
 بمقاجات شکار حبل گردید شرف الدوله بسبب موقعیت پسر حاکم که همیشه در لشکر

اخراج و بهینه مال آدمی از اذن بر سر قدر مناسب وقت از همه از میدان تکار کار  
 روانه مطرف هندوستان بنشد در آنوقت نزد او قریب بیست و نه هزار شرفی نقد سولی  
 و سامان دیگر بود و چون ملا بور شد میر منو صوبه و در آنجا که چو آنکه در آن قدر توان با شرف  
 بوقت ملاقات با کمال شفقت غایت پیش آن مدد شرف الدوله را در قیام و ساختن یک  
 و حظه که نزدانی شان بجنبه نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود  
 و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله و او چنانچه محمد بخش خان فتح اسد یک خان  
 که تا آخر این تاریخ در دلی از وفاداری و در سنده پیدا شد میر آدمی شان قدره اسد یک خان  
 مخاطب با شرف الدوله و الد متین الدین جلیل خان در کورس هند و شرف الدوله را  
 و برادر بود و یکی عالم جان و دیگر عارف جان و الد نواب احمد بخش خان محرم با کمال  
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون بر سر نو بود  
 لا مور فوت شد بسبب سببی و در محلی انور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با یا نص  
 سوار بقصد طاقت تهناده علی کوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت ملازم جلیل  
 ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در

مبدء لکهنو آمده بود ازین جهان فانی به عالم جاودانی

شتافت و اسد سلم بالصواب

تمام شد حله اول الامور

## حکایت از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

حکایت تاریخ لاہور کہ در شصت و شش سال پادشاهی  
 در سرکار انگریزی بروز داشتہ بود و بد قبل ازین نوکر خانہ وقایع نگار  
 شدہ بود کہ رانی چندہ والدہ مہاراجہ دلیپ سنگہ والی لاہور را از قلعہ خاص پنجاب  
 فساد و ہنگامہ داری شیخ امام الدین صوبہ دار مغول کشمیر کہ از یافتن خطوط در لال سنگہ  
 وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلح و مشورہ رانی صاحبہ نوشتہ بود و مردم اجہ کلاب سنگہ را  
 در کشمیر قتل دادہ باعث خوزیری و منفردہ عظیم در انجا شدہ بود و در قلعہ شیش پور کہ  
 بقاصلت شہنشاہ از لاہور واقع است بروز و کمر از لال سنگہ را بعد از مغول قتل  
 از عہدہ وزارت در مقام اگر ہستیم ساختند و اکنون کہ رانی صاحبہ از قلعہ شیش پور  
 پراخرج کردہ در شہر بنارس برودہ اند سببی دیگر کہ عقرب می آید بیان کند مخفی مباد  
 کہ سابقین ازین بابت در از بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و نسق در بار  
 انجا از سر مجرای سنس تعالی دہشت زیرا کہ صاحب صوف و رای دہشتن مجدد جلب شدہ  
 رز دہشتی در بارند کور از طرف سرکار انگریزی بعد مغولی سر از لال سنگہ خدمت شہزاد  
 سرکار مہاراجہ صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب از امور ریاست  
 انجا کامیابی اطلاع و آگاہی داشت بنابراین درسی بکلی امور از کل و جزو آن در بار  
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آنراست را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ  
 و خیل کار بودند با خود متفق و عہدہ ساختہ چنان قسم از دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریاست  
 کہ در پیش شود آہنادران فکر و عجز کردہ بجای خود بخور نمایند اگر بخور ایشان رای صاحب  
 موصوف درست می افتاد حکم باجرامی آن میفرمود پس آن سرداران بنابر ارباب  
 کونسل آن در بار بودند و خود رز دہشت قائم مقام کور و خیل رضیوت بکلی موافق ریاست

در قفسه اختیار خود میدیست و بآبرگی از زمین و سرداران آنجا بر من و ملائمت پیش  
 می آمد بدین سبب بچک از امر او در جای آنجا از مداخلت سرکارا که بزی در ریاست بود  
 ما را من نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور از جمیع رزیدنتی آنجا استعفی شده بولایت  
 شریف برده بجای او جناب سرکاری صاحب بنیاد و مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق  
 در وقت وقوع محاربات فیما بین بنگال و سرکارا که بزی سکر تر جامس خواب کور و جزیر  
 لار و دارنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکارا بهر بخوبی واقف و دست بیک  
 اعتقاد و مصالحه فیما بین بر دو سرکارا و عزیمت باها و نیز و ط آن صاحب موصوف و  
 سرسیر لارنس مذکور و هسله شده بود و از لحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل گلگه که صاحب  
 موصوف را که کونسل آنجا شده بود بر عده رزیدنتی و وزارت و بار لا بهر مقرر و امور  
 فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال خوشامی می دید  
 حسن انجام و انضام مینمود ولیکن چون بعد از فوت هماراجه رنجیت سنگه سبب شاست  
 اعمال گوید و بنگال که ادبار و انگیز ایشان است و قبول آنکه سبب جو نیزه شود و در آنجا  
 همان آن کند کش نیاید که با داری عجیب و غریب و در امور از مردم آنجا سرزد که حسب  
 بودن بر انصاح را از قلعه تنجو پور و شهر بارس کردید و تفصیل اینحال برین سوال است که  
 بعض سرداران بر نفس و خیم العاقبه برای افنا و اعدام تمامی صاحبان اگر از حکام  
 افسران فوج که در لا بهر بودند خائسان و شاگرد و پیشه و غیره حمله سکوت که را که انهم  
 و بناری طعام صاحبان و رانها از ایشان تعلق میداد و بطبع دادن زرخند و جاگیر با باغ  
 متوق ساخته چنان قرار دادند که شامه مردم حمله این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران  
 فوج و حکام اگر بزی که در لا بهر مذ برای خوردن طعام در آنجا قصد کنند و در و ز پیش  
 مردم را اطلاع دهند تا شمار زبر لامل بیهم و شمار از طعام و شراب ایشان داخل  
 کنند و بعد ازین که از لار نیزه را نهی بجاست اگر بزیان یکبارگی بر کرای کشور عدم و فنا



و غما شوند در آن زمان هر یکی را از شایستگی فاخره و انبیاات و افزه و جاگیرهای دائمی اسلما  
 بعد تسل واده برای دوام شکار استغنی خواهیم ساخت و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوردن  
 این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه پول مصروف درین کار شود  
 باید است هر جا که صاحبان فوج اگر بزرگی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای  
 اینکه شب بوقت خوردن طعام همه بکجا شده ملاقات یکدیگر و هم به شامی رقص و سماع  
 نماز و سرود و خود با خط و سروری بر دارند در میان کتب یک خانه وسیع ساخته بکلی است  
 و بهمان طعام و غیره اشرافه از صرف زر بهین صاحبان که درین خانه شریک میباشند  
 خانه همیاد موجود میدارند و برای بختن بر کونه طعام اگر بزرگی در آنجا باور چنانچه در  
 و غیره عله و فله لازم میباشند و یک کس را برین عله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین  
 مردم کار و خدمت گرفته بمصارف هر روزه را مینویسانند باشد چنانچه همین شخص سردار  
 را خاسانان و این خانه را مسکوت که بگویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان  
 در آنجا رفته بعد تا اول طعام شغل مینویس میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود  
 قرار مییابد در آن روز تمامی فوج بک حکام نیز شریک طعام این خانه میگردد و با بجمعه عله مسکوت  
 که اکثر ذویل قوم و کینه میباشند با سرداران طبع زر و موافق کشته از راه کورنگی و مسافرت  
 این فوج مسعود و آماده شدند و زرا از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود با تقسیم کرده  
 گرفته گویند در بختی این امر بگرفت قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرار نامه  
 را برای دادن انعام و جاگیر با بعضی این خدمت یکد و سفته بگذشت و بعد در  
 همه امور حسب خواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم با مجرم و اراده مصمم آن همه  
 گونه نذریشان بر آن قرار یافته هر یکی در کسین و جایابی وقت نشست تا اینکه حسب اتفاق  
 صاحب مهم مسکوت که بر خاسانان آنجا حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفل  
 خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لامبور در آن مجمع خواهند

باید که برای میثاق و هشتم صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع  
 شراب بر حسب معمول تیار بدارد و کلاه خاندان بپوشد و این حکم باد که خواجهاستاد  
 خویش چنان اطلاع این امر و رسیدن این مژده بجای بعضی از سرداران که مستر یک  
 در بین سزده و شور بودند معنی وقت شب رفت و خواست که زهر را برای و سسل کردن  
 و طعام بکوشد که از ایشان بگریزد و هم تذکره خاص این اوقات خودش بعمل آوردی این امر  
 و قصد کرد و چون بدست آمد که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فرج باد و در یک  
 بنویس و در آن مسلح و متوجه از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود  
 زبان بآید رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که تملان فلان کس از خاندان  
 و غیره و در خانه فلان سردار برای اطلاع و بی از روز ضیافت صاحبان که حکم بطیارها  
 طعام آن قوز باقیمه اند در وقت رفته اند و فردوی آن که مجمع کل صاحبان در سکوت کبر  
 خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد و بنده بر ریاست این حال بیاس مشک  
 حضور را ازین باخبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود بهیچ وقت مردم سر کار  
 فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع نمای سکوت که در خانه آن سردار مجمع اند کفار  
 کرد و طلب فرمایند از مضمون نوشته های ایشان اینحال بخوبی مشکفت کرد و آن صاحب  
 مع لازم مذکور خود بیکان مسترکاری صاحب زینت در بار لا بود رفته ازین حال اطلاع  
 نمود صاحب موصوف بغور شنیدن این باجری شکوفت زبانی در ورطه حیرت فرو رفت  
 و باز بخود آمد و زود مردم مستر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی بسیار  
 خانه سردار مذکور فرمان داد گویند و همه پشیره سپاهیان گور و ولایتی بسر کردی یک کپتان  
 در انجا رفته اول آنکا را محاصره نمود و من بعد یکان یکان را گفت مستمع کاغذات  
 که در انجا نه یافتند بحضور زینت حاضر آورد و میگویند از فردوی بعضی کاغذات  
 که بهانم نوشته بودند حال سازش و اتفاق علیه ضیافت خانه مذکور را سرداران که

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم کرد  
 نیز از صند و قیافه اقرارنامه های نوشته ایشان بدست آمد و بعضی از آن مردم بخوف رجاء  
 او از شرکت خود در آن کار نمودند و حال شمول یکدیگر را ظاهر ساختند که سید و زکریا که بر  
 خاک و میثه سکوت کبر و بعضی سرداران سکه تر و صاحب رز و زینت ثبوت سید صاحب  
 آن روز کشته شده بود و در آن روز عیسوی مذکور یک چک کار از امور عیسوی نمی کنند  
 و اکثر اوقات در عبادت مشغول می باشد که صاحب رز و زینت سید استیلا می عظم و صاحب  
 حکم کرد که آن همه مجرم را از بار برپا داده کرده از مطلق بکشند و قتل نمایند هر چند بعضی از صاحبان  
 رز و زینت را بکشند امر و قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف  
 بر وفرا و از صاحب رز و زینت جواب داد و مجرم را از خصوصاً چنین چگونگی که سید و زکریا  
 حکام و دیگر بمقام ایشان بوجه از را بگرد و فریب شد با باشد نیز او سیاست ساندین  
 عین عبادت و حکم حد است و هم موافق قول حکایت سنگ در دست مار و رنگ  
 ست رانی بود فوس و رنگ الغرض همان روز کشته شده آن همه را رسن و رنگ  
 است از مطلق بکشند تا موجب عبرت و خوف دیگران شوند که نیند مجمله آن اجل سیدگان  
 شخصی باشد که کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عمر من کرد اگر جسم من میانی کرد  
 دیگر را و نام کسانی را که درین امر شرکت بودند نشان دهم صاحب رز و زینت بمقتضای  
 او را معاف فرموده از قتل شدن برانید و نام دیگر کسانی را که سرداران را از مجمله  
 نام رانی چند آن گرفت و گفت را ایضا صاحب قریب دو لک و پیه را بشا کرو میثه سکوت کبر  
 بشره تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند نفر از رویه هم از سر کار  
 ایشان بر مردم مذکور رسیدند که عند التحقیق یک خط و نوشته را ایضا صاحب در بمقتضای یافته شد  
 لهذا صاحب رز و زینت خواست که رانی صاحب از طلع شیخ پور و زبار را لا طلب بد  
 انکشاف این امر نماید باران خط طلب نام را ایضا صاحب فرستاد و چون او بوجوب طلب

روانه لاهور کردید و در شاهی ایستادید و بمقامی رسیدید که یک راه از آن بطرف فیروز پور میرفت  
 و راه دیگر بجانب لاهور چند کهنی سپاهی بسر کردگی یکی از افسران فوج اگر بزی در اینجا  
 رسیده را بصاحب راه بطرف قلعه فیروز پور برد و بعد از قیام چند روز در اینجا اودار گشت  
 و بیانه آوردن بعد حکم رسید که رانین صاحب راه از ملک پنجاب خارج کرده در محل  
 سرکار اگر بزی بمقام بنارس که جای تیره کلان نبود دست برد و میقیم سازند چنانچه چنگ  
 طوگا و کربا در شهر مذکور رفته تا خبر حال که او اهل ماه اکتوبر ۱۸۴۸ هجری قمری مطابق شهریور  
 ذی قعد ۱۲۶۷ هجری بود و در اینجا زنده و صحیح و سالم تشریف میداد و در بیان ایام  
 خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانین صاحب راه فیروز پور  
 و اودار له بیانه متحقق شد که مرا از محل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در محل سرکار اگر بزی  
 بهندوستان خوابند برود و درخواست نمودند که زرقند و جوابات و خبره اسباب  
 من قریب دوازده لک روپیہ و قلعه شیخ پورست اینهمه را طلبیده حواله ام نماید چنانچه  
 و جواب و غیره اما فی الواقع رانین صاحب راه از قلعه مذکور طلبیده تقویض نشان نمودند چون  
 باین همه احوال و احوال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس  
 رسیدند اما لیان سرکار اگر بزی بودند اینهمه نقد و حسن بسیار نزد رانین صاحب مصلحت  
 نمیشد بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواب را از جوهریان بنارس مع زرقند بطریق این  
 در خزانه سرکاری بچند هشتاد بدین خیال و اندیشه که بسیار اسباب داشتن قدرت بر  
 زو جواب را از مصدر رفته و فساد نشود و مشهور است که رانین صاحب بوقت سوار کردن  
 را بقصد بردن در بنارس بفران ترک وطن بالوت و مفارقت فرزند از چندین بار  
 و لپ شک بسیار که بر وزارت و ملکی و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست  
 خود را چنان زد و در کر بر زمین زدند که دهنهای شان متورم و مخرج گردید و سردار  
 ملال شک و زیر مغزول در اگر با جمیع صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیادگان

ذاتی خود میتمست چوکی و پیرز سرکاری هم بر مکان او میباشند و هرگاه برای انساب  
 میواد یا برای ملاقات صاحبان آنجا تنوار شود چند تا سواران سرکاری برای حاکم  
 همراه میروند و سواران رنجور سنگه و سردار از دنیا نمانده و دیگر سرداران با شتابه شمول و  
 شریک بودن آنها در مفسده و قتل و از سرگیری عمده سکوت که هر نیز نظر بند کردید و محض  
 چهارچوب صاحب رفتن میباشند و بعد از این معامله که زکورش کنون اعناد حکام و فسران  
 فوج انگریزی بر یک از سرداران و سپاه در بار لاهور باقی نمانده چوکی و پیرز سپاهیان  
 گور و ولایتی در محل دیوانخانه خاص خام چهارچوب صاحب میماند و این سرداران  
 که از راه نادانی و جنون چپسین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عیب و بلا بود  
 بود چه عرض ایشان ازین تدریس همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور بر خیزد و بار  
 اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدریس ایشان نیز مقصور نبود چهارچوب  
 شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد ملک هزارها مردم از متعلقان  
 ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل  
 عام میشد و قتل عظیم برنجوشت فقط در عوض خون دو صاحبان که در میان کشته شدند  
 چه قیامت در آنجا شهر و قلعه هر دو از گلوله های بم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه  
 مقتول و یا کشته شدند در میان سبب نزاع و جنگ کردن افواج  
 انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان سپر سائل سنگه  
 بد آنکه سائل سنگه نامی پسر دیوان مولراج از عهد چهارچوب رنجیت سنگه بصورتی  
 ملتان منصوب و امور بود و سال بسال از مالگری صوبه ملتان را تمام و کمال  
 در سرکار لاهور میرسانید و فارغ غلطی میبایستی سال تمام از مالکاران سه کاری گرفته  
 پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و تنظیم او آباد و سرسبز و رعایا از عدل  
 و انصاف او رنج و خوشنود بود و خود نیز در عهده امور تابع و فرمان بردار در بار بود

بماند برین سبب ایوان سرکار برجال و محضر این بدو و بعد فوت او صوبه بنگال و مولج  
 پسرش که ذیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق می داد و شایسته  
 یافت و اوستم تل پدر خود در سال خراج توقفت نمینمود و معلوم در نظام ملک مصر و  
 بوده بجزم و دوستیاری از آتوب و فته و فساد سرداران لاهور محفوظ بماند معلوم  
 بنگال است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از چهار جبهه نجات سنگه باری  
 سرداران بانام و نشان قوم خود را قتل و بباخانها را استباه و بر باد کرده اند و  
 باقیانندگان ایشان که بافضل قدرت و طاقت آن مزار که خود کسی را قتل و غارت  
 کنند مکرر تا هم بغریب و حلیه خوانان بر باد می یکد که میباشند چنانچه سرداران و مبارزان که  
 در امور ریاست و بیم در مزاج رن و نیش آنجانی انجمله مرا خلیه داشتند و در پی تخریب  
 مولراج افتاده و خوبستند که او را به بیانه گرفتن محاسبه در بار لاهور طلبیده قید و بیل  
 و خوار سازند و او را با جازت رن و نیش از نشان در لاهور طلبیده و مولراج حال  
 مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن لاهور تامل نمود و چون امکان از آن در طلب و ضرر  
 و زیان نمود و از او کفنه فرستاد که من بدون فتنه و اری صاحب رن و نیش در لاهور حاضر  
 شدن نمیتوانم اگر صاحب محمد و ج م بعد از طمینان طلب فرما در بار اسرار العین باشد  
 و حساب را بمانیده و رن و نیش خود را که خواهر برآمد ادا خواهیم ساخت چنانچه در نوشته  
 بحضور رن و نیش منظور کردید و صاحب از افسران اگر نیمی در بنگال فرستاد  
 مولراج را در لاهور طلب فرمود و دیوان مذکور را همراهِ افسران بر بار آنجا حاضر شده  
 محاسبه را از ابتدای صوبه اری خود لغایت حال قابل فرمائید و آنچه از تسلیم  
 کثیر ذمه او برآمده بود و با نجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغ غلطی محصری امکان از آن حاصل نمود  
 و بعد از خجست شدن از رن و نیش بیاد و در مبارجه و لیسپ نیکه و غیره کار برداران  
 آنجا بنگال معادوت کرد و چون سرداران لاهور را نیامدن دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون ذمه داری صاحب نزدیثت ناگوار گردید لهذا خوشنودار  
 باز یکبارم حلیه در لایمور طلبدشته در محضه اندازند چنانکه بعد از صلاح و شوره دارانیا طلب  
 داشتند تا آنکه حساب ایام صوبه داری پر خود ساقول سنگه را از عهد چهارم بخت سنگه لغت  
 روز وفاتش بفرستاد در جواب نوشت پدرم ساقول سنگه حساب هر سال مع بر مالک داری  
 در سر کار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا ارسال  
 میدارم و اگر با اینهمه شمار در حساب پدر من شکلی و شبیهی باشد آنرا از دفتر سرکاری در دست  
 نمایند و علاوه همیدن حساب پدرم از من بنیاید حساب وقت صوبه داری اش تعلق  
 بخودش داشت نه از من بهر کیفیت اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد ای کاران  
 در بار لایمور همچنین بفرستاد و او را حمل بر ترو و سرکشی او نموده از صاحب نزدیثت اجازت عزل  
 او از صوبه داری ملتان و تقرر وگیری بجای او جوستند و حسب اجازت صاحب موصوف  
 فرمان مغزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کمان سنگه را بجلوت  
 آنجا مقرب گردانید و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند  
 تا صاحبان موصوف و ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم مغزول بحاکم  
 منصوب دمانیده و بسند عملی دخل او در صوبه مذکور بگشایند و چون سردار کمان سنگه و  
 آن هر دو سر ملتان رسیده در جنبهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند  
 دیوان مولراج از سر اخلاص مسیاز پیش آمده بهم احوالی پرسید و دعوت حسب شایان  
 رتبه عمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که  
 ما بمن فرودگاه ناو قلعه حاجی قرار دادند تا فرودمانا و شایر میره در آنجا رفته بعد از ملاقات  
 یکدیگر با احکام سرکار را بشما بلیغ نمایم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایامی آنصاحبان  
 فلان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا  
 حاضر خواهیم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایید الغرض فردا بر وقت معین

و بوان مولاج باد و سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه پیش  
 در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین  
 و ذوق شوقی سمیع بولاج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهبان  
 صوبه در حال نشان آمده ایم تا فرمان معزولی بشناو داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما  
 سردار مذکور دریافت کنیم پس شما را لازم است که بر دوی قبیل این حکم نایید مولاج گفت  
 کلیدها موجود و حاضرند و مراد دادن آن سردار کهبان سکه بیج عذر و تامل نیست  
 مگر از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در تصویر جهان دستور است که مرا که در آنجا  
 جدید از طرف سرکار مقرر شده ام باید صوبه را معزول و منسوب بود و دیگر کا شایع می باشد  
 ملائی رفته کلید را بصوبه را جدید تفویض مینماید درین صورت سردار کهبان بگوید که  
 همراه من بر رگاه مذکور و دامن کلید را با تامل تفویض ادنایم که ظهور نعمی موجب است  
 طرفین مشورت صاحبان اگر بزرگ مقتدر کا با و اینچنین رسوم سیستم شده بولاج  
 گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان بگوئی بر رگاه ظان در ویش  
 رفتن و کلید را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم  
 میشود که در دادن کلید عذر و حیل میکنی در حق تو بهرست که کلید را بهرین ساعت و برجا  
 ما بر دو صاحبان کهبان بنگه حواله ملائی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن بخواهی اوست  
 مولاج که مرد متحل و تامل اندیش بود کلام افسران را شنیده فروخته نشد و بلا ایت  
 جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بجنور شما صاحبان ظالم بر گردم  
 برای دادن کلید با حیل نمودم بیکر کت بر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خیر  
 نمود که سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گویی صاحبان را استعدیه بسیار افرودند و  
 بر بزم شده مولاج را ملاص گرد نمود و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت  
 و درشت اگر زبان را شنیدی هیچ بگوئی بلکه کلام خوشامد و داری میکنی از برین مذکوری



که داری مردت بیشتر ما را زیاد و ازین محل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و حقیر  
 و اندر صاحبان که بخوبی کلام سرداران را تفصیله بود و از مولراج پرسیدند که چرا این  
 شما بشما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فغانید که مرا ملامت و سرزنش  
 کردند که تو چرا بصاحبان که ترا بی وقوفی و حماقت متوب کردند جواب سخت نمیدی  
 برای چه خوشادشان میکنی صاحبان توجه سرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما گو  
 و نایج استند این رتبه نداری که در گفتگوی آنها صاحبان دخل کنید و زبان بلافت گذار  
 کشاید خیر آنچه گفتید گفتید آئینه خاموش باشید سرداران که از سکبان خوش مزاج و  
 مغلوب اخشب بودند محل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشاره  
 شده باشد جواب صاحبان را بشیر داد و بدین معنی بگردشند سخن آنها در حق خود شمشیر را  
 از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمسرا در معین بود بضر بیامی استوار از جان  
 کشند و صاحب دیگر را مخرج ساخته قید نمودند و بعد پسین سفاکی و جرات بمحل از  
 آنها برخاسته و مولراج را بمراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بشا به حال کشته شدن  
 صاحبی و مخرج شدن دیگری غم مخور زد و تشویش کردید و بجز و فحشید که این امر بدون  
 رضا و ایامی سن واقع شده و نمکین ایامان سرکار انگریزی این خوریزی را در نامه اعمال  
 من نوشته متوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامی بر پا خواهند ساخت  
 بهر این است که در لاهور حضور صاحب رزیزنت نهاد و حاضر شد و بخل و شهود حقیقت حال  
 را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیارست خواه مرا مجرم قرار داد و بجز  
 خن صاحب مقنول کشند و با دایم محبس سازند و با امر اسد و رونی قصور بکاشته بگذارد  
 زیرا که اگر در مصوت از سرکار انگریزی باخی و منحرف کشته در میان ششیم حفاظ جان مال و حیثیت  
 اهل اعیال محال نظر می آید و مزاجه یار و کدام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی نم  
 بود در بین فکر و اندیشه بود که آن بر دسردار که باعث آن خوریزی شده بود دوم و دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکیان افغانان بودند فراخ شده و برانی انصاف  
 سولاج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل ننان حکمران از جنگ می ترسی و اینست  
 چرا پس و پیش و منظر اب می کنی اگر تو از مقابلۀ انگریزان می ترسی برو و در گوشۀ تخته نشین  
 و اینهم جنگ و از آنکه لازم داریم و جان در تن داریم تو آسبی نخواهی رسید و دل مردان  
 آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان سپاری و بذلت و خواری از دست  
 ایشان گشته شوی بهتر نیست که مردانه و ارمانه در خود بجنگی اگر در صفت جنگ میدان  
 گشته شوی در میان مردان هر فردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح  
 است که خزانه را بکشای تا ما مردم سپاه جبار از افغانان منگه لازم داشته و آلات حرب  
 پیگا بریم رسانیده با فوج احد اینکه برابورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بهیم چون  
 سولاج اندرون مجلسی رفته و ایحال را با ما در خود ظاهر کرد و در این صلاح و مشور  
 اندوی نمود ما در شش نیز آنچه برادران گفته بودند از او را بپایانید که اگر اکنون بر لا بونزد حصان  
 رزیدنت خواهی رفت یا ترابوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد داریم که کجایان هستند  
 پس ازین بر دو امر در حق تو اولی است که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او بجنگ  
 و از طرف زر فکر کن برای این مهم تر دس بر را از دخته پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح  
 امری دیگر نیست جان مال خود را بر عزت و حرمت خود و تصدق کنی و دست پانچان  
 اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان بیک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز می جو  
 کرده باشی این سکیان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان دور یافته و او با تو همگی از  
 گشته است در هر جا و هر مقام همچنین منصفه را بر می کنند و آخر بوال آن خود هم بر آنه  
 می بایند علاده برین انکاران لا مورد که با تو موافق نیستند ملک نشسته خون تو را اکنون  
 بصد و رایج هم کو از ذات تو سر بر برده است تو منسوب کرده چه عداوت و دریا که در  
 حق تو روا نخواهند داشت انقضی ما در سپر خود را بملا بلیه عظیم دیده بسیار کز نیست و کلمه

و گنبد نریمان در پیش راه اهل احوال و حال طرف دیگر برین منوال است که صاحب رزم رشت  
 در بار راهور حال کشته و مجروح شدن و و سر خود در میان شنیده ستراد و در راه با فوج  
 انگریزی و سپاه رئیس بهادر برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف کابل  
 فرمود و از آنجا ای انجمنک تا شروع ماه اکتوبر ۱۲۸۵ هـ از طرفین خود و خور بسیار واقع  
 شد که ای فوج انگریزی بر بلتانیان حمله میکرد و زمانی ایشان لشکر انگریزی تاخت مینمودند  
 و آنوقت غالب از مغلوب متمیز نمیکردند و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابل با دیوان  
 مولراج صوبه دار معزول بلتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پیشام سنگه اثنای داله  
 صوبه دار پشاور نیز از سر کار انگریزی منحرف گشته بر ستراد چیت حمله کرد و حاجت کوسب  
 قتل فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه انگت ده  
 محافظت خود نمود و هرگاه ستراد و در را که در مقابل مولراج کرم رزم میگاری بود حال بقا  
 چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حرم و احتیاط سردار شیر سنگه سپهر چتر سنگه مرور بر راکه با سپاه تنبیه  
 فرجه راه صاحب موصوف در مقابل دیوان مولراج بود فرمود که شارب فاصله پنج کرده  
 از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و متبعباوت چتر سنگه را از سر کار انگریزی چنان بیان  
 میکنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با حمله مسکوت که بشمول دیگر مجربان در راهور  
 مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چند صاحب انگلیس  
 پنجاب است و یا این مرد و امروده باشند با حمله چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب انحراف  
 پدرم افسران فوج انگریزی ابر من اعتماد نمانده مباد که مراقب کشتن بدین خوف است  
 از کپ انگریزی بزخاست مع سپاه بهر ای خود در بلتان سفت و شریک دیوان مولراج  
 کرد و طرفه اینکه مولراج نیز توهم اینکه مباد شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد ای جانب دهنده باشد  
 تا قابو یافته مرا قتل کند و یا مکر فارق کرده ترداد و در صاحب برد اعتماد بروی نکرده در  
 فوج خود را نداده و همیشه از وی مخفیست توهم میماند و چون شیر سنگه ازین بهر اندازان

در تازنده شد از لشکران بر خاسته بطرف رام گمر رفت و برای مدتی در خود سردار چرسنگه مذکور فرقی  
 را بهم رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارشش بود ایالت  
 سرکار انگریزی فقط بهم لشکران را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بر آن طرف نمی نمودند و لیکن  
 احوال که چرسنگه در پناه در و بطرف دیگر شیرسنگه سپریش علم بقاوت برافراخته میباید و اما در سر  
 مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرانجام قریب رسید نواب کورنر جنرال لازدول بود که  
 برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع بنگاه و فساد واقع ملک پنجاب اردلر الایماره کلکته  
 قصد بند و شان سرمد و چنانچه در ماه نومبر ۱۸۵۸ عیسوی از دارالامانیه مذکور سواری  
 سفینه دخالی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براو کنب کانه پور نفست فی  
 پیشتر گردیدند و بنا بر پنج هفتادم نومبر مذکور روز جمعه در شهر اگره تروال اجبال فرمودند و در  
 یعنی سه سالار کل افواج انگریزی احاطه بکال گمت صاحب بیادریج جنرال کلبرث و برکت  
 پنجم برای خبر گیری این مهم بنایج و پنجم ماه مذکور در اصل قصبه قصور که قریب ملاهورت گرد  
 و لشکر گویش صاحب هفتم و سیمبر از مقام کپران وال کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب  
 مذکور قصد حمله بر خول سپاه بکمان که بر سرستان دریای جناب افتاده بودند و در کرسیت  
 حکم سه سالار موصوف که ناآدمن من در آنجا نامل باید کرد و توقف نمود و سردار چرسنگه  
 یورش بر فوج سترایش و را کلب نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب  
 توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح  
 گردیدند و راجه کلاب سنگه برای ایست صاحب خزان و توپها فرستاده مدد نمود و بعض  
 لشکران که در لشکر سرگودشت لند لازم بودند بر خاسته رفتند و با مولراج پیوستند و در  
 و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند و قادری نمودند و در حکایت  
 و تمیز که در لشکران شد افواج انگریزی بر مولراج حریف متصرف گشت و بر می شکست که آن  
 کوله از لزان لازم مولراج را که در حینک مجروح بجراحات کاری شده بود در دارالشفا

در دارالشهائى انگرېزى آوردند و آخر بان زخمها بر دو کوبند سزوار برى سنگ مذکور بسيار فوجي  
در از قد و جسيم بود برامى و دين لاش او بسيار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم  
همراي فوج او برده بودند و اعرابان در يارستان آوردند و همين کس شد و غايبا کيکون  
بخته توپهاى شکر او را زده بود و آنقرص بعد گرفت مورچال متانيان و گريز انديان آنها  
را مولراج فوج حيدرآباد سسته برامى مقابلۀ افواج سرکاري آورد و درميان درختان  
ابو کجور برامى گرفت پناه ستاده کرد و هرگاه ما برش کولهاى توپ و تفنگ بر آنها  
شد از انجا هم پس پاشدند و آن ما من ايستان هم بدست فوج انگرېزى درآمد و فوج مذکور  
مورچال و ما من گاه حريف را آتش داده در خيمه گاه خود برگشته آمد و درين جنگ مولراج  
بذات خود درميان کيک غول سپاه خویش بود بعد بگشت فسرار کرد و بر توپي بمخيمه توپها  
کلان حريف که در خيمک بدست فوج انگرېزى آمده بود و ز اين عبارت کشته بود احمد يار  
فرزند فوج محمد لاهورى اين توپ را بکلم خالصه شريف در شبۀ ۸۸ هجری تيار کرد و در کسايه  
از فوج کوزل لند صاحب کرخيته در قلعه ملتان رفته بود و در سپاه آنها خنده ميزد و از راه  
طعن بگشت که شما برامى دادن قريب تر و ما آمد و ايد مولراج هم متوجه حال ايستان شد  
ز اين سنگ و ديگر چند سزوار که درين جنگ فسرار کردند در مقام نبود و پشاور رفته و در خيمک  
دو صد سوار از لشکر او در صاحب کرخيته و خسته کردند و اين ملازم حيد بود و در از طريق  
جنگ خبر داشتند و از طريق دشمن ملکه فقط دو گوزده بوقت گرفت مورچال کشته شدند و  
در دفعۀ ثانی که باز با حريف مقابلۀ کردند و گوزده زخمها بر داشتند و دو سپاهي بليش بودند  
خروج زخمهاى خفيف شدند و بان مولراج از سپاه کرخيته بسيار ناراض است آنرا در  
قلعه آمدن ننمید و بسيار کس از تر و او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ  
سابق از فوج اکنون صاحب گرفته برده بود در خيمک باز بدست سپاه انگرېزى درآمد  
و شهرت که مولراج در عين گرمي اين جنگ رخ اسپ و را برامى حمله کردن گردانيد و

اذینش که در آن مقام موجود بود و کلام سپ او را گرفته مانع آمد و در میان روز و از ستیز و آویر  
 هر روز به جنگ آمد و بسیار جان پیام فرستاد که غلظه حاضرست سرکار آنرا بکیرد و چون که چست  
 شرط کرده بود صاحبان متطور نظر نمودند و پانزدهم نوبت رسید حال شیرینکه بنام سکبان لا بور  
 و غیره نوشته بود که شام به سکبان با خود با متفق شده و از سر کار اگر نیری می بسته نگران  
 خود را که دیگر نری باشد قتل کنید و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده محن کردید و جزای کل  
 صاحب که بفعل بجای جزای کوشش سپر کان فوج شده اند بار پنج هفتادم نوبت از غلظه  
 دیدار رسیده برآمد و بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله شصت میل واقع است گنج نمود  
 و بار پنج شازدهم ماه مذکور سباب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود  
 رسید بمراد سباب مذکور رساله سوم و نهم بند و شصت و پانزدهم و شصت و نهم بند  
 پیاده و پیاده و سالی با د و توپ است و چهار پی و شصت توپ سید پی و دو توپ آسمانی  
 و دیگر چند توپ شش تنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا شصت و چهار توپ که کله لاهور  
 بسیار را از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل هفت در کعبه و بتاد و پیوه  
 ما مانده بود و خرج خوراک یک شتر شصت و پیوه و صرف کاوش در سنی کم از آن و صرف  
 یک سپه سی و پیوه و بار پنج پانزدهم نوبت رسید کشتن و خف گفت صاحب از لاهور پیش رفتند  
 و شازدهم آن در پای راوی را عبور کرده بر کوشت کوه بند از اس رسید به روان روی  
 اخبار صحیح معلوم شد که بمرا چتر سنگ در شاد و روز و پلشن و فی پلشن ششصد پای که  
 بدین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و هفتاد و نوبت است و بمرا جزای کوشش  
 که برای مقابله او مامور شده است کل مخبر از فوج از سوار و پیاده است و سنی توپ  
 همراه دارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کردند در آمین آباد مع فوج خود رسید  
 است و یکم نواب کور و جزای سبزه چتر سنگ اطلاع کرده شد که اگر بعدا جانانی که در شاد  
 و هزاره و یکم بلا فوج و آلات حرب و غیره حاضر و امید از خواب رسید کلا بکتاب سنگ

کتاب سیر شکار که در لایبوریت است نقل نموده خواهد شد و حکم ضبطی حساب  
 و خانه های سکبان لایبور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی جدا کرده  
 و مردم لبنان خیر شکست شیرینکه در جنگ ام نگر که بتاریخ سوم و پنجم خال شده بود و در آن  
 عقب می آید بنده بسیار شکسته خاطر گردید و نیز توپهای کلان قلعه شکر که انتظار آن  
 در لشکر اوزد صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم توپ رسید و از آمدن جنرال  
 بکیول صاحب در لشکر انگریزی سکبان بسیار مضطرب گردید و دلالت شکسته بهشت  
 توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکبان از خون  
 و در این وقت شب از لشکرش کریمه رفته اکنون او در ای چاب برای آمدن  
 افواج انگریزی شده است کیفیت جنگ ام نگر که بتاریخ سوم و پنجم  
 واقع شد موجب رپورت گشت در حقیقت بهادر و جنو رنواب کور  
 جنرال لارزد که نوزی بهادر خلاصه رپورت یعنی خبر کند در حقیقت بهشت  
 بسی و کوشش افواج انگلیسی راه درباری عبور کردن شکر بابت آمد و بتاریخ  
 سوم و پنجم حال بر سکبان همراهی شیرینکه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده  
 بمقابله آمده بودند شکست افتاد در فوج سکبان سی چهل هزار پاسی و سیست و شصت  
 توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده و پشته بود و در آن مقام  
 رام کر فاصله دو کرده داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن احد را  
 طرف خود در اینجا و در جایی حکم سیر کردن توپها و آدم چون فوج دشمن بدین طرف  
 مصروف شد بتاریخ سی ام توپها از مقام پایاب بهشت برادر پیاده چهار هزار و سیست  
 و نوب توپ را سیر کردی میجر بکیول آن طرف دریا روانه کردم و در آن مقام با تمام  
 انگلیس صاحب شادمانی نیز دریافت شد و بر کاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی  
 عبور دریا کرد و فوج حریف هم بقدر وسایل سیرت من هم فوج خود را بیشتر روانه کردم

این جنگ  
 در تاریخ سوم و پنجم  
 در تاریخ سوم و پنجم

و فوج پیاده هشتاد و شش میل مسافت طی کرده و بر دریا جل پیاپی بسته عبور از دریا نمودند  
توپبار را به سوار برای آن کرم آوردند و ششم تا حریف از عبور از فوج انگریزی مانع و تیر  
نشده بطرف ماسد رفت مانند آنکه باریج سوتم و میر پوقت نوبخت و وساعت روز  
حصه کلان حریف بر فوج میر جنرال بنگیول حمله کرده توپبار را سرنگانید و چون تا یک ساعت  
توپبار نزد و از فوج انگریزی یک توپ بهم سر شد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیش گذاشتند  
و چون بر زد و گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپبار زدند که بسیار مردم ایشان  
کشته شدند و انتظام فوج آنها بکسوت بنگیول صاحب بنظر نامدکی مردم و سپاه حمله آوردند  
موقوف کرده بر فردا گذشت مردم فوج عظیم سلاح خانه و بهاب خود را آتش زدند و حفظ  
داد و توپ از اینجا بگریختند انگاه دو رساله سواران را برای تعاقب شان شتافت و شنیدند  
شدند و اینکه سواهی فوج خالصه شیرکب ایشان شده بود و نیز خواسته رفتند از فوج انگریزی  
چهل مردم مقتول و سه نفر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بجار آمدند و  
قبل سوار بی شیر سنگه هم بدست فوج با افتاد و بقی عبارت رپورت که از پنج پست صاحب  
و مشهور است که سکمان در جنگ شکست یافته آنطرف در لای چهل گریخته رفتند اکنون آب  
چناب و چهل نیز در قبضه سرکار انگریزی درآمد و رعایای این دو آب بسبب یافتن این  
اطمینان از خوشدلی اسباب رسیدند و لشکر انگریزی می آید و فوج بهر و بر قطعه ای از  
مفسدین بکده و غیره را ننهدم ساخته بطرف دو آب جلند بر معاودت کرده آمد و ششم و سیم  
که از پنج پست صاحب بعد مظهر و منصور شدن در آرم کرنا و دست نمود و ششم ماه ذکریا  
اسباب و رسید برای لشکر بنگیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر شمشیر بار کرده  
از دریای چناب فرساده در آتران سه فوج سرکار انگریزی در سه جا کرم نرم و به کار بود  
یکی در شپا و روبراه و انگ بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکمان و افغانان  
چناب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در عمان با دیوان مولراج

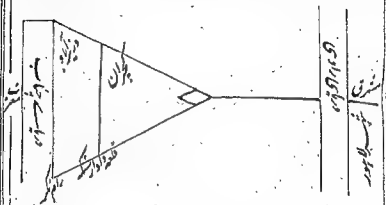


بادشاهان سواران سوخته با شیر سنگه و غالب است که قلعه عثمان و دمنج کرد و در برک  
 فتح نمی تیر رسید و شیر سنگه که کک قلعه میگردد ویر شکست یافت اکنون پادشاهی از سواران  
 غیر منصور و درین وقت راجه بیال جوری که قریب جالندهرست و سرسبکشی از سرکار  
 برداشته بود از فوج لغتشت کار کردن که فقط سه کسنی داشت نیزیت یافت و از قلعه  
 دست بردار شده خود را حواله بارسش صاحب بنود و راجه امید سنگه که بعد از حمله  
 که بجهت رفته بود نیز گرفتار شد این برود و راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در دست نیرده  
 روز حمله با حیان پشان کوش نیز و کرده شد و ضا و کوبستانی نیز موقوف کرد و یک نفر  
 و شش سپاهی و درین مسکه از فوج سرکاری زخمی و دو کشته شدند کوبند راجه  
 شیر سنگه خطی که در لامبور فرستاده بود در آن پاتروده و جوه بغاوت نوشته است و سوم  
 و سیم سردار سلطان محمد خان بجز لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده  
 سردار مذکور بپیش امر سنگه نهیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد و پیه خودش نیز از  
 اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول  
 کرد که عایای پشاور ازین بد عهد می و میوز فانی که از سردار سلطان محمد خان بعلم آمده  
 بر قوم بزرگ نذبی ملاست میکنند و اجمیت صاحب که در مقام باز است شش هزار مرد  
 براه خود میدارد و انگ تا حال از دست بر و سکیان محفوظ است و اجمیت سنگه کلپان  
 که بیدان اکال پیش سکیان بحضور لارنس صاحب رفته رجوع کرد و جزل بشا سنگه نزد  
 صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه انگ کرد و نیز میگویند که چتر سنگه  
 بحضور لارنس صاحب نوشته است که اگر از جان لارنس شود بحضور حاضر شده غایب  
 اطاعت برد و شش م معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکیان  
 از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نموده سرداران ایشان  
 در سرکار اگر نیمی رجوع نگذرد و استغفامی تصور خود نمایند افسوس که این هم ناخوابش

سلطان محمد خان  
 راجه بیال جوری  
 سرسبکشی  
 دمنج  
 عثمان  
 پادشاهی  
 سواران  
 غیر منصور  
 درین وقت  
 راجه بیال  
 جوری  
 قریب  
 جالندهرست  
 سرسبکشی  
 از سرکار  
 برداشته  
 بود  
 از فوج  
 لغتشت  
 کار کردن  
 که فقط  
 سه کسنی  
 داشت  
 نیزیت  
 یافت  
 و از قلعه  
 دست  
 بردار  
 شده  
 خود را  
 حواله  
 بارسش  
 صاحب  
 بنود  
 و راجه  
 امید  
 سنگه  
 که بعد  
 از حمله  
 که بجهت  
 رفته  
 بود  
 نیز  
 گرفتار  
 شد  
 این  
 برود  
 و راجه  
 و یک  
 راجه  
 دیگر  
 در قید  
 اند  
 و در  
 دست  
 نیرده  
 روز  
 حمله  
 با حیان  
 پشان  
 کوش  
 نیز  
 و کرده  
 شد  
 و ضا  
 و کوبستانی  
 نیز  
 موقوف  
 کرد  
 و یک  
 نفر  
 و شش  
 سپاهی  
 و درین  
 مسکه  
 از فوج  
 سرکاری  
 زخمی  
 و دو  
 کشته  
 شدند  
 کوبند  
 راجه  
 شیر  
 سنگه  
 خطی  
 که  
 در  
 لامبور  
 فرستاده  
 بود  
 در آن  
 پاتروده  
 و جوه  
 بغاوت  
 نوشته  
 است  
 و سوم  
 و سیم  
 سردار  
 سلطان  
 محمد  
 خان  
 بجز  
 لارنس  
 و دو  
 صاحبان  
 دیگر  
 را  
 حواله  
 سردار  
 چتر  
 سنگه  
 کرده  
 سردار  
 مذکور  
 بپیش  
 امر  
 سنگه  
 نهیت  
 در  
 لشکر  
 خود  
 سرکنانید  
 و پانصد  
 و پیه  
 خودش  
 نیز  
 از  
 اهلکاران  
 او  
 بطریق  
 ضیافت  
 بخدمت  
 میر  
 صاحب  
 موصوف  
 فرستادند  
 صاحب  
 مذکور  
 قبول  
 کرد  
 که  
 عایای  
 پشاور  
 ازین  
 بد  
 عهد  
 می  
 و میوز  
 فانی  
 که  
 از  
 سردار  
 سلطان  
 محمد  
 خان  
 بعلم  
 آمده  
 بر  
 قوم  
 بزرگ  
 نذبی  
 ملاست  
 میکنند  
 و اجمیت  
 صاحب  
 که  
 در  
 مقام  
 باز  
 است  
 شش  
 هزار  
 مرد  
 براه  
 خود  
 میدارد  
 و انگ  
 تا  
 حال  
 از  
 دست  
 بر  
 و سکیان  
 محفوظ  
 است  
 و اجمیت  
 سنگه  
 کلپان  
 که  
 بیدان  
 اکال  
 پیش  
 سکیان  
 بحضور  
 لارنس  
 صاحب  
 رفته  
 رجوع  
 کرد  
 و جزل  
 بشا  
 سنگه  
 نزد  
 صاحب  
 رفته  
 موافق  
 شد  
 و چتر  
 سنگه  
 بار  
 دیگر  
 محاصره  
 قلعه  
 انگ  
 کرد  
 و نیز  
 میگویند  
 که  
 چتر  
 سنگه  
 بحضور  
 لارنس  
 صاحب  
 نوشته  
 است  
 که  
 اگر  
 از  
 جان  
 لارنس  
 شود  
 بحضور  
 حاضر  
 شده  
 غایب  
 اطاعت  
 برد  
 و شش  
 م  
 معلوم  
 نشد  
 که  
 از  
 اینجا  
 چه  
 جواب  
 رفت  
 الغرض  
 بظاهر  
 حال  
 سکیان  
 از  
 حرکات  
 خود  
 بسیار  
 پشیمان  
 شده  
 اند  
 غالب  
 است  
 که  
 باز  
 قصد  
 مقابله  
 نموده  
 سرداران  
 ایشان  
 در  
 سرکار  
 اگر  
 نیمی  
 رجوع  
 نگذرد  
 و استغفامی  
 تصور  
 خود  
 نمایند  
 افسوس  
 که  
 این  
 هم  
 ناخوابش

بنادت و سرکشی اعتماد خود را بر او دادند و کارهای کرد و نکوست در روزی دیوان  
مولراج در شیواله دربار کرده دست سکهان بسیار نمود که نشان لافت زینیا می کنند  
دبوقت جنگ بیکریند و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم کربخیه بودند نشیر کرده و باز سوم  
و سیم یک حصه فوج بنی در لمان و چهل لشکر در ش صاحب کرده و در بین قفسیل و لپش باور  
و یک توپخانه و پانصد سوار استند رساله جنگ صاحب یک توپخانه قلعه کشا و یک مال  
ملازم خاص لکه و چون که سامان جنگ متواتر تر دایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه  
انگ دست سکهان نرسیده و تا آخر و سیم مذکور نزد مولراج میت هزار فوج در قلعه  
لتمان موجود است و بعضی نوشته اند چهره از تطبیق این بر دو خبر متواتر شده که از رسیدن  
افواج بنی و توپخانهها در انجا سه حصه فوج او از خوف و براس بر خاسته رفته باشد  
و اکنون فوج انگریزی حاضر است در میان فوج شیر سنگه و لتمان لهذا او بعد مولراج  
در قلعه لتمان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند  
اگره آمده استقامت و در میزد و درین سال در ایام حین سبب قتل بارتس بسیار  
خشک گردیده مردم در سیر کند و مقام پایا بدورفت میکنند و اندر فت سفاس کالان غارت  
و غیره و دست شیبهای قلعه و آلات حرب که از اگره مطرف دیار مغربی سیر شد  
و دشواری ازین دریا تا بهی رسیدند و از انجا آنرا به شتران و عرابها بار کرده  
براه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور به جنگ تانچ سوم ماه فروردین که با شیر سنگه  
شده بود و ذکرش بالا گذشت جنگی دیگر نه باومی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه  
قلعه انگ احاصره کرده که توپها نیز در بان خضر با مل قلعه میرسد ستر بر رث با نهان  
بهوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان کلوله باری بر لشکر حریف  
از اندرون قلعه میکنند که مردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب کورنر جنرال لارڈ دول موزی  
از لده بیان در سواد لتمان رونق فرما گردیدند و فوج بنی مع توپخانه با کل تا میت دوم

نابیت و دوم باده مذکور در مغان رسید و مشهورست که تا قلعه مغان بخت افونج  
انگریزی نخواهد آمد کند و بخت بیاد در نقاب شیرینکه خواهند کرد و با فضل شیرینکه در محو جا  
قبت که گذر فوج انگریزی در انجا به شواری خواهند شد و نقشه راه از لاهور  
تا در بای چاب بدین صورت نقشه راه از لاهور تا در بای چاب



و هر گز نیل لاریس از ولایت بمقام بنی بر سبیل ذاک و از انجا در ببول پور داخل شدند  
عسکر نواب کور زجرل بیاد در حاضر خواهند کرد و اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان  
خوب خواهد شد و پنج بیست و هشتم بمهر بوقت یازده ساعت آوز برآمده چند پلشن  
انگریز را حکم جنگ با اهل قلعه مغان شد بجهت آن در غول است پلشن نیست و دوم بمهر  
پنج کپی کوره از پلشن ملکه سرگردگی کرنیل فرنگس در غول چپ پلشن بنفاد و دوم بمهر  
پنج کپی از پلشن سی و دوم ملکه زیر حکم بر کدیرا که صاحب و ختم پلشن کوره ملکه و پلشن  
سوم بنی هندوستانی و او در د صاحب بر پلشن که قریب بیش محل سنت حمله نمودن  
حین افج ملکه توجه سپاه صاحب موصوف کرد و در فوج بنی بر دیگر مقامها و غول  
چپ بر مقام رام تیره و شیواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر  
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند از شرع نمود و از انجا در کرسی حکم  
که در انجا قبر سانول ملکه پدر مورچال است بلا تراخت در رسیدند و چون فوج خلیل سرکا

قریب مسجدیکه که در قرب آن قبر شمس تریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است  
 شافت در آنجا بسیار فقر و مردم پیر و زمانه که برای کرفتن پناه جمع شده بودند و میره  
 با ایشان تفرص نمودند و در پس این مسجد که روی از سکهان که مسلح هتاوه بودند از دور  
 فوج انگریزی که بخت و لیکن که روی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه بکیش فوج  
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه  
 غرور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تریز نمودند در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که سبب  
 حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن با غنچه هم پاس شب فتنه بارت  
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بکله یک و در سه سبته پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه  
 سرکردند چنانچه در سلاح خانه ضمیمه از افادین کلوکها توپ دو بار پیش در گرفت و بوقت  
 صبح از طرف قلعه کلولهای توپ که می آمدند از کل بخته بودند معلوم شد که اکنون نزدیکی  
 کلولهایم نماند و تعداد مقتولین و مجروحین فکله از افواج انگریزی سحر کارون از ششم تا نهم  
 ملکه و شش کلن صاحب از پیش بفتاد و دوم بند و ستم و لفتشت نیک سبند صاحب  
 از پیش نهم پنجمی بند و ستم درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتشت پل فرستاد  
 از پیش پنجاه و دوم بند و ستم و سیم کس صاحب از پیش بفتاد و دوم ملکه و لفتشت  
 کرخیل بنس صاحب از پیش سی و دوم بند و ستمانی و نهمین کد و کل صاحب از پیش  
 بفتاد و دوم بند و ستم و لفتشت بل صاحب پنجم و سه گورده از پیش دهم ملکه مقتول  
 پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر ارم تیره که در آنجا در سه سبته بران لفتشت  
 آسن صاحب باد و از ده سپاه رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و  
 صباح بیست و نهم و سیم که گور از بر و طرف شلک بند و قنار یکد که خالی سکر و سکهان  
 میخواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی قریب  
 را بر فاصله ششصد و گز نیز دزد و از ضرب کلولها دیوار قلعه را از خنهای نمودند و از طرف

و ازین طرف تنه بار زود زد و دوسر میکردند و از طرف حریت میریزد که در قلعه  
 گوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلوله های این طرف اندرون  
 فله بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرینکه بود و پنج حصه منقسمست یک لشکر  
 زیر حکم پیر نبوک صاحب در مقام کابله دوم سیر کردگی خزل کبل صاحب از کابله  
 بر زنک فامیل سوم لشکر گذر نجف بیاد در موضع چتولیه چهارم تابع بر کیدری بی صاحب  
 که فوج یازدهم گسترشیم لشکر بر کیدری پ صاحب در وزیر آباد و پلهای مستحکم بر دریای چاب  
 جهت عبور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که اراکهای هباب از بالای  
 آن رخنه تواند کوبید و دست محمد خان رئیس کابل سردار چترشکه نوشت که بجز  
 لازم را که برادر سردار یار محمد خان خواله شاکر دهمست باز تقویض بوی بنانی را که  
 در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در  
 شش ماهی محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیر الدین شاه پادشاه  
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط  
 محضست گویند در سلج خانه کلان قلعه ملتان از گوله توپ بم آتش افتاد و وقتین  
 مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار کرده رفته جزل و شل و شل  
 گلوله اندازی که اوشت بسته گلوله بم را در آن سلج خانه زده بود انعام دادند و  
 اشرفی افشار بدو بخشید مشهورست که بسیار سردار و مردم مع مال و سباب بم سلج  
 بر دزد و سولای آن سجد مردم که بیعت آن بودند ملک گردیدند درین سلج خانه نه هزار  
 من بار دود و دیر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود و همه نقصان و ضائع شد و سوا  
 آن روز دیگر در کوه غله تیر از گلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی بم تمام  
 ماند و چون روشن کاو و درغن چراغ در آن کدام بسیار بود بگذارد روشنی نماید و رفتند  
 معلوم میشد با تکه دوم جنوری شش ماهه علوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی آید

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و چند و سنگ بردار که با کینه صاحب از دست خود گشته بود قتل کرد  
 و سواى او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولان قتل رسیدند و وقت  
 شام چون به باب غارت شهر جمع شدند از بخله میت پنج قیل و بسیار پت گاو و اسام  
 اجناس بود و قریب پنج لک و پیر رطله که در شهر بود بسوخت و مهاجران شهر باز دو  
 لک و پیر و او را قتل کرد و در شهر طبله این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا وقت  
 منظور شده بود و هرگاه شهر در تبته افواج انگریزی درآمد بسیار مردم با و قتل فرار  
 کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان با مقام علی مسجد رسیده پسران عزیزان خود  
 را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چه سنگه میر لاریس احواله شاکنده را از نظر بنذاریم  
 تا در قلعه کمک یافته پناه بگیرد چه سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که یون  
 صاحب موصوف تزدن و شایر ابرست گویند غرض طلب کردن شان گویند لاریس  
 آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود الک در آستانه کوه کربان افغان پناه نیک گشته بود  
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چه سنگه افغانان در افغان را در پناه و در سلطه ساخته بود  
 ایشان از سنگه ان خوف و خطر شده در پناه و زنی شکفت گاو کشی کردند و در مقام آب  
 دوست محمد خان و آیات نمائند تر و بعضی است که سکبان مهور پناه و قلعه تلک بود  
 دادند برین شهر طکه او مدشان کنند و سر بری لاریس و مردم جنوری از بعضی در سنده  
 دارند و در پناه و پور رسیده و دو مقام کرده و بارخ ششم در فروردین پور سید و غارت  
 نواب کور زجرلی بیاد نمود و بعد وقت چند ساعت روانه لاهور گردید و بیارخ نهم  
 آن و خل آنجا شد و هرگاه و یا بخش کویل که از وقت تا نول سنگه ریفس مولراج بود و بر  
 عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب صوف سید  
 که نزد قو کالت نامه مولراج هست گفت زارم صاحب فرمود جواب محبوب خود  
 شما نیست که دیوانچه خود را از قویض مرکار انگریزی کرده و ببنده دست نامبرو نشان

نشان سفید بود تا معلوم کنند که دارنده او اچلی است و دوست محمد خان سبب ساز افغانان  
 قلعه انگ بران متصرف گردید و تاج و نیم جنوری کر نل لارنس در لاهور رسیده بامبار  
 دلیپ سنگ ملاقات کردند و موجب اشتیاق نواب کوثر خیر آباد که مورخه هفدهم جنوری سنه  
 مذکور بود معلوم شد که تاج و نیم دهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرنگه را که قریب درایمی چلم  
 بود نکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در چاه و نیل برای تنبیت این فتح شکست  
 شود باز زده ضرب توپ سکبان و دیگر سباب ایشان پرست فوج انگریزی فتاد  
 و مجله غنیمت شهر لسان شست هزار روپی قیمت داب بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره  
 قریب بیست هزار روپی خواهد بود و نقشی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزد کیت برده  
 بودند که مردم قلعه نقب زن آ دیده بروی قنک سر کردند مگر محفوظ ماند و افغانان هم سر  
 دوست محمد خان بر قلعه انگ سبب سازش افغانان ستینه قلعه متصرف شدند بزرگ ناموس سکنه  
 قلعه دست اندازی کردند بر چند چهر سنگ مانع آمدن گزشتند از اینجا ثابت شد که در میان  
 افغانان و سکبان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاج و نیم جنوری که با شیر سنگه  
 شده بود فوج انگریزی بروی قناب کر وید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند  
 سیزده نفر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کر نل لارنس یازدهم جنوری در لشکر  
 گذر خفیف بیادر چشل شد و از شروع فروری سال مذکور بجای ستر کیم ری صاحب  
 بار بزرگ دیشی لاهور بر سواران بجال و امور کردید و در جنگ سیزدهم که مشهور جنگ  
 طلیان است سبب کثرت بارش تملکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب  
 بیت و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و دیگر از و ششصد سپاهی مجروح و  
 افسرد و شصت مقتول گردیدند و لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف فتنه سی چل قناب  
 تاج و نیم بکار کردند و چند نفر را از سکبان کشته و بیعت کس سکه زخمی را در دار کشتن  
 سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر بقعه ملتان شده اند که سنگی پاشیده که

از تحصیل قلعہ می ریزند برپای سپاسیان می افتد و بچاه کس سپاهی مولراج بخوش جان  
خود را حواله بجزا آورد صاحب نمود و زمانه ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاهی  
از مولراج باقی ماند و سبب قتل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ حلیان  
این شد که سبب نفییدن کلام شمر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی  
بطرف توپخانه خود کرده با ستاد و لبتا توپ شان بند شد و فوج حریف اطرش دیگر آمد  
کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زاد های هر یک  
تیر کشیده شدند و بتایخ مبت و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا تفرق  
شرائط جان بخشی خود را حواله و ش صاحب نمود و همه مردم که در قلعہ همراه او بودند  
آمد سلاح را بکوت و دزد حواله سرکار نمود و بوقت رسیدن این خبر توپ کونز بل  
بها در جهان شتهار معروفه است و پنجم ماه مذکور از مقام کجوب جاری فرمودند که برای  
آگاهی کونسل مقامی خواص و عوام این شتهار داد و میشود که هرگاه ابله لهای  
چندان رخنه در دیوار قلعہ طمان افتاد که قابل پورشش سپاه گردید و سپاه انگریز  
عزم با بجرم برای حله و پورشش کردن اندرون قلعہ نمود و دیوان مولراج بمشاوره  
این حال مع مردم برای خود خویشین را پدید کرد و کار انگریزی کرد و لبتا حکم شد که در  
در کپنهای کلان میت و یک صدای توپ بطریق شکست نیست بر شود و صورت  
سپرد کردن دیوان جو خود را و سرکار برین طریق شد که میت و یکم جنوری یک کابل  
مردی که بنزد بار در شکار انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که ششبه مولراج و بومی  
پنج سال بود حاضر شده بحضور و ش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج بنزد  
زهار خواه در سر کار عالی خواهد شد و فردای آن میت و دوم جنوری دو دو  
چهار چهار کس سیمپا از محصورین قلعہ آمده سلاح خود را در کنب سرکار بنهاد و بناد  
جان خوشند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سیمپا بودند و قریب هزار



و قریب دو هزار مردم بهیر و بنگاه من بعد مولراج بهسواری کسب بر قافله خند ساله  
 هر کاری از قلعه بزدن آمد و همان ساعت یک پیش گور و باد و بخت بند و دستار قلعه  
 رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پیراهن سپاهیان مقرر و مامور گردیدند تا مردم فوج و خیره  
 اسباب قلعه را تاراج کنند تا بهم بسیار کس اسباب را از خندق قلعه انداختند و در میان  
 شان بزدانسته بزدن قلعه همان بسیار شکم بود و فصلبای آن بلند و خندقش کاشی  
 عین است که از خندقات گولها جابجا شکسته شد و مثل خرابه دورانه میشود و درین  
 مکان نیست که اهل قلعه تا بقصد و راز نوپا با افواج انگریزی خوب بجنگید و بهرگاه فصلبها  
 قلعه بضرر گولها شکسته مثل غزال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخسار داخل  
 شود مولراج و همراهایانش مجبور شد خود را حواله سرکار شود و تمامی مردم قلعه را  
 اسیر کرده در کتپ او و در دستان او رساندند و الا مولراج را قریب دیش صاحب در صحرای  
 خود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بجا ماند سپاهیان سده کاری می نمودند و  
 نگذشت که کسی سیم پیره و اله در زمانه او رفتن نیابد و در مقام خزان پیره گوردهای  
 و لایمی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگرفت و سلاح خانه پیره سپاهیان  
 بند و دستار مقرر شد و باشندگان انگلیس خصوصاً قوم کهتری سبب تعدی غارتگری  
 افغانان جلای وطن خستار نمودند و قوم افغان تحت ظلم و شکنجه بدتر از سگهای است  
 که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش کینه  
 صاحب و اندر سپین صاحب که در میان مقتول شده بودند پیش کرده بجای دیگر در قلعه  
 با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه همان از ستر طلا سن و لیم بل صاحب مولف  
 کتاب تاریخ اینست تاریخ تقسیم بهال عیسوی نظم لراج چو شد سهرم و بی زرو بی پر شد  
 منصور می و اقبال با گریز میر شد تاریخ زماقت بی این فتح چو پرسیدم به اربابان  
 کن گفت که همان سخن شد تاریخ بخش بهال جبری ایضا از صاحب مذکور نظم

چونکه مفتوح طبعه تحت لسان و دامن قدید لراج نادان و نیز هر که بر تارنج مجرب  
دل من بند به بحر فکر غلطان و شکستیم فرق و پادشاهان لراج و بدل کسبم مبارک فتح  
لسان و دایوان مولراج از لسان ابرشته بطرف لاجور رفت و کلاب سکه خوات  
که مدد فوج اگر نیزی کند منظور شد و یکم صاحب بخیر سه ساله لراج کلاب سکه شد و گویند  
کلاب سکه بعد فتح لسان ترسیده را دوده و افواج سرکاری نمود و لغشت بوی صاحب  
که همراه بهر لارنس در قید چرخ سکه در آمده بود شیر سکه نیز خود داشت صاحب فکود  
با جازت شیر سکه در کتب کند و خجعت بها در برای بیست چهار ساعت آهده با نر جیت  
لشکر سکه بان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سکه مردم بسیار و لیکن هیچگاه  
هزار سیاهی خجعت و مینا و توپ اردو خود و کعبان میگفتند که در شک چلیان که تارنج  
سیر و هم خوری شده بود از طرف لکبرار و دو صید پای کشته بود و چند آن مخرج  
شد و بعد این سگست سیاه مردم فوج او نوکری گذشت میرفتند و آنچه با قید خوراک  
زیرا که شنیدن حال شکست لسان لشیان سگست کشت بوی صاحب کور میگفتند باز  
خریف ضرری رسانید نقشه مختصر نواب کور زجر ل بحال نام مردم در نوشتن خطاب علی کند



عما رست خط لا روست  
بدر نوینا خط لایم شین خا صغیر  
معمور شکر معراج الدرد جابرک لا اثر  
از این چنین اندیشه را کشتند کوی اثر  
باز نماند خط و کلمه کس که می نماند  
استقلکتور رتبه شایسته امهری

پادشاه رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم بر داشته است برایش در دست  
سازان و هم محبت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن خوشی بکرد و جنگی که مابین کردید  
و نواب کور و خیزل ز راه انبرد قد روانی حکم ناقه فرمودند که تمامی مال و اسباب نقدی که



[illegible]

فوج کندر نجیب از حلیان در آله روانه شده و قریب به سیوری رسیده و برای حفاظت شهر لاهور  
 نصف پلش گور و چهار پلش بنده و سگ و یک رساله سواران و یک ترب کوله از آن  
 ایسی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکناره راوی افتاده است و این رساله  
 محافظت را ایسی میکند که از معبسه لنگرناشاده که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است و این  
 موراج را بعد بر وزن در لاهور در کوبنده کوه فرو و کناشیدند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید  
 که در لشکر او قریب یک کت مردم از سسپا و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه  
 لاف و کرات در میان لشکر خود دروغ ظاهر کرد که ما کندر نجیب را سنگست آدمیم و عاقبت  
 آدمیم لهذا فوج ملتان محاصره آن کده شسته برای کمک کندر نجیب آمده است و چون  
 شخصیت هفت ساله مردم ملتان که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن  
 قلعه ملتان در سرکار انگریزی نمودند و اولیاد در لشکرش افتاد و دو و پلش تقاضای تفریح  
 همان ساعت کردند و چون نیافتند نظرت مونسک بر خاسته رفتند و بتایخ شانزدیم  
 فروری بهر لارنس که نزد شیر سنگه منتظر شده بودند با جازتش اول در لاهور آمدند و  
 بحضور نواب کورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده  
 و نزد بعضی ایشان از ایچی گری شیر سنگه انکار کردند و بفریدم فروری کوچ افتاد و  
 از سعد الدین پور تاشیل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کندر نجیب بهادر در آنجا کم  
 داد که مردم فوج احوال و اقبال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیش  
 بقدر ضرورت همراه گرفته و نیز فرمود که در یک خیمه دود و صاحب بوده اسباب و مردم  
 خدمتکار را کم کنند چنانچه برین تدبیر تخفیف بهشت هزار شتر کرد و بدو نیز حکم شد که هر سسپا  
 از روز کوچ آذوقه بخور و همراه گیرد و بتایخ هفتادیم فروری لشکر را روی صاحب جنرل  
 کسب کندر نجیب بهادر شد و نیز درین تایخ مارکم صاحب چیل کشی را بقبض خود در آورند  
 و بتایخ پنجاهیم ماه مذکور لشکر کندر نجیب بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان

و فوج شیرنگه بدش شل انده و فوج شیرنگه از کجرات بغاصه یک و نیم میل افتاد و بود  
 مارکیم صاحب نیز عبور از چناب کرده و قریب کینپ کشته رنجیت شده الغرض بتابع پنج پیکار  
 ماه مذکور در لشکر کشته رنجیت پانزده هزار سپاه و بهما و توپ بود و بهر لاریس مارکیم  
 رخصت بچفته گرفته در لشکر کشته رنجیت اندر شیرنگه فیصله خط طاک اکامرد مل و غارت کرده بود  
 نیز بمرا و لاریس صاحب فرستاده داد و تقصیل اسباب که از کینه کلان مولراج برآمد بود  
 اینست طلا ۱۲ بار کلکن مرصع یکنوزج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالای و در پیکار  
 کشا رقیق کید و در شهر ملتان نه هزار و دود صد عمارت حالیشان بشمار آمده و برآ  
 واکند هشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرال کورث لیند صاحب ناظم ملتان مقرر  
 شدند و پنج پیکار هم فروری قبائل مولراج را در مکان امیر خان فرستاده و از تره و شینا  
 بسیار مال و اسباب برآمد و حکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه بهرن تیر و قبضه  
 سرکار در آمد و حال جنگ کجرات را که جنگ اخیر سکبان است و در این کستی قاجار شیرنگه  
 و دیگر سرداران سکه افتاده بر صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده  
 جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپبار افواج یکدیگر  
 زدند درین دو خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی یکی افسر ساله  
 چهار و نیم و یکی افسر پلشن دوم پیاده کشته شدند و افسر و چهارم کاک حساب  
 بود که کلان جنت زخم برداشته و قریب و نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردید  
 و بیست و هشت توپ بمخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از  
 سوار و پیاده انجمنان درین رزم و پیکار جان فدا می نمودند که قابل تحسین و افرینست  
 و نزد بعضی اهل توپ عنینم بدست آمدند و شیرنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش  
 را گذاشته خود در کجرات پیاده گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند کجختند و  
 گسند و نخبه بار سالهای سواران بقایب ایشان نمودند و شیرنگه را از کجرات نیز گرانیدند

نیز گزینید و اندامان همی او چهار بار بر دهنهای کندر خفیف حمله کردند و هر بار  
 شکست یافته بهزم گردیدند **مضمون** ششمار یکم نواب کور ز خبر ان بهادر  
 مورخه ۲۴ خبوری **ششم** عزازت کسب فیروز پور داده اند اینست  
 از روی چینی کندر خفیف بهادر معلوم شد که بنا بر محبت و کیم فیروزی سینه مذکور غلبه  
 فتح نمایان بکشان آنچنان شد که کشته شده باشد و انجام این ظفر سندی در بر کار اگر چه  
 منتهی بقدر اندک کشته شد کندر خفیف می نویسند که دیر روز لشکر مار کیم صاحب دنداس صاحب  
 که از اطمینان آمده بود طعن معسکر ایجاب شده نامه آبراه گرفته از بر کور سطر شاه و وال  
 کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد  
 دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیم و اسباب و جمله آلات حرب  
 و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم مانده زیرا که  
 نادر دانه کرده اسباب ایشان بوقت گزینید یعنی در جای توپها را گذاشتند و در  
 مقامی کولی و بار و در از حالت صراط را انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط  
 کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشد چه باشت هزار تن که نزد ایشان شست  
 توپ بود مقابل گردن و از مقام استوار ایشان مختل ساختن و گزینیدن و لیل است  
 برقت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد  
 تفصیل آن متاعب خواهم نوشت تمام شد **مضمون** چینی کندر خفیف و از خطه طاکر  
 معلوم شد که جنرال کلرث برای تعاقب مخالفین با مور گردیدند و قریب شش هزار تن که  
 متول و مجروح گردیدند از فوج سرکاری بجز و صد و شصت مردم مقتول و مجروح  
 شده باشند و سران نیز بنا قدر که مالامر قوم کردند و زیاده بکار بسیار اند و گزینید  
 صاحب را عدا منظره منور شده در کسب خود کسبیت آورد و در حسن نظام خویش  
 ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثناء و صفت حجاب سینه مالار ممدوح رطب انسان گزینید

مردم در پانزده سال در دست انگریزی میگویند که با وجود کثرت نواح عظیم و دشتن توپها  
و دیگر آلات حرب بودن در مقام حکم و استوار این جبین فتح سرکار انگریزی که بر دوش  
شاید در کدام مهم سد و ستان نشسته باشد و درین جنگ که ستور بجنگ گجرات شد اگر مغان  
بسر دوست محمد خان که سپهر گردگی در ایان ترکیب تیر سکه بود کشته شد و بسیاری توپها غنیمت  
از صدها کلانهای توپخانه انگریزی از غزاها افتاده در زمین ریخته بودند و میدان منقلب  
از لاشهای گشته گمان و زخمیان معمر و کلگون بطبری آمد و بقدر چهل و سه توپ اعدا بر دست  
و امید دست آمدن دیگر توپها بر دست و بخلاف این توپها و توپ پلش و دوش که ساق  
غنیمت افتاده بودند و ده گوره و لایق مقتول و کمید و چهل کس از ایاتان مخرج کردند  
و فتح عظیم منتهی کشته به چاب که بخت یک گروه بطرف میر و دیگر بجانب جلم روت و  
لشکر چهل کجرات طرف دیکی و کنوکیل صاحب بطرف میر نصرت نمود و سردار چهر سکه  
... که این معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و رساله

میر نصرت



[illegible]

سید الشہداء علیہ السلام

Handwritten signature: *محمد علی*

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or name, followed by a large, stylized flourish or decorative element.

تاریخ

[illegible]

و میر سکوٹ صاحب انجمن خیر فی قلعه ملتان بازار ستمی گشتند که چلی کرد و دو مکانات اندر از سر کجا  
 می پرانند انبار خاک را بر دو آشت شهر قلعه راضاف و رخنای دیوار از آنکه نصیبت کلوا کتا توپ کلان  
 شده بودند بسیار توپها بالای فیصله های قلعه نصب میکنند و ولش بنده سانی را هم در آن قلعه  
 خواهد اند شام سنگه درام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال میکنند کونیند در پایی کنند و رخصت  
 زخمی خفیف رسیده اخبار نویسن طلیان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسف نیان  
 پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه شبت هزار رو پیچان  
 مذکور فرستاده است و زاین سنگه سه ساله سابق مولراج را که از مدت باغی بود کفر  
 کرده در لاهور دزد و پاجولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است  
 بر در بای چهل جماع کرده باز قصد جنگ میدارند و میگویند که توپ نیست بشیر  
 خوهیم جنگیده مضمون شهباز سر لاریس رزیدنت لاہور حسب حکم نواب کورنر جنرل که برای جمیع  
 سرکشان و سربازان لشکر سکهان نوشته اند نیست که همه مردم بهر میان لشکر سکهان می سلاطین  
 باید که رفاقت سکهان را داشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی در وقت رجوع خود بدو مجرم کار  
 خواهد شد و کسانی که سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجابت رفتن خانه خود دارد  
 مل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج خواهند شد و حاجت  
 ایشان خواهد کرد و بشیر طیکه بمیر دشمنان این شهباز خود را در افواج سرکاری بنده  
 و ششم فروری دیوان مولراج را بر بیل خاک در لاہور آورده و در شهر ریل هوارد  
 در مکان بی بی چند رکور فرود گنا نیندند و از پیشتر در آن مکان بندوبست پیر کور می لای  
 بود و سماندز کرنل لاریس و میر لاریس و دو نرد مولراج رفته و چرنی گفت و شنود کرده  
 برای دین کلاب سنگه پیر چتر سنگه که در لاہور مقیدست فتنه و شیخ امام الدین با خطا بیادی  
 عطا شد و سوای محبت هزار رو پیچ جاگیر سابق پیر را و پیر را جاگیر دیگر یافت و بتاریخ ششم  
 تاریخ سردار چتر سنگه و شیر سنگه دو کور در آن باغی کجای خود را و حاله میر میکش صاحب در حین

کور ز جزل بیاد در مقام را دل پندی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دست  
 از پنا در سرب جبرود که خسته رفت و جزل کلبرت صاحب که در تاقب داریان  
 که جنگان زفته بود محنت شان شمرده خوب داد که سر و داران در کشتی بکشد و نور  
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سکه بسبب دادن به قبیله  
 کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز از زنده و با  
 سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور نیست و توپ را که داشتند  
 حواله سرکار نمودند و نیز چتر سکه و شیر سکه میر لارین و سیم ایشان را و لغشت پوی صاحب  
 و لغشت هر برت و ستر طاسین فی بی ایشان را که در پیشتر با کرده و لشکر انگریزی  
 بمطاعت تمام رسانیدند و از پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جزل کلبرت تاقب دست محمد  
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بودند و اگر افغانان دره خیره که طامع و زرد هستند  
 بطبع یا قن نزار سرکار انگریزی اورا گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست  
 و اکنون که همه سکهان تمام شدند و دلام افواج انگریزی خواهد گشت و صاحبان کوه  
 کپشان برای تجویز چا و نیهای افواج انگریزی بجانب سیار درای جلم زمین و اپالیش  
 می کنند و ناب کور ز جزل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکند و تحف ایا فرمودند که هنوز  
 جنگ قائم است فساد برپاستح تمام بجانب نوبت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغان  
 کابل که برای مد و سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب حاصل کردند  
 بجز در سیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب انگ پشاور برای خارج کردن افغانان  
 روانه شد و گویند دوست محمد خان با مردم بهر سی خود و سلطان محمد خان ابد بجز و دل  
 شدن لشکر جزل کلبرت از پشاور که بخت و سیار زنجیر بیان و آه هیچ و سالم بر رفت  
 و نیز موجب حکم ناب کور ز جزل با بد بقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان  
 چا و نیهای کلان شکلهای تنبیت سر شدند و اکنون منظور ابا بیان سرکار انگریزی است

انست که بر حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارڈ دارکلیک گورنر جنرال پنجاب  
که فواین سکبان سرکار انگریزی شده بود که اگر تائید سکبان از با سرکار قصد جنگی  
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک  
کرد و لیساید لفتنت گورنر اگر حکم رسیده که چهار کشتی که در ماه هر کشتی دو هزار و  
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویر موده در دور ملک پنجاب بفرستند و همچنین  
کس و کار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمل های ایشان ملازم خواهد کردید  
گوید سیاه سکبان که قریب بیست هزار خواهد بود از کسازه مسلح آمده سلاح خود را بر سر  
سرکار نموده و سرکسم گیر و سپه بامند و خرس که سرداران مذکور بن را اول در فبر و  
خواستند بود و از انجا بهند و ستان و با قصد قیدی نشان پاکه در ان اکثر اکالی و سندی  
و فقر اند در فبر و پور آودند و سبب خراج هملای پنجاب بموجب اینست

که در آن بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره و سبند سپاه  
 لازم سرکار گیتی بود گوره سواران گوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ گوره کوله از آن همه سبند  
 ترک سوار ۱۲۴۰ سبند و سبند سپاهی ۱۳۰۲۸ حج کل ۳۵۰۰۰ و در ۱۸۰۰ عیسوی  
 وقت جنگ با مبره گوره و لایچی از سوار پیاده ۱۳۲۰۹ بود و در جنگ بر پا بود  
 پیش گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول بمباره جنرال لار و لیک بهادر  
 سه ساله در اکون و یک پیش گوره زیاده از زیاده هزار فوج نبود و در ۱۸۰۰  
 و ۱۸۰۱ عیسوی بوقت جنگ اول با سبکبان نه پیش گوره و سبند پیش سبند و سبند  
 بودند و با فضل در ۱۸۰۱ عیسوی تیر نه پیش گوره و سبند پیش سبند و سبند برای جنگ  
 سبکبان دفعه ثانی رفته بود و الغرض با فضل کل فوج لازم کم گیتی و پا دشتابی در کل هندوان  
 سی هزار گوره و لایچی و دو لک سپاهی سبند و سبند لازم سبند گیتی در سبند  
 که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سوامی شاز افواج  
 مذکوره هزار صاحبان از لفتشت تا کر تیل و جنرال سبند که با تیر و پا دشتابی می جنگند  
 می جنگند و گویند رعایای پشاور خصو صا مسلمانان از رقتن عمل سبکبان عالم و افغانان  
 بی رحم و سبند خلعت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از آماج  
 خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در آنجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف  
 کل افغانی کردند و بقصور آنکه در عمل انگریزی از خاک نگرینی و ظلم و بیعت هر دو قوم مذکور  
 محفوظ خویشیم اند و گفتن اذان با دوازده و اظهار دیگر شعار هلام مارا میروا پسند  
 در حق صاحبان دعای خیر کردند و خبر تنگ و دیگر سرداران را بقصد بردن در فیروز  
 اند در برای جناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنند و با فضل که در کل جناب عمل انگریز  
 خواهد شد لیک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاہور مقرر خواهد کرد و در سر دفتر  
 کونسلان بر سبندی لارنس نیاید در برابر بهت هزار بر رویه و دو صاحب دیگر گیتی

برنامه چهار هزار روپيه معين خواهند شد و افضل يك مجلس كلان از صاحبان انگريز و مهار  
 وليپ سنگه با ديكر سرداران لاهور كه شريك با سر نشان نبودند در لاهور منعقد شد و شش ماه  
 كورنر جنرل كه نقلش عنقریب نوشته ميشود در آن مجلس خوانده شد مهاراجه ذكرورد ديكر  
 سرداران آنرا شنيد و بر آن دستخط كرد و چهار لك روپيه سال براي مهاراجه موصوف  
 از سر كار انگريزي مقرر شد و هم مقام بود و باش ايشان در مهندستان تا بكيه در برابر  
 قرار خواهد يافت و با كير راجه تيج سنگه و ديوان ديتا نامه و شيخ امام الدين حكيم نور الدين  
 بجال خواهد ماند و با كير پاي ديكر سرداران سنگه كه با هميه كرامت كرد و جنگ نموده بودند  
 بلكل ضبط خواهند شد و جواهر كوه نور براي نذر ملكه مغطه لندن بولايت خواهد رفت  
 و مشهور شده است كه ديوان مولراج در قصاص ستر اكيه از خلق كشيده و مقتول خواهد كرد  
 زيرا كه او قاتل صاحب ذكرور رافيل در انعام اين كار داده بود و باقي مراتب كه در نظام  
 ملك پنجاب قرار يافته اند بوقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و بهرگاه جنرال كليرت با  
 افولج قاهره انگريزي براي مقابله افغانان بابل در پشاور و جل شجاع دني انگريزي راجه  
 بنگله و مكانات سيجر لارنس كه افغانان ذكرور شش مر داده بودند مشتعل و سوزان يافت  
 و مهارز و دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان كه سبب گرفتار كردن وادون  
 سيجر ذكرور مضروب و مجرم سر كار انگريزي بود بطرف كابل راهي كرد و دو هفتين افغانان  
 بهر ابي او بكيه و مقابله با فوج انگريزي از پشاور بدر رفتند نقل خلاصه شش ماه

نواب كورنر جنرل لار و دلهوي بهار در قومه ۲۹ مارچ ۱۸۴۱

از كنسپ فيروز پور چون بعد فوت مهاراجه رنجيت سنگه والي لاهور متوفاكه دوست  
 سر كار انگريزي بود و جبهه نامه با سر كار موصوف داشت سپاه خالصه و اكاليان از  
 سكهان ملازم در بار لاهور برك سر كار انگريزي كه اين طرف در پاي ستلج بود پور ش

کرد و در مقابل افواج سرکار مذکور گنجه‌های متوازیافته میاری از آن مقتول گردید  
 و افواج سرکاری بعد از گریز اندیدن ایشان را در جنگ اخیر آن طرف تسلیم نمود و قصد  
 لایم کرد مبادا چه دلیلی بکنس مع سرداران لا بور عذر تقصیر است نموده اطاعت سرکار  
 را قبول کرد کور ز جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نواز نسق صور افواج  
 مخالفه را معاف فرموده دست از ملک لا بور باز داشت و عهدنامه‌های جدید فیما بین  
 سرکار لا بور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه ایالتیان سرکار انگریزی بران همه قول  
 و قرار مندرجه عهدنامه‌ها تعمیل نمودند مگر سکبان سرداران ایشان عهد شکنی کرده شرایط  
 عهدنامه‌ها را بجا نیاوردند و حتی که سالانه نفکند می‌که در آن مندرج بود ادانگروند و  
 فرضی که کور نشین هندوستان ایشان را داده بودند ادانگروند و سکبان و سرداران  
 ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بزمه خود خستیا کرده بودند تعلیل نیاوردند  
 برای قاتل و خیال برخاستند و بعضی صاحبان را که برای تنظیم امور بار لا بور مقرر شده بود  
 بوجه قتل نمودند و بعضی را بفریب قید کردند و بعضی سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط  
 کرده بودند شریک خود در فساد ساختند مگر یکی از ارباب کونسل لا بور در فساد و بغاوت  
 بر مبری ایشان کرد و تمامی سکبان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباہ و ویران  
 کنند بغاوت و سرکشی نمودند و کور ز فرمان فرمای هندوستان سابق در شهنشاه  
 خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتار و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب بزرگتر کور ز  
 خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک  
 پنجاب ظاهر و بید است و لیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری  
 باید کرد تا بدین سرکشان آنجا را که از سرداران خود نمیرسند تسلیم و متقاعد خود سازند  
 بنابراین نواب کور ز جنرل لا بور دولتی بیاد ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکبان  
 از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک چهارچوب دلیپ شکو و جنل و جلال ملک

هندوستان کردید و سرکار انگریزی مدام نسبت به اراجبه موصوف بغزت و تقیم  
پیش خواستند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سبکان که با سرکار جنگیدند  
برقرار خواهد ماند و وضع باد که سرکار انگریزی با مذیب رعایای ملک پنجاب خوا  
مسلمانان باشند خواه هند و و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن  
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذیب و کیری و یا در امری که در مذیب او فرض باشد  
فرض و یا محنت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و حساب  
ایشان با کل منطبق خواهد کرد و بتایسته قلع و قمع که در ملک پنجاب سمار و نهیم  
کرده خواهند شد بلکه آن چنان قهری بل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت  
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرال مردم رعایای پنجاب اطلاع میدهد  
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریز را قبول کنند و کسانی که مطیع و منقاد سرکار نگرد  
خواهند ماند برایشان با مهربانی و ولایت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از دهاک  
ایشان باز نشد و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد در صورت باز توقع رحم و  
مهربانی این سرکار در بار خود ندارد و بل برای تنگین خواهد رسید و این شهباز جنگ  
نواب گورنر جنرال لارڈ دلہوزے از دستخط ایچ ایم البت صاحب بیاد سرکار  
گورنر آن اندیا جاری کردید و تعداد رعایا و آمدنی سالانه حاکم  
هندوستان و غیره و شمار افواج هر یک مستام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریزیت	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	قریب ۱۰۰۰۰ سپاه
آمدنی ملک پنجاب بر مایادین	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰
ملک برما که آنرا دانی کونیه	۱۰۰۰۰	۱۰۰۰۰	یک کوه و پنجاه هزار



ملک نیال	ملک	ملک	ملک
ملک سنده	ملک	ملک	ملک
افغانستان	ملک	یک کور و شش هزار	ملک
ملک ایران	ملک	دو کور	ملک
خدا آباد و گن	ملک	سه کور	+
کوالیر ملک سیدیه	ملک	یک کور و چهار ک	افغانستان و شش هزار و شش صد و شصت و شش
ناگپور	ملک	دو کور و شش هزار	+
میل ۱۲۰۵۰۰۰۰	میل ۱۲۰۵۰۰۰۰	میل ۱۲۰۵۰۰۰۰	میل ۱۲۰۵۰۰۰۰

در بیان شمه از حال محاراجه بخت سکنه والی لاهور سابق متوفی و کفر  
او لکهای اطراف را کونید بخت سکنه مذکور در شمه اعز بر مملای افغانستان  
که بر کازۀ جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه سبب کم زوری افغانه است  
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتوفیت و طبع مطیع گشت  
لاهور بیاخت من بعد بر مملای شرقی و جنوبی دریای ستلج پور شش کرده بدیج شمال  
ملک پنجاب نمود و در شمه اعز خالص سگفت بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسان  
عهد نامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت و در ابتدای حال بخت سکنه بر عهد نامه  
و سخطه سگند و و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو  
غرضی از ملک اوست در شمه اعز عهد نامه و سخطه نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود  
اغوی نهیایان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دمام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد  
نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل جفا و بیخ هزار بود و بخت سگند و و سخطه خود  
را نسبت دیگر سپاه زاهد نخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلیس تعلیم میکانید

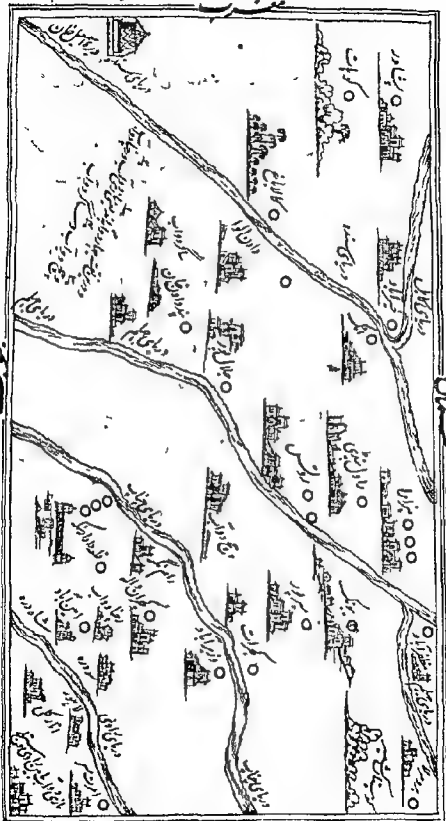
می گمانید و غمخوار آن محبت و بجز از سوار و کوه لعل از بود و زیاده کار تو بی می موخند و چند  
 و اساس برای تعلیم سپاه خود در سر کار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ  
 خوب کار آمدند و او بود و پنجاه و هزار سوار و سیاد و درگاه اکثر از ایشان کوه گری بود و بجا  
 خواه نقد زمین داده بود و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد  
 خود را آورد و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد  
 بمکتب ملاقات کرد و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد  
 روشت بر و شاه سلجوق الملک و رانی را بر برای نشانیدن بخت سلطنت بنام نشان  
 مرد افواج اگر بر می نمود و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد و در ششصد و پنجاه و سیاد  
 قضا کرد و بر روی او دلخ چپک عین نیاز بود و با وجود استن یک چشم فوت  
 فطانت و دانشمندی و سلطنت ملک گیرنی در عایا پروری و شجاعت خدا داد و پیران  
 حاصل بود که از سال اقران خود کوی بیعت بر بوده و در حضا ل و صاحبان  
 اگر نیز نوشته اند که او قیام در امور حمله میکرد و اگر او را می بین می آمد بدون انجام  
 و انصرام آن بر حسب و خواه خود دست از آن بر می داشت و بر کار را اول خوب  
 فهمیده و میزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی او دکاوت طبیعی اهل غور  
 و گردن گشتان ملک خود را مطیع و متباد و خود میداشت و بعد بر ایار با بود که در نزدیکی  
 با وی سرگشی میکرد که قادر بر نوشت و خواند نبود و بکر آچنان صاحب قدر صاحب بود  
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی می نمود اگر چه بی هم و همس  
 در پیش نبود و لیکن ظلم بر عایای خود میروانید و بخت و زور و طبابت خود را در  
 امور ظلمت و ناممکن صرف و بر او می کرد و اگر در می می زد و می خطا هم واقع میشد  
 آن خطا در خطه و بر امور سلطنت و یا در سیاست حکومت او را می میداشت و دلیل بر دانشمندی  
 او همین است که از ایشان سر کار و حکمتی همیشه از وی را می و خوشنود و با نذر و بخت میکرد

بوض خون کسی قضا از قائل نیکرفت مگر مجرم را بقوت شدید از کمال بی نفعی قطع  
اعضا و شلنه کردن او را می گشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگر چنانکه  
انگیزی نداشت مگر به نسبت ریاستهای دیگر هند و ستانیان برابر است و منضبط بود  
و در وقت او آمدن ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار  
قریب دوازده کرور روپیه را بقدر حساب بود تا نیم خواه فوج او تا بیجده ماه و نیمه  
او باقی می ماند و سبب زیاده طلبی حصول از ناحیه آن کار و بار تجارت در ملک او  
بسیار کم میشد و البکاران او بسیار رشوت خور بودند و بدین سبب اکثر امور حرب  
خود آتش و میشدند و خود ملک لاهور در وقت او بدین صورت بود در حدشانی ملک  
او بموضع کوهستان همالا و غرنی آن نادریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای  
سینج و شکل ملک و بوضع شلث بود که قاعده آن شلث در طول بقدر چهار صد  
یاد و امن کوه همالا میوسه است و دو ساق شرقی و غرنی آن بلند از شش صد یلین صورت



قاعده این مثلث که از جانب شمال کوهستان  
همالا پوسه است بقدر چهار صد یلین باشد

و آبادی ملک او در زمین برابر و هموار به نسبت کوهستان بسیارست و زمین اطراف این شنج  
دریا که هنوز به شنج و باده و رادی و چناب و جلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار د آب  
اندکی را د و آب بازی گویند و دوم را د و آب بر چنا و سوم را د و آب چ و چهارم را د و آب گریزند



ترخائمه ترسخه کلاک کهرسلک شاه اقلیم سخن ری آتخرج معنی سرور  
 طالع کثای کشور شعر و سخن با صلب اعلام این کی می فن مقتبول با کلام  
 لم برلی جناب فادت مآب مولوی محمد باوی علی مد ظله العالی

به ستمین نژده بازی قلم در میدان دشت بیابان صفه ثوحید مالک الملکی است که بسیار  
 فزایش از ادبی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی طامه در بیدای ناپید کنایه تحبیب  
 جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سرگرمه و نه تن بر بنا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و ذرات  
 در معرکه ادراک کنه ذاتش محو تیر بار یکی زدن و تاوک زنان عقل و کیاست از دعو محال  
 حصه مفاقت در خانه کان کوشه کرین ۵ تا علم صبح بر افراشته سرخ شوق این  
 ساخته ماه نوست از پی بیکانه اش تیغ بلالی ز سلج خانه اش انصافی بر لعل قضا  
 بیت مخاری نهاده که بهشت خاکی گرد از نهاده اعدای من بر آورد و تبلیغ احکام  
 واجب الادب زبان شاعر کوبید گانی سپرده که بی زبان از احکیم ناطقش کوباید توقع ریش  
 بطرای و ما از سنانک الا کافه لکناس مجمل و مشور نبوتش بجای تمام انتقامی مگرین سوا  
 و خاتم النبیین کل ۵ چونگر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب بدست سلیمان  
 بود نور ز کارش سکندر جاده هر کینه دارش جانشینان سید مملکتش تیغ انتقام  
 بخون دشمنان اسلام خوابنده و تابان ساده خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین  
 شانه ۵ صد تحیات باد بر جانش بر عهده آل و صاحب ذی شانس بعد ازین سواد تحری  
 سر به چشم اعتبار برای نظرات بلند کان فاعتر و ایادی الا بصار باد که نشان خوش گزار خود  
 زان بهیسه بخون عزیزان خضاب است و شمشیر لنگر و رخاک دوران مدام دست و کربان  
 کلوی لکان قاتل کجای تخت کی مقام دیگر است و توبی و بهیم صاحب فری می

آسمان پنج سحر و پنج زربان آورده چنانکه حیرت ارباب سترس که قطع کرده  
 یکی رازشای سیرتاج داد همه ملک دیگر تاج داد بهر وقت آماده کارزار  
 که نام آوران را کند کار ز آق تون چنان بکشد بکار که شد و دورگی لیل و نهار یکی حیرت  
 و در زیر دست یکی را نظر دیگر بگشت نظیر ابر حال و تصدق این مقال غلطی و دودان لشکر  
 و عاقله و مشربن و مجید و ممتاز بهمان لایه و دینان با کار بخان هر کار بکشانست که گویا تا بلی  
 به لایحه و معانی قصب این ربای حاضر گشته وانی قادر بر مضار گشت شبیه هر سه افطانت  
 اندر همیشه همان بر لشکر جاد و کاران بهت بر خطای گلشن عقد های علم و منور و دانشانی و دقایق  
 فنون تیغ کو شیش را بهر سزاوار مناسب بیم فشی مولوی عبدالکریم آذانه اندر  
 با لڑکات و کینه قصی انانیات جھن وانی و متع وافی از میان اکر زبان و اخبار اردو و جاک  
 کاشفت و قالی بود و نش از زلف و نار است نصب این جنت و هشت بهما خطه صدق و شایر  
 بر زباناست که خبر از احوال کذب برست بر فقر و هوش فصاحت فرین و هر گز بلاغت فرین از  
 سطورش فوج منی صفت آرا و تار سطر برست کامل با و در تیر اگر لغز من نقدیر شاخ طوبی کلمه  
 بمقابل تیری این تحریر تیغش بخوابد بر و دوقی خورشید اگر خدنگ سحر کوثر را کا عذوب کرد و دم  
 و دو در اوقت و درفش نتواند رسد سکه قصص و حکایات طبایع انسانی را قبول و در تیرا برین  
 و فائز و محاربات محبوست خصوصاً کو شیار آواز کوس این بکار و هر سامه ساق و سده  
 طبل این تازه کارزار بود لید اطر فدا و فکر و بهت سپهسالار شرم فونت حاجی حرمین بنفین  
 مولوی محمد حسین که گزید سحر الباب بچینه بر کوته مقصودش بکشت و علی قالی پستان  
 بر تاد و لست بهر و درست باد برای حیرت ناظران از قلاب طبع بر کشید و متعنه ان آثار طارون  
 روز کار را کامیاب گردانید و تنگ انام **ماوی** برای نام این چند سطر بر نشان  
 و تاریخ فطری و منوی یاد کار گذشت قطعه تاریخ شد این نامه بر که زالیف طبع  
 پسندین طبع بر گزینش رقم گردانید بهر تاریخ شک که سال هزار و دصد و شصت و پنج ط



منهج	کتاب	منهج	کتاب	منهج	کتاب	منهج	کتاب	منهج	کتاب	منهج	کتاب	منهج	کتاب
۳	۳	۵۲	۱۰	۵۳	۱۱	۵۴	۱۲	۵۵	۱۳	۵۶	۱۴	۵۷	۱۵
۶	۱	۵۸	۱۶	۵۹	۱۷	۶۰	۱۸	۶۱	۱۹	۶۲	۲۰	۶۳	۲۱
۷	۲	۶۴	۲۱	۶۵	۲۲	۶۶	۲۳	۶۷	۲۴	۶۸	۲۵	۶۹	۲۶
۸	۳	۷۰	۲۶	۷۱	۲۷	۷۲	۲۸	۷۳	۲۹	۷۴	۳۰	۷۵	۳۱
۹	۴	۷۶	۳۱	۷۷	۳۲	۷۸	۳۳	۷۹	۳۴	۸۰	۳۵	۸۱	۳۶
۱۱	۵	۸۲	۳۶	۸۳	۳۷	۸۴	۳۸	۸۵	۳۹	۸۶	۴۰	۸۷	۴۱
۱۳	۶	۸۸	۴۱	۸۹	۴۲	۹۰	۴۳	۹۱	۴۴	۹۲	۴۵	۹۳	۴۶
۱۴	۷	۹۴	۴۶	۹۵	۴۷	۹۶	۴۸	۹۷	۴۹	۹۸	۵۰	۹۹	۵۱
۱۵	۸	۱۰۰	۵۱	۱۰۱	۵۲	۱۰۲	۵۳	۱۰۳	۵۴	۱۰۴	۵۵	۱۰۵	۵۶
۱۶	۹	۱۰۶	۵۶	۱۰۷	۵۷	۱۰۸	۵۸	۱۰۹	۵۹	۱۱۰	۶۰	۱۱۱	۶۱
۱۷	۱۰	۱۱۲	۶۱	۱۱۳	۶۲	۱۱۴	۶۳	۱۱۵	۶۴	۱۱۶	۶۵	۱۱۷	۶۶
۱۸	۱۱	۱۱۸	۶۶	۱۱۹	۶۷	۱۲۰	۶۸	۱۲۱	۶۹	۱۲۲	۷۰	۱۲۳	۷۱
۱۹	۱۲	۱۲۴	۷۱	۱۲۵	۷۲	۱۲۶	۷۳	۱۲۷	۷۴	۱۲۸	۷۵	۱۲۹	۷۶
۲۰	۱۳	۱۳۰	۷۶	۱۳۱	۷۷	۱۳۲	۷۸	۱۳۳	۷۹	۱۳۴	۸۰	۱۳۵	۸۱
۲۱	۱۴	۱۳۶	۸۱	۱۳۷	۸۲	۱۳۸	۸۳	۱۳۹	۸۴	۱۴۰	۸۵	۱۴۱	۸۶
۲۲	۱۵	۱۴۲	۸۶	۱۴۳	۸۷	۱۴۴	۸۸	۱۴۵	۸۹	۱۴۶	۹۰	۱۴۷	۹۱
۲۳	۱۶	۱۴۸	۹۱	۱۴۹	۹۲	۱۵۰	۹۳	۱۵۱	۹۴	۱۵۲	۹۵	۱۵۳	۹۶
۲۴	۱۷	۱۵۴	۹۶	۱۵۵	۹۷	۱۵۶	۹۸	۱۵۷	۹۹	۱۵۸	۱۰۰	۱۵۹	۱۰۱
۲۵	۱۸	۱۶۰	۱۰۱	۱۶۱	۱۰۲	۱۶۲	۱۰۳	۱۶۳	۱۰۴	۱۶۴	۱۰۵	۱۶۵	۱۰۶
۲۶	۱۹	۱۶۶	۱۰۶	۱۶۷	۱۰۷	۱۶۸	۱۰۸	۱۶۹	۱۰۹	۱۷۰	۱۱۰	۱۷۱	۱۱۱
۲۷	۲۰	۱۷۲	۱۱۱	۱۷۳	۱۱۲	۱۷۴	۱۱۳	۱۷۵	۱۱۴	۱۷۶	۱۱۵	۱۷۷	۱۱۶
۲۸	۲۱	۱۷۸	۱۱۶	۱۷۹	۱۱۷	۱۸۰	۱۱۸	۱۸۱	۱۱۹	۱۸۲	۱۲۰	۱۸۳	۱۲۱
۲۹	۲۲	۱۸۴	۱۲۱	۱۸۵	۱۲۲	۱۸۶	۱۲۳	۱۸۷	۱۲۴	۱۸۸	۱۲۵	۱۸۹	۱۲۶
۳۰	۲۳	۱۹۰	۱۲۶	۱۹۱	۱۲۷	۱۹۲	۱۲۸	۱۹۳	۱۲۹	۱۹۴	۱۳۰	۱۹۵	۱۳۱
۳۱	۲۴	۱۹۶	۱۳۱	۱۹۷	۱۳۲	۱۹۸	۱۳۳	۱۹۹	۱۳۴	۲۰۰	۱۳۵	۲۰۱	۱۳۶
۳۲	۲۵	۲۰۲	۱۳۶	۲۰۳	۱۳۷	۲۰۴	۱۳۸	۲۰۵	۱۳۹	۲۰۶	۱۴۰	۲۰۷	۱۴۱
۳۳	۲۶	۲۰۸	۱۴۱	۲۰۹	۱۴۲	۲۱۰	۱۴۳	۲۱۱	۱۴۴	۲۱۲	۱۴۵	۲۱۳	۱۴۶
۳۴	۲۷	۲۱۴	۱۴۶	۲۱۵	۱۴۷	۲۱۶	۱۴۸	۲۱۷	۱۴۹	۲۱۸	۱۵۰	۲۱۹	۱۵۱
۳۵	۲۸	۲۲۰	۱۵۱	۲۲۱	۱۵۲	۲۲۲	۱۵۳	۲۲۳	۱۵۴	۲۲۴	۱۵۵	۲۲۵	۱۵۶
۳۶	۲۹	۲۲۶	۱۵۶	۲۲۷	۱۵۷	۲۲۸	۱۵۸	۲۲۹	۱۵۹	۲۳۰	۱۶۰	۲۳۱	۱۶۱
۳۷	۳۰	۲۳۲	۱۶۱	۲۳۳	۱۶۲	۲۳۴	۱۶۳	۲۳۵	۱۶۴	۲۳۶	۱۶۵	۲۳۷	۱۶۶
۳۸	۳۱	۲۳۸	۱۶۶	۲۳۹	۱۶۷	۲۴۰	۱۶۸	۲۴۱	۱۶۹	۲۴۲	۱۷۰	۲۴۳	۱۷۱
۳۹	۳۲	۲۴۴	۱۷۱	۲۴۵	۱۷۲	۲۴۶	۱۷۳	۲۴۷	۱۷۴	۲۴۸	۱۷۵	۲۴۹	۱۷۶
۴۰	۳۳	۲۵۰	۱۷۶	۲۵۱	۱۷۷	۲۵۲	۱۷۸	۲۵۳	۱۷۹	۲۵۴	۱۸۰	۲۵۵	۱۸۱
۴۱	۳۴	۲۵۶	۱۸۱	۲۵۷	۱۸۲	۲۵۸	۱۸۳	۲۵۹	۱۸۴	۲۶۰	۱۸۵	۲۶۱	۱۸۶
۴۲	۳۵	۲۶۲	۱۸۶	۲۶۳	۱۸۷	۲۶۴	۱۸۸	۲۶۵	۱۸۹	۲۶۶	۱۹۰	۲۶۷	۱۹۱
۴۳	۳۶	۲۶۸	۱۹۱	۲۶۹	۱۹۲	۲۷۰	۱۹۳	۲۷۱	۱۹۴	۲۷۲	۱۹۵	۲۷۳	۱۹۶
۴۴	۳۷	۲۷۴	۱۹۶	۲۷۵	۱۹۷	۲۷۶	۱۹۸	۲۷۷	۱۹۹	۲۷۸	۲۰۰	۲۷۹	۲۰۱
۴۵	۳۸	۲۸۰	۲۰۱	۲۸۱	۲۰۲	۲۸۲	۲۰۳	۲۸۳	۲۰۴	۲۸۴	۲۰۵	۲۸۵	۲۰۶
۴۶	۳۹	۲۸۶	۲۰۶	۲۸۷	۲۰۷	۲۸۸	۲۰۸	۲۸۹	۲۰۹	۲۹۰	۲۱۰	۲۹۱	۲۱۱
۴۷	۴۰	۲۹۲	۲۱۱	۲۹۳	۲۱۲	۲۹۴	۲۱۳	۲۹۵	۲۱۴	۲۹۶	۲۱۵	۲۹۷	۲۱۶
۴۸	۴۱	۲۹۸	۲۱۶	۲۹۹	۲۱۷	۳۰۰	۲۱۸	۳۰۱	۲۱۹	۳۰۲	۲۲۰	۳۰۳	۲۲۱
۴۹	۴۲	۳۰۴	۲۲۱	۳۰۵	۲۲۲	۳۰۶	۲۲۳	۳۰۷	۲۲۴	۳۰۸	۲۲۵	۳۰۹	۲۲۶
۵۰	۴۳	۳۱۰	۲۲۶	۳۱۱	۲۲۷	۳۱۲	۲۲۸	۳۱۳	۲۲۹	۳۱۴	۲۳۰	۳۱۵	۲۳۱
۵۱	۴۴	۳۱۶	۲۳۱	۳۱۷	۲۳۲	۳۱۸	۲۳۳	۳۱۹	۲۳۴	۳۲۰	۲۳۵	۳۲۱	۲۳۶
۵۲	۴۵	۳۲۲	۲۳۶	۳۲۳	۲۳۷	۳۲۴	۲۳۸	۳۲۵	۲۳۹	۳۲۶	۲۴۰	۳۲۷	۲۴۱
۵۳	۴۶	۳۲۸	۲۴۱	۳۲۹	۲۴۲	۳۳۰	۲۴۳	۳۳۱	۲۴۴	۳۳۲	۲۴۵	۳۳۳	۲۴۶
۵۴	۴۷	۳۳۴	۲۴۶	۳۳۵	۲۴۷	۳۳۶	۲۴۸	۳۳۷	۲۴۹	۳۳۸	۲۵۰	۳۳۹	۲۵۱
۵۵	۴۸	۳۴۰	۲۵۱	۳۴۱	۲۵۲	۳۴۲	۲۵۳	۳۴۳	۲۵۴	۳۴۴	۲۵۵	۳۴۵	۲۵۶
۵۶	۴۹	۳۴۶	۲۵۶	۳۴۷	۲۵۷	۳۴۸	۲۵۸	۳۴۹	۲۵۹	۳۵۰	۲۶۰	۳۵۱	۲۶۱
۵۷	۵۰	۳۵۲	۲۶۱	۳۵۳	۲۶۲	۳۵۴	۲۶۳	۳۵۵	۲۶۴	۳۵۶	۲۶۵	۳۵۷	۲۶۶
۵۸	۵۱	۳۵۸	۲۶۶	۳۵۹	۲۶۷	۳۶۰	۲۶۸	۳۶۱	۲۶۹	۳۶۲	۲۷۰	۳۶۳	۲۷۱
۵۹	۵۲	۳۶۴	۲۷۱	۳۶۵	۲۷۲	۳۶۶	۲۷۳	۳۶۷	۲۷۴	۳۶۸	۲۷۵	۳۶۹	۲۷۶
۶۰	۵۳	۳۷۰	۲۷۶	۳۷۱	۲۷۷	۳۷۲	۲۷۸	۳۷۳	۲۷۹	۳۷۴	۲۸۰	۳۷۵	۲۸۱
۶۱	۵۴	۳۷۶	۲۸۱	۳۷۷	۲۸۲	۳۷۸	۲۸۳	۳۷۹	۲۸۴	۳۸۰	۲۸۵	۳۸۱	۲۸۶
۶۲	۵۵	۳۸۲	۲۸۶	۳۸۳	۲۸۷	۳۸۴	۲۸۸	۳۸۵	۲۸۹	۳۸۶	۲۹۰	۳۸۷	۲۹۱
۶۳	۵۶	۳۸۸	۲۹۱	۳۸۹	۲۹۲	۳۹۰	۲۹۳	۳۹۱	۲۹۴	۳۹۲	۲۹۵	۳۹۳	۲۹۶
۶۴	۵۷	۳۹۴	۲۹۶	۳۹۵	۲۹۷	۳۹۶	۲۹۸	۳۹۷	۲۹۹	۳۹۸	۳۰۰	۳۹۹	۳۰۱
۶۵	۵۸	۴۰۰	۳۰۱	۴۰۱	۳۰۲	۴۰۲	۳۰۳	۴۰۳	۳۰۴	۴۰۴	۳۰۵	۴۰۵	۳۰۶
۶۶	۵۹	۴۰۶	۳۰۶	۴۰۷	۳۰۷	۴۰۸	۳۰۸	۴۰۹	۳۰۹	۴۱۰	۳۱۰	۴۱۱	۳۱۱
۶۷	۶۰	۴۱۲	۳۱۱	۴۱۳	۳۱۲	۴۱۴	۳۱۳	۴۱۵	۳۱۴	۴۱۶	۳۱۵	۴۱۷	۳۱۶
۶۸	۶۱	۴۱۸	۳۱۶	۴۱۹	۳۱۷	۴۲۰	۳۱۸	۴۲۱	۳۱۹	۴۲۲	۳۲۰	۴۲۳	۳۲۱
۶۹	۶۲	۴۲۴	۳۲۱	۴۲۵	۳۲۲	۴۲۶	۳۲۳	۴۲۷	۳۲۴	۴۲۸	۳۲۵	۴۲۹	۳۲۶
۷۰	۶۳	۴۳۰	۳۲۶	۴۳۱	۳۲۷	۴۳۲	۳۲۸	۴۳۳	۳۲۹	۴۳۴	۳۳۰	۴۳۵	۳۳۱
۷۱	۶۴	۴۳۶	۳۳۱	۴۳۷	۳۳۲	۴۳۸	۳۳۳	۴۳۹	۳۳۴	۴۴۰	۳۳۵	۴۴۱	۳۳۶
۷۲	۶۵	۴۴۲	۳۳۶	۴۴۳	۳۳۷	۴۴۴	۳۳۸	۴۴۵	۳۳۹	۴۴۶	۳۴۰	۴۴۷	۳۴۱
۷۳	۶۶	۴۴۸	۳۴۱	۴۴۹	۳۴۲	۴۵۰	۳۴۳	۴۵۱	۳۴۴	۴۵۲	۳۴۵	۴۵۳	۳۴۶
۷۴	۶۷	۴۵۴	۳۴۶	۴۵۵	۳۴۷	۴۵۶	۳۴۸	۴۵۷	۳۴۹	۴۵۸	۳۵۰	۴۵۹	۳۵۱
۷۵	۶۸	۴۶۰	۳۵۱	۴۶۱	۳۵۲	۴۶۲	۳۵۳	۴۶۳	۳۵۴	۴۶۴	۳۵۵	۴۶۵	۳۵۶
۷۶	۶۹	۴۶۶	۳۵۶	۴۶۷	۳۵۷	۴۶۸	۳۵۸	۴۶۹	۳۵۹	۴۷۰	۳۶۰	۴۷۱	۳۶۱
۷۷	۷۰	۴۷۲	۳۶۱	۴۷۳	۳۶۲	۴۷۴	۳۶۳	۴۷۵	۳۶۴	۴۷۶	۳۶۵	۴۷۷	۳۶۶
۷۸	۷۱	۴۷۸	۳۶۶	۴۷۹	۳۶۷	۴۸۰	۳۶۸	۴۸۱	۳۶۹	۴۸۲	۳۷۰	۴۸۳	۳۷۱
۷۹	۷۲	۴۸۴	۳۷۱	۴۸۵	۳۷۲	۴۸۶	۳۷۳	۴۸۷	۳۷۴	۴۸۸	۳۷۵	۴۸۹	۳۷۶
۸۰	۷۳	۴۹۰	۳۷۶	۴۹۱	۳۷۷	۴۹۲	۳۷۸	۴۹۳	۳۷۹	۴۹۴	۳۸۰	۴۹۵	۳۸۱
۸۱	۷۴	۴۹۶	۳۸۱	۴۹۷	۳۸۲	۴۹۸	۳۸۳	۴۹۹	۳۸۴	۵۰۰	۳۸۵	۵۰۱	۳۸۶
۸۲	۷۵	۵۰۲	۳۸۶	۵۰۳	۳۸۷	۵۰۴	۳۸۸	۵۰۵	۳۸۹	۵۰۶	۳۹۰	۵۰۷	۳۹۱
۸۳	۷۶	۵۰۸	۳۹۱	۵۰۹	۳۹۲	۵۱۰	۳۹۳	۵۱۱	۳۹۴	۵۱۲	۳۹۵	۵۱۳	۳۹۶
۸۴	۷۷	۵۱۴	۳۹۶	۵۱۵	۳۹۷	۵۱۶	۳۹۸	۵۱۷	۳۹۹	۵۱۸	۴۰۰	۵۱۹	۴۰۱
۸۵	۷۸	۵۲۰	۴۰۱	۵۲۱	۴۰۲	۵۲۲	۴۰۳	۵۲۳	۴۰۴	۵۲۴	۴۰۵	۵۲۵	۴۰۶
۸۶	۷۹	۵۲۶	۴۰۶	۵۲۷	۴۰۷	۵۲۸	۴۰۸	۵۲۹	۴۰۹	۵۳۰	۴۱۰	۵۳۱	۴۱۱
۸۷	۸۰	۵۳											